شتر و بنت مخاض عبارت است از شتر ماده یک ساله که یک سال تمام
بران گذشته باشد و اگر از بیست و پنج زیاده شود و سی
و شش کرده پس در ان یک بنت لبون واجب می شود
تا چهل و پنج و بنت لبون عبارت است از شتر ماده که
دو سال تمام بران گذشته باشد و چون چهل و شش کرده پس
در ان یک حقه واجب میشود تا شصت شتر و حقه عبارت است از
شتر ماده که سه سال تمام بران گذشته باشد و چون شصت و یک شتر
کرده پس در ان یک جذعه واجب میشود تا هفتاد و پنج شتر و جذعه
عبارت است از شتر ماده که چهار سال تمام بران گذشته باشد و چون
هفتاد و شش شتر کرده پس در ان دو بنت لبون واجب میگردد تا
نود شتر و چون نود و یک کرده پس در ان دو حقه واجب می شود
تا یک صد و بیست شتر و باید دانست که زکوة شتر باین ترتیب
مذکور است در مکتوبی که پیغمبر صلعم بعاملان خود نوشته است
و بعد ازان هرگاه زیاده شود بر یک صد و بیست شتر پس در ان زکوة
واجب میشود بترتیب اول [illegible] پنج شتر که زیاده شود بر یک صد
و بیست شتر یک گوسفند واجب میشود مع دو حقه که [illegible]
بیست شتر واجب شده بود و همچنین دو گوسفند واجب میشود

و در ده شتر که زاید شود بر یکصد و بیست شتر و در پانزده شتر که
زاید شود بر یکصد و بیست سه گوسفند واجب میشود و در
بیست شتر زاید چهار گوسفند واجب میشود و در بیست و پنج شتر زاید
یک بنت مخاض واجب میشود تا بیک صد و چهل و نه شتر و در یکصد
و پنجاه شتر سه حقه واجب میشود بعد ازان در پنج شتر که زاید شود
بر یکصد و پنجاه شتر یک گوسفند واجب می شود مع سه حقه و
در یک صد و شصت که دران یکصد و پنجاه و ده شتر زیاده
است سه حقه و دو گوسفند و در یکصد و شصت و پنج شتر سه حقه و
سه گوسفند و در یکصد و هفتاد شتر سه حقه و چهار گوسفند و در
یکصد و هفتاد و پنج شتر سه حقه و یک بنت مخاض و در یکصد و
هشتاد و شش شتر واجب می شود سه حقه و یک بنت لبون تا یکصد
و نود و پنج شتر و در یکصد و نود و شش شتر چهار حقه واجب می شود
تا دو صد شتر و بعد ازان زکوة واجب می شود همچنین بترتیبیکه بیان
نموده شد در پنجاه شتر زاید بعد از یکصد و پنجاه شتر و این ترتیب
که در زکوة شتر [illegible] میگویند که
[illegible] شود بر یکصد و بیست شتر پس دران سه
بنت لبون واجب می شود و هرگاه یکصد و سی شتر شود

سال دران یک حقه و دو بنت لبون واجب می شود و بعد ازان

زکوة واجب می شود بحساب که در هر چهل شتر

یک بنت لبون واجب می شود و در هر پنجاه شتر یک حقه

زیرا چه پیغمبر صلعم بعاملان خود نوشته بود که هر گاه شتر زاید

شود بر یکصد و بیست شتر پس در هر پنجاه شتر یک حقه واجب

می شود و در هر چهل شتر یک بنت لبون واجب میشود و دران بیان

فرموده است که پس پنج شتر یک گوسفند واجب میشود چنانکه

ابتدا و ... چگونه که پیغمبر صلعم در آن کتاب عمرو بن حزم

رض را نوشته آنچه کم ازان باشد پس در هر پنج شتر یک

گوسفند است پس برآین عمل نبوده خواهد شد زیرا چه درین عمل

زیاده است چه در حدیث متمسک شافعی است چیزیکه

منافی آن باشد نیست و باید دانست که در زکات شتر

جایز نیست گر ماده و نر دران جایز نیست اگر باعتبار قیمت

زیرا چه همین منصوص و منقول است * مسئله ۲ *

شتر بختی و شتر عربی هر دو را یک حکم است زیرا چه

اسم شتر هر دو را شامل است والله اعلم

فصل دوم در بیان زکوة گاو * مسئله ۱ *

در بقر از سی گاو زکوة نیست و در سی گاو که در اکثر ایام سال در چراگاه
چرد و یک سال تمام بران بگذرد پس واجب میشود دران یک تبیع
یا یک تبیعه یعنی گوساله نر یا ماده که در سال دوم پای نهاده
باشد و در چهل گاو واجب میشود یک مسن یا مسنه یعنی
گوساله نر یا ماده که در سال سیوم پای نهاده باشد زیرا چه
چنین امر کرده است پیغمبر صلعم معاذ رض را و هرگاه زیاده
شود بر چهل گاو پس نزد ابوحنیفه رح زکوة دران واجب
میشود بحساب آن تا آنکه شصت گردد یعنی در یک گاو
زیاده شود بر چهل گاو واجب میشود ربع عشر مسنه و در دو گاو
زیاده نصف عشر مسنه و در سه گاو زیاده سه ربع عشر مسنه
واجب میشود تا آنکه شصت گردد و اینکه مذکور شد بنا بر
روایت مبسوط است و وجه آن این است که سقوط زکوة و عفو آن
در ما بین سی و چهل و همچنین در ما بین شصت و ما فوق آن
بنص ثابت شده است برخلاف قیاس و نص نیست در اینجا
در ما بین چهل تا شصت و حسن رح روایت کرده است از ابوحنیفه
رح که در زاید از چهل گاو چیزی واجب نمیشود تا آنکه چهل
و نه گردد و در پنجاه گاو یک مسنه و ربع مسنه یا ثلث

تبیعه واجب میشود زیراچه بنای نصاب گاو بران است
که درمابین دو عقد چون سی وچهل چیزی واجب نشود و بر سر
هر عقد چیزی واجب شود وصاحبین رح گفته اند که درانچه
که زاید شود برچهل گاو چیزی واجب نیست تا پنجاه
رسد و این یک روایت است از امام ابو حنیفه رح و وجه آن این است
که پیغمبر صلعم بمعاذ رض فرموده که مگیر از اوقاص گاو چیزی را
که بیان فرموده که مابین چهل تا شصت اوقاص است و جواب
قول [illegible] آنست که مراد از اوقاص که در حدیث مذکور است
گوساله است و بعد از ان باید دانست که در شصت گاو
دو گوساله یکساله واجب است نر باشد یا ماده و در هفتاد گاو
یک مسنه و یک تبیع واجب است و در هشتاد گاو دو مسنه واجب است
و در نود گاو سه تبیع است و در صد [illegible]
است و همچنین بر سر هر ده گاو متبدل میشود فرض زکوة از تبیع
بمسنه و از مسنه به تبیع زیراچه پیغمبر صلعم فرموده است که در هر
سی گاو تبیع یا تبیعه است و در هر چهل گاو مسن یا مسنه
است پس در یکصد و ده گاو دو مسنه و یک تبیع واجب
میشود و در یکصد و بیست گاو چهار تبیع واجب میشود و در یا ...

واقعست که گاو میش در حکم گاو است زیرا چه لفظ بقر که در حدیث
آمده است هر دو را شامل است چه گاو میش نیز نوعی از بقر
است ولیکن در عرف دیار ما از بقر گاو میش فهمیده نمیشود
ولهذا اگر کسی قسم خورد باینطور که نخورم والله گوشت بقر
نخواهم خورد پس او بسبب خوردن گوشت گاو میش حانث
نمیگردد والله اعلم

فصل سیوم در بیان زکوة گوسفند

* مسئله * در کمتر از چهل گوسفند زکوة نیست واگر
چهل گوسفند باشند و در ملک او تمام سال در چراگاه چرند و سال
تمام بران بگذرد پس در ان یک گوسفند واجب میشود تا یک
صد و بیست گوسفند و هرگاه بر ان یک گوسفند زیاده شود پس
[illegible] واجب میشوند تا دو صد گوسفند و هرگاه
یک گوسفند زیاده شود بر دو صد گوسفند پس در ان سه گوسفند
واجب میشود تا سه صد و نود و نه گوسفند و هرگاه چهار صد گوسفند
گردد پس در ان چهار گوسفند واجب میشود و بعد ازان بر سر هر صد
یک گوسفند واجب میشود زیرا چه همچنین بیان وارد شده است
در کتاب رسول الله صلعم و در کتاب ابو بکر رض که بعاملان

زکوة نوشته بوده و بران اجماع منعقد است و باید دانست که میش
و بزغاله و برابر است زیرا چه لفظ غنم که در حدیث آمده است
این هر دو را شامل است * مسئله ۴ * در زکوة گوسفند ثنی
گرفته میشود و جذع روا نیست و این ظاهر روایت است از ابی
حنیفه رح و ثنی بزغاله یک ساله است که در سال دوم پا نهاده
باشد و جذع عبارت است از بزغاله که اکثر ایام سال
بران گذشته باشد و سال تمام نگذشته باشد و صاحبین رح گفته اند
که جذع از ضان گرفته میشود و این یک روایت است از ابی حنیفه
رح نیز و وجه اول یکی این است که پیغمبر صلعم فرموده است
که حق زکوة در ان جذعه و ثنی است و دوم این است که بسبب
قربانی نبودن جذعه قربانی ادا میشود پس همچنین
زکوة [illegible] و وجه ظاهر روایت یکی این است که علی
رض روایت کرده است که گرفته نمیشود در زکوة مگر ثنی یا انچه
از ثنی بزرگ باشد و دوم این است که در زکوة گوسفند دادن
گوسفند متوسط واجب است و جذع از میش متوسط نیست بلکه
کوچک است لهذا در زکوة بز جذع نیز جایز نیست و جواب از وجه
اول صاحبین رح این است که مراد از جذع که در حدیث مذکور است

جذع شتر است وجواب از وجه دوم این است که ادای قربانی
بآن از نص معلوم شده است * مسئله ٣ * در زکوة گوسفند
گرفتن ماده ونر هر دو صحیح است زیرا چه لفظ شاة که در حدیث
آمده است هر دو را شامل است والله اعلم

فصل چهارم در بیان زکوة اسپ

* مسئله ١ * وقتیکه اسپ نر وماده باهم آمیخته باشند ودر
اکثر ایام سال در چراگاه چرند پس صاحب آن مختار است
اگر خواهد بمقابل هر اسپ یک دینار دهد واگر خواهد اسپان را
قیمت نماید واز هر دو صد درهم پنج درهم زکوة دهد
وح است وهمین مختار زفر رح است وصاحبین رح گفته اند
که در اسپ زکوة واجب نیست زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است
که زکوة نیست بر مسلمان در بنده او ونه در اسپ او ودلیل
ابو حنیفه رح این است که پیغمبر صلعم فرموده است که زکوة
هر اسپ سائمه یک دینار یا ده درم است وحدیثیکه صاحبین رح
آورده اند تاویل آن این است که از اسپ در آن اسپ غازی
مراد است واین منقول است از زید بن ثابت رض وباید دانست که
تخییر میان دادن یک دینار ومیان قیمت نمودن اسپ منقول است

از عبور مرض و در اسپان که فقط نر باشد زکوة واجب نیست زیراچه
توالد و تناسل از آن نمی شود و همچنین در صورتیکه فقط ماده
باشد زکوة نیست و این یک روایت از ابوحنیفه رح است و روایت
دیگر این است که زکوة در آن واجب است زیراچه توالد و تناسل
از آن میشود باینطریق که عاریت گرفته میشود نر از دیگر
بخلاف وقتیکه فقط نر باشد چه از آن توالد و تناسل
متصور نیست و مروی است از ابوحنیفه رح که در اسپان که فقط نر باشد
نیز زکوة واجب است * مسئله ۲ * در خر و استر زکوة واجب نیست
زیراچه پیغمبر صلعم فرموده است که در باب زکوة خر و استر چیزی
بر من از حکم نازل نشده است ولیکن اگر خر و استر برای تجارت
باشد پس در آن زکوة واجب میشود زیراچه درین هنگام تعلق
زکوة بمالیت آنست مانند سایر اموال تجارت والله اعلم

فصل پنجم در بیان زکوة بچه گوسفند و شتر و گاو

* مسئله ۱ * در بچه گوسفند و شتر و گاو که کمتر از یک ساله
باشد زکوة واجب نیست نزد ابوحنیفه رح یعنی اگر خرید کند
کسی بیست و پنج شتر بچه را یا چهل بزغاله را یا سی
گوساله را و یک سال تمام بران بگذرد و از وقت ملک پس

ودران زکوة واجب نشود بلکه هرگاه یک سال بران بگذرد و
از وقت بزرگ شدن آن بچه ها پس درین هنگام زکوة
آن واجب میشود و اینکه مذکور شد آخر اقوال ابو حنیفه رح
است و همین مختار محمد رح است و ابو حنیفه رح اول قائل بوده
باین که زکوة واجب است چنانچه واجب است در مسنه ها و همین
مختار زفر و مالک رح است و بعد ازان ازین رجوع کرد و گفت
که واجب است دران که یکی از آنها باشد و همین قول
ابو یوسف و شافعی رح است و بعد ازان ازین هم رجوع کرد
و گفت که چیزی دران واجب نیست [illegible] وجه قول اول این
است که اسم شاة و بقره که در حدیث آمده است کوچک و بزرگ
همه را شامل است و وجه قول دوم این است که در واجب
گردانیدن یکی از آنها رعایت جانبین است یعنی
جانب صاحب مال و جانب فقیر چه در صورتیکه همه لاغر
باشند یکی از آنها گرفته میشود و وجه قول اخیر این است
که در تعیین مقادیر قیاس را دخل نیست و هرگاه دران
واجب گردانیدن چیزیکه در شرع وارد شده است متعذر
شد پس چیزی دران واجب گردانیده نخواهد شد و اینکه

مذکور شد وقتی است که دران مسنه نباشد اصلا و اگر یک
مسنه هم باشد میان آنها پس درین هنگام همه آنها را
تابع آن مسنه گردانیده میشود در حق تحقق نصاب نه در
حق اداي زکوة حتي اگر یکتا کوچک را بدهد از عهدهٔ
زکوة بیرون نمیشود بلکه واجب میشود در ان انچه وارد
شده است در شرع و اگر هلاک شود آن مسنه بعد از گذشتن
سال تمام زکوة ساقط میشود نزد طرفین رح زیراچه وجوب
زکوة درین صورت متعلق است بمسنه مذکوره چه اگر
آن نمیبود زکوة واجب نمیشد و هر گاه چنین شد
پس بسبب هلاک شدن آن زکوة ساقط خواهد شد و بعد ازان
باید دانست که نزد ابي یوسف رح زکوة واجب نمیشود در کمتر
از چهل بزغاله و در کمتر از سی گوساله و واجب میشود
در بیست و پنج شتر بچه یک شتر بچه و بعد ازان چیزی دیگر
واجب نمی شود تا آنکه هفتاد و شش گردد و درین هنگام واجب
میشود دو شتر بچه زیراچه در هفتاد و شش مسنه دو بنت لبون
واجب است و بعد ازان در زیاده از دو شتر بچه چیزی واجب
نمی شود تا آنکه یکصد و چهل و پنج شتر بچه شود و دران سه

شتربچه واجب است زیرا چه در یکصد و چهل و پنج مسنه و حقه
و یک بنت مخاض واجب است و در یک روایت از ابی یوسف
رح در کمتر از بیست و پنج شتر بچه چیزی واجب نیست
و روایت دیگر این است که در پنج شتر بچه خمس یک شتر بچه
واجب است و در ده شتر بچه دو خمس یک شتر بچه واجب است
وعلی هذا القیاس و در روایت سیوم از ابی یوسف رح این
است که ملاحظه نماید در قیمت خمس یک شتر بچه از پنج شتر
بچه و ملاحظه نماید در قیمت یک گوسفند پس هرکدام
که از میان هر دو کمتر باشد واجب است و در صورت ده شتر
بچه ملاحظه نماید در قیمت دو گوسفند و در دو خمس یک شتر
بچه * مسئله ۲ * اگر بر شخصی در ادای زکوة مسنه
واجب شود ولیکن مسنه در مال او یافته نشود بلکه اعلی
از آن یافته میشود یا ادنی پس عامل تحصیل زکوة را میرسد
که در صورت اول اعلی را بگیرد و واپس دهد بشخص مزکی چیزیکه
از قیمت آن زیاده باشد بر قیمت مسنه و در صورت دوم بگیرد
ادنی را مع تتمه قیمت مسنه ولیکن باید دانست که در صورت
اولی برای قبول نمودن اعلی مع واپس دادن زیادتی قیمت

جبر نمودہ نمیشود بر عامل مذکور بلکہ میرسد او را کہ اعلیٰ را
قبول نکند و مطالبہ نماید برای عین واجب کہ مسنۃ است
یا مطالبہ نماید قیمت آنرا زیراچہ گرفتن اعلیٰ بطور مذکور
شراء است من وجہ و بر قبول آن جبر نیست حتیٰ اگر صاحب
مال عامل مذکور را از گرفتن اعلیٰ مزاحمت نکند پس
عامل مذکور قابض آن گردانیدہ نمیشود و درصورت دوم
برای قبول نمودن ادنیٰ مع تتمہ قیمت مسنۃ جبر نمودہ میشود
بر عامل مذکور حتی اگر صاحب مال آن ادنیٰ را مع تتمہ قیمت
مسنۃ بعامل مذکور بدہد یا بنطور کہ او را از گرفتن آن مزاحمت
نماید پس عامل مذکور درینصورت قابض آن
گردانیدہ میشود زیراچہ درینصورت بیع و شرا نیست
بلکہ صاحب مال آن ادنیٰ را و قیمت مسنۃ میدہد لہذا
تتمہ قیمت مسنۃ را نیز مع آن میدہد * مسئلہ ۳ * اگر
صاحب مال در زکوۃ بعوض عین واجب قیمت آن بدہد پس این
جایز است نزد علمای ما و ہمچنین در کفارہ و صدقہ فطر و عشر
و نذر و شافعی رح گفتہ است کہ آن جایز نیست چنانچہ منصوص
ہدایہ است و تبدیل آن جایز نیست چنانچہ در ہدی و قربانی

تبدیل آن بقیمت جایز نیست و بیان معنی هدی در کتاب
حج خواهد آمد ان شاء الله تعالی و دلیل علمای ما این است که
حق تعالی باداء زکوة و بدادن آن بفقرا امر کرده است
و این دلالت میکند بر اینکه مقصود ازان این است که رزق
موعود بانها رسد و حاجت آنها دفع شود و این معقول است
و ازین معلوم شد که خصوصیت گوسفند مثلا مقصود نیست
پس تبدیل این بقیمت جایز خواهد بود چنانچه در جزیه جایز
است بخلاف هدی و قربانی چه خون ریختن آن باینطور
که ذبح کرده شود قربت و عبادت است و این خلاف قیاس است
پس قیاس امر دیگر بر آن جایز نخواهد شد * مسئله ۴ *
شتر و گاو که برای عمل و کار است چون بار برداری و قلبه
رانی پس در این زکوة نیست و همچنین زکوة نیست در صورتیکه
علف خورند در نصف سال یا در اکثر آن و امام مالک رح برخلاف
این میگوید بنا بر ظاهر نصوص چه آن بحسب ظاهر مطلق
است و دلیل علمای ما یکی این است که پیغمبر صلعم فرموده است
که در شتر و گاو بار برداری و در گاو یکه قلبه رانی میکند
پس آن زکوة نیست و دوم این است که سبب وجوب زکوة مال

نامی است و دلیل نما فور چیز است یکی چرانیدن در چراگاه و
دوم مهیا و آماده داشتن برای تجارت و یکی از آن یافته
نمیشود در شتران و گاوان مذکور و سیوم این است که
در صورتیکه جانوران مذکور علف خورند مؤنت بسیار در
کار میشود و مال بسیار خرج میشود پس در ینصورت باعتبار
معنی نمای آن متحقق نیست اگرچه باعتبار ظاهر باشد
* مسئله ٥ * عامل مذکور را نباید که بگیرد در زکوة
بهترین مال را و نه بدترین را بلکه باید که بگیرد مال متوسط را
بجهت آنکه پیغمبر صلعم فرموده است که مگیرید از بهترین
اموال مردمان و بگیرید از اوساط آن و بجهت آنکه در
گرفتن متوسط رعایت جانبین است یعنی جانب فقیر و جانب صاحب
مال * مسئله ۶ * هرکرا نصاب مال باشد و ویرا حاصل شود
در اثنای سال مالها از جنس آن نصاب پس باید که ضم
کند آنرا بسوی آن نصاب و زکوة مجموع آن بدهد
ازان و شافعی رح میگوید که آن را ضم نکند
بنصاب اول زیرا چه آن مال اصل و مستقل است در حق ملک پس
همچنین اصل خواهد بود در حق زکوة بخلاف اولاد و ربح که

حاصل شود در اثناي سال چه این تابع اصل مال است در حق ملک
زیرا که آن مملوک میشود به تبعیت اصل پس این ضم نموده میشود
باصل مال و دلیل علماي ما این است که علت ضم نمودن اولاد و ربح باصل
مال جنسیت است چه هرگاه مالها یک جنس باشند تمیز میان آنها
مشکل میشود و لهذا دشوار می شود اعتبار نمودن حولان حول
براي هر مال مستفاد بحال آنکه حولان حول را اعتبار نموده شده است
مگر براي آسانی پس ثابت شد که علت ضم نمودن اولاد
و ربح باصل مال جنسیت است و این یافته میشود
در صورت مذکور کلام ما اینست * مسئله ۷۵ * باید دانست که
نزد شیخین رح زکوة واجب است در نصاب نه در عفو و نزد محمد رح و
زفر رح در نصاب و عفو هر دو یعنی در مجموع واجب است و ثمره این
اختلاف این است که اگر هلاک شود عفو و باقی ماند نصاب پس
نزد شیخین تمام مقدار زکوة که واجب شده بود باقی می ماند
و نزد محمد و زفر رح بحساب آن زکوة نیز ساقط میشود و دلیل
محمد و زفر رح این است که زکوة واجب شده است براي شکر نعمت و
مجموع نصاب و عفو نعمت است و دلیل شیخین رح یکی این است
که پیغمبر صلعم فرموده است که زکوة پنج شتر یک گوسفند واجب است

و در زاید بران چیزی واجب نیست تا آنکه ده گردد و همچنین
فرموده است پیغمبر صلعم در هر نصاب و نفی کرده است وجوب زکوة را
از عفو و مراد این است که عفو تابع نصاب است پس اگر هلاک شود از مال
که مجموع نصاب و عفو است پس آن هلاک اولا اعتبار نموده خواهد
شد در عفو که تابع است چنانچه هلاک اعتبار نموده میشود اولا در ربح
در مال مضاربه نه در راس مال مضاربه و لهذا گفته است ابو حنیفه
رح که هلاک اولا اعتبار نموده میشود در عفو بعد ازان در نصابیکه
اخیر است و بعد ازان در نصابیکه مایلی آن است و همچنین اعتبار
نموده میشود تا آنکه تمام شود نصابها زیرا چه اصل هوا نصاب
اول است و نصابها ئیکه زاید بران است تابع آنست و نزد ابی یوسف
رح هلاک اعتبار نموده می شود اولا در عفو و بعد ازان اعتبار نموده
می شود در نصابها بطریق شیوع * مسئله ۸ * اگر خوارج و
باغیان مسلط شوند بر قومی و زکوة سوایم ازانها بگیرند پس باید
که بعد از دفع نمودن باغیان امام عادل دیگر زکوة
مال مذکور نگیرد از قوم مذکور زیرا چه امام مذکور حمایت
آنها نکرده است و حق گرفتن زکوة مر امام عادل را بنا بر
حمایت است ولیکن فقها فتوی داده اند باینکه قوم مذکور

را باید که اعادهٔ آن زکوة نمایند و بار دیگر ادا نمایند
آنرا نه خراج را زیرا چه خوارج و باغیان مصرف خراج اند
بجهت آنکه مصرف خراج غازیان اند که با حربیان قتال
می نمایند و خوارج و باغیان نیز این کار میکنند و مصرف
زکوة فقرا اند و خوارج و باغیان زکوة را بفقرا نمیدهند لهذا
باید که زکوة را بار دیگر ادا نمایند تا بمصرف رسد نه
خراج ولیکن بعضی از علما گفته اند که اگر قوم مذکور وقت دادن
زکوة بخوارج و باغیان نیت تصدق نمایند بر آنها
و آنها را مالک گردانند پس درین صورت زکوة ساقط میشود
از قوم مذکور و دادن زکوة بهر جابر و ظالم همین حکم دارد
زیرا چه خوارج و باغیان و ظالمان هر چند بحسب ظاهر
مالدار باشند در حقیقت فقیر اند بجهت حقوقیکه بر ذمه آنها
است اما آنچه اول مذکور شد که قوم مذکور را باید که ادای
زکوة بار دیگر نمایند اولی و احوط است زیرا چه درین صورت
ادای زکوة یقینا حاصل میشود * مسئله ۹ * بر صبی
بنی تغلب زکوة سوایم واجب نمیشود و بر نسای آنها واجب است
آنچه واجب است بر رجال آنها زیرا چه از ان صلح نموده

شده است برای آنکه گرفته شود از آنها دو چند آنچه گرفته
میشود از مسلمانان و از زنان مسلمانان زکوة گرفته
میشود پس گرفته خواهد شد از زنان بنی تغلب دو چند آنچه
گرفته میشود از زنان مسلمانان و از صبیان مسلمانان زکوة
گرفته نمیشود پس از صبیان بنی تغلب چیزی گرفته نخواهد
شد * مسئله ۱۰ * اگر بغیر استهلاک مالک هلاک شود
مال بعد از وجوب زکوة یعنی بعد از حولان حول پس ساقط
میشود زکوة آن و شافعی رح گفته است که اگر هلاک شود مال
بعد از آنکه مالک بر ادای زکوة آن قادر شود باینطور که
[illegible] زکوة طلب آن نماید یا مالک بیابد مستحق آن را
اگرچه او طلب نکرده باشد پس درینصورت مالک مال ضامن
زکوة آن میشود زیرا که واجب بر ذمه وی است و ادای آن
نکرده است با وجود قدرت پس او ضامن آن خواهد شد مانند
صدقه فطر نیز اگر بعد از طلب مستحق ندهد زکوة را بوی
پس این بمنزله استهلاک آن است و دلیل علمای ما این است که
زکوة که ادای آن واجب است جزوی از نصاب است پس آن
هلاک میشود بسبب هلاک شدن نصاب پس زکوة ساقط

هراه شد چنانچه اگر جنایت کند بنده کسی واجب میشود بر
آنکس دفع آن بنده برای جنایت واگر بنده قبل از دفع آن برای جنایت
هلاک کرد پس دفع آن بنده بر مالکش واجب نمیماند بلکه ساقط
میشود وجواب از دلیل دوم شافعی رح این است که مستحق زکوة
نیست مگر فقیر یکه معین نماید آنرا مالک برای دادن زکوة
وطلب از مستحق نشده است واگر عامل تحصیل زکوة طلب نماید
وبعد از طلب مالک زکوة را بوی ندهد وبعد از این هلاک شود نصاب
پس دریصورت میان علمای حنفی اختلاف است بعضی گفته اند
که دریصورت مالک ضامن آن میشود وبعضی گفته اند که
دریصورت نیز ضامن آن نمیشود زیراچه استهلاک از جانب
او نیست * مسئله ۱۱ * اگر بعد از حولان حول هلاک شود
بعضی از نصاب چون ثلث یا نصف مثلا پس ساقط میشود از زکوة
بحساب آن چنانچه درصورت هلاک شدن کل نصاب کل زکوة ساقط
میشود * مسئله ۱۲ * مالک نصاب اگر ادای زکوة آن نماید
پیش از حولان حول پس این جایز است زیراچه ادا نموده است
بعد از وجود سبب وجوب زکوة که عبارت است از نصاب
پس جایز خواهد شد چه ادای واجب بعد از وجود سبب وجوب آن

جایز است چنانچه اگر کفاره صید محرم پیش از آنکه مجروح
کرده باشد صید را هنوز آن صید زنده است و درین مسئله اختلاف
مالک رح است * مسئله ۳ * اگر مالک یک نصاب پیش
از حولان حول زکوة چند سال ادا نماید یا زکوة چند نصاب
ادا نماید پس این جایز است زیرا چه نصاب اول اصل است در
سببیت وجوب زکوة زیرا چه زوائد بعد از آن تابع آنست و درین مسئله
اختلاف زفر رح است والله اعلم

باب در بیان زکوة اموال چون طلا و نقره و غیره و آن مشتمل است بر سه فصل

فصل اول در بیان زکوة نقره

* مسئله ۱ *
در کمتر از دوصد درهم زکوة واجب نیست زیرا چه پیغمبر
صلعم فرموده است که در کمتر از پنج اوقیه زکوة نیست و بایده
دانست که اوقیه چهل درهم است * مسئله ۲ * نصاب زکوة
در نقره دوصد درهم است پس اگر شخصی مالک دوصد درهم
باشد و حولان حول شود بران پس زکوة آن پنج درهم واجب
میشود زیرا چه پیغمبر صلعم بمعاذ رض نوشته بود که زکوة بگیر
از دوصد درهم پنج درهم و از بیست مثقال طلا نیم مثقال را

* مسئله ۳ * آنچه زیاد شود بر دویست درهم پس در آن زکوة نیست
تا آنکه بچهل درهم رسد یعنی تا چهل درهم گردد پس در آن یکدرهم
واجب میگردد و بعد از آن در هر چهل درهم یکدرهم واجب
میگردد و در کمتر از آن چیزی واجب نیست و این نزد ابوحنیفه
رح است و صاحبین رح گفته اند که در هر قدر که زیاده باشد
بر دویست درهم پس زکوة آن بحساب آنست و همین قول شافعی
رح است بجهت آنکه پیغمبر صلعم در حدیث بعلی رض فرموده است
که آنچه زیاده شود بر دویست درهم پس زکوة آن بحساب
آن است و بجهت آنکه وجوب زکوة بر انسان برای شکر نعمت
مال است ولیکن در ابتدا شرط نموده شده است که مال بقدر
نصاب باشد تا مالک مالدار غنی گرده سوال پس باید که در سوایم
نیز آنچه زیاده شود بر نصاب تا آنکه به نصاب دیگر نرسد زکوة آن
بحساب آن واجب شود و حال آنکه زکوة در آن واجب نیست بلکه
آن عفو است جواب مقتضای قیاس همین است ولیکن آن
عفو است بجهت آنکه اگر در آن بحساب آن زکوة واجب
کرده نموده شود لازم می آید تشقیص یعنی ایجاب جزو
از اجزای شی حتی که آن شی مشترک گردد میان مستحقان آن

جزو میسان مالک آن شی و دلیل ابو حنیفه رحمه الله یکی این است
که پیغمبر صلعم فرموده است بمعاذ رض که از کسور چیزی مگیر و نیز
فرموده است در حدیث عمرو بن حزم که در کسور از چهل درم
زکوة نیست و دوم این است که در واجب کردانیدن زکوة
در کسور حرج است بجهت آنکه اطلاع بران متعذر است و حرج
در شرع مدفوع است * مسئله ۴ * بدانکه نصاب نقره
که دو صد درم است پس معتبر دران وزن سبعه است و آن این است
که ده درم ازان هم وزن هفت مثقال باشد و برای همین وزن
معتبر بوده در دیوان عمر رض و بران استقرار یافته است وزن درهم
* مسئله ۵ * درهمی که دران نقره غالب باشد پس آن نقره
اعتبار نموده میشود و حکم نقره دران جاری است اگرچه
چیزی از غش دران باشد و درهمی که غش دران غالب باشد
پس آن نقره شمرده نمیشود بلکه آن در حکم متاع و رخت است
و قیمت آن معتبر است حتی اگر قیمت آن بقدر نصاب باشد
زکوة واجب خواهد شد بشرطیکه نیت تجارت دران باشد چنانچه
این شرط معتبر است در جمیع انواع متاع و رخت مگر درصورتیکه
دران بمقدار نصاب نقره باشد پس دران هنگام نیت تجارت

دران شرط نیست و نه اعتبار نموده میشود قیمت آن چه در عین
نقره نیت تجارت و قیمت معتبر نیست و دلیل مسئله این است
که درهم از غش قلیل خالی نمی باشد زیرا چه نقره خالص
قابل ضرب نیست چه آن نقش بند نمی شود مگر وقتیکه چیزی دران
غش باشد و از غش کثیر خالی میباشد پس اعتبار نموده شد غلبه
یعنی اگر نقره غالب باشد نقره است و اگر غشش غالب
باشد نقره نیست و غلبه عبارت است از آنکه زیاده از
نصف باشد چه حقیقت غلبه همین است والله اعلم

فصل دوم در بیان زکوة طلا * مسئله ۱ *

کمتر از بیست مثقال طلا زکوة نیست چه نصاب آن
بیست مثقال است و زکوة در آن نصف مثقال است وقتیکه
حولان حول شود بران بجهت حدیثیکه در فصل اول مذکور
شد و باید دانست که مراد از مثقال همان مثقال است که ده
درهم هم وزن هفت مثقال میشود و مثقال بیست قیراط است
و قیراط پنج جو میانه * مسئله ۲ * آنچه زیاده شود بر
بیست مثقال پس در هر چهار مثقال از آن دو قیراط زکوة واجب
میشود زیرا چه زکوة واجب ربع عشر است و دو قیراط ربع

هفتر چهار مثقال است و زکوة او از چهار مثقال کم زاید شود در
بیست مثقال زکوة نیست نزد ابوحنیفه رح و نزد صاحبین
رح هر قدر که زاید شود پس در آن زکوة بحساب آن واجب
میشود و این بنا بر آن است که کسور نزد ابوحنیفه رح معاف
است و نزد صاحبین رح در آن نیز زکوة است چنانچه در فصل
اول مذکور شد و وجه قول ابوحنیفه رح این است که قیمت
دینار ده درهم است در شرع و دینار و مثقال هموزن است پس
قیمت چهار مثقال طلا چهل درهم خواهد بود پس در کمتر از
چهار مثقال طلا زکوة واجب نخواهد شد چه آن بمنزله کمتر
از چهل درهم است و در کمتر از چهل درهم زکوة نیست بنابر
حدیث عمرو بن حزم که سابق مذکور شد پس همچنین در کمتر از
چهار مثقال طلا نیز زکوة واجب نخواهد شد * مسئله ۳ *
زکوة واجب است در طلا و نقره غیر مضروب که آنرا تبر
میگویند و همچنین زکوة واجب است در زیور طلا و نقره و
ظروف طلائی و نقرئی خواه مباح باشد استعمال آن چون
انگشتر نقره وغیره یا مباح نباشد و شافعی رح گفته است که
در زیورهای زنان زکوة واجب نیست و همچنین در انگشتر

نقره که برای مردان باشد چه استعمال آن مباح است پس آن
مانند پارچهٔ ابریشمی است و دلیل علمای ما این است که سبب
وجوب زکوة مال نامی است و دلیل نمای در طلا و نقره موجود
است چه خلقت طلا و نقره برای تجارت است و موضوع است برای
آن و این دلیل نماست و معتبر برای وجوب زکوة دلیل نما است
نه حقیقت آن بخلاف پارچه که برای پوشیدن است چه در آن دلیل
موجود نیست والله اعلم

فصل سیوم در بیان زکوه متاع و رخت

* مسئله ۱ * زکوة واجب است در متاع تجارت هر متاعیکه باشد
وقتیکه قیمت آن بقدر نصاب باشد خواه بقدر نصاب نقره باشد خواه
بقدر نصاب طلا بجهت آنکه پیغمبر صلعم در حق متاع تجارت فرموده است
که قیمت نماید آنرا پس هر دویست درهم پنج درهم زکوة بدهید
و بجهت آنکه مال مذکور را مالک آن مهیا و موضوع کرده است برای نما
پس آن مانند طلا و نقره خواهد بود که موضوع است برای نما از روی
شرع لیکن نیت تجارت در آن شرط نموده شد تا ثابت شود که آن
متاع برای نما موضوع شده است و بعد از آن باید دانست که صحیح
در کفتست که قیمت آن باید کرد بنصابیکه نافع باشد در حق فقرا

و مساکین یعنی اگر قیمت کرده شود بدرهم بنصاب آن
رسد و اگر قیمت کرده شود بدینار بنصاب طلا نرسد پس
درین صورت قیمت آن بدرهم باید کرد و اگر امر بر عکس
باشد قیمت آن بدینار باید کرد و این یک روایت است از امام
حنیفه رح و محمد رح در مبسوط گفته است که مالک مختار است بهر چه
که خواهد قیمت آن نماید زیرا چه طلا و نقره هر دو ثمن است و در
اندازه نمودن قیمت اشیا هر دو برابر است و از ابی یوسف رح
مرویست که قیمت متاع نماید بچیزی که خریده است آنرا یعنی اگر
آنرا بدرهم خریده باشد باید که قیمت آن بدرهم نماید و اگر
بدینار خریده باشد قیمت آن بدینار نماید و این در صورتیست
که آنرا بدرهم و دینار خریده باشد زیرا چه آن در معرفت مالیت
ابلغ است و اگر خریده باشد آنرا بغیر درهم و دینار پس باید که قیمت
کند آنرا بنقدیکه رواج آن غالب است و از محمد رح مرویست که در
هر حال قیمت کنند آنرا بنقدیکه رواج آن غالب است چه نقد قیمت
معروف نموده میشود بنقد غالب در هر حال * مسئله * اگر
نصاب کامل باشد در اول سال و هم در انتهای سال پس بسبب نقصان
آن در اثنای سال زکوة ساقط نمی شود زیرا چه اعتبار کمال آن در

در اثناي سال دشوار است واما در ابتداي سال ضرور است كه نصاب
كامل باشد تا سبب وجوب زكوة منعقد گردد ومعني غنا متحقق
شود وهمچنين در انتهاي سال نيز ضرور است كه نصاب كامل موجود
باشد تا اداي زكوة واجب گردد ودر اثناي سال چنين
نيست زيرا چه آن حالت بقا است بخلاف صورتيكه
هلاك شود تمام نصاب چه در آن حولان حول باطل ميشود
وزكوة واجب نميگردد بجهت انعدام نصاب في الجمله ودر مسئله
اولي اينچنين نيست زيرا چه بعضي نصاب در آن باقي است
پس انعقاد وجوب زكوة باقي خواهد بود * مسئله ٣ *
ضم نموده ميشود قيمت متاع ورخت بطلا ونقره يعني اگر نزد
مالك متاع باشد كه قيمت آن صد درهم است ونيز صد درهم
باشد پس قيمت متاع مذكوره را باصد درهم ضم نموده
ميشود تا مجموع نصاب گردد وزكوة آن واجب شود زيرا چه
وجوب زكوة در مال مذكور باعتبار اين است كه آن مال
مهيا وموضوع براي تجارت است اگرچه جهت تجارت دران
مختلف است باعتبار اينكه جهت تجارت در متاع از جانب
عباد است وجهت تجارت در درهم ودينار از جانب

مشروع است * مسئلهٔ ۴ * ضم نموده میشود طلا با نقره
زیراکه هر دو یک جنس اند باعتبار ثمنیت و این هر دو باعتبار
ثمنیت سبب وجوب زکوٰة اند و بعد ازان باید دانست که
نزد ابوحنیفه رح طلا بنقره ضم میشود باعتبار قیمت و نزد صاحبین
رح باعتبار اجزا و این یک روایت است از ابوحنیفه رح نیز
و ثمرهٔ اختلاف این است که اگر شخصی را صد درم نقره و
پنج مثقال طلا باشد که قیمت آن بصد درهم میرسد پس بر شخص
مذکور زکوٰة واجب میشود نزد ابوحنیفه رح لیکن نزد صاحبین
رح ایشان میگویند که در طلا و نقره معتبر مقدار آن است
نه قیمت آن لهذا زکوٰة واجب نمیشود در ظروف نقره در
صورتیکه وزن آن کمتر از دو صد درهم باشد و قیمت آن دو
صد درهم یا زیاده ازان باشد و ابوحنیفه رح میگوید که ضم یکی
از طلا و نقره بدیگر بسبب مجانست است و مجانست میان
آنها متحقق میشود باعتبار قیمت نه باعتبار صورت پس
باعتبار قیمت ضم نموده خواهد شد والله اعلم

باب در احکام کسیکه میگذرد

نزد عاشر بدانکه مراد از عاشر کسی است که منصوب

نمی‌باید آنرا سلطان بهر بدرا که تا از تاجران زکوة مال بگیرد

* مسئله ۱ * اگر شخصی بمال خود بگذرد نزد عاشر و بگوید که چند ماه است که این مال بدست من آمده است و سال تمام نگذشته است یا بگوید که بر ذمه من دین انسان است و قسم خورد پس بر عاشر آنکه قصد بقای او نماید و از وی چیزی نگیرد زیرا چه شخص مذکور منکر وجوب زکوة است و قول منکر مع قسم مقبول است و همچنین اگر بگوید که ادا کرده ام زکوة این مال را و دادم آن را بعاشر سابق مقبول میشود قول او زیرا چه عاشر در گرفتن زکوة امین است و زکوة نزد او امانت می‌باشد پس دعوی شخص مذکور دعوی نهادن امانت است در موضع آن و این مقبول است در صورتیکه در آن سال عاشر دیگر بوده باشد بخلاف آنکه اگر در آن سال عاشر دیگر ثابت نباشد چه در این صورت کذب او یقینا ظاهر است و همچنین اگر بگوید که من در شهر خود ادا کرده ام زکوة این مال را و بفقیران آن شهر داده ام پس قول او مقبول است زیرا چه صاحب مال مادامیکه در شهر خود است ادای زکوة مال او بوی مفوض است مثل روفتن یکه

از شهر خود برآید و مع مال نزد عاشر بگذرد چه درین هنگام
ولایت گرفتن زکوة مر عاشر را است بجهت آنکه درین هنگام
مال صاحب مال در حمایت او داخل میشود و حاصل آنکه درین
چهار صورت مذکوره قول صاحب مال مقبول است
و همچنین قول صاحب مال در زکوة سوایم مقبول است
در سه صورت اول و در صورت چهارم مقبول نیست اگرچه
قسم خورد با اینکه من زکوة آنرا بفقرا داده ام در شهر خود و نزد
شافعی رح قول او درین صورت نیز مقبول است زیرا چه او حق را
بمستحق آن رسانیده است و دلیل علمای ما این است که حق
گرفتن زکوة سوایم مر سلطان را است پس صاحب مال را نمیرسد
که حق سلطان را باطل کند بخلاف زکوة مالهای دیگر که آنرا
اموال باطنه میگویند چه ادای زکوة آن بصاحب مال مفوض
است و بعد ازان باید دانست که بعضی گفته اند که در زکوة
سوایم زکوة فرض همان اول است که صاحب مال آنرا خود
ادا کرده است و بار دیگر گرفتن عاشر از وی بطریق سیاست
است و بعضی گفته اند که همین زکوة فرض است و آنچه اول داده
است نفل میگردد و همین صحیح است و بعد ازان باید دانست

[illegible] اینکه قول صاحب مال مقبول است اما در آن شرط است که خط
مهر او دست آویز خود را ظاهر کند و در ثانی این شرط نیست پس
صحیح در جامع صغیر شرط آن ذکر است و در مبسوط شرط نبوده
نسبت آن را و همچنین روایت حسن از ابی حنیفه رح و وجه
آن این است که صاحب مال دعوی برات کرده است و بر صدق
این دعوی علامتی است پس لازم است که ظاهر کند آن را
و وجه روایت جامع صغیر این است که خط مشابه خط میشود
پس آن علامت اعتبار نبوده نمیشود * مسئله ۲ * در چیز که
قول مسلمان مقبول است پس در آن قول ذمی نیز مقبول است
زیرا چه گرفته میشود از ذمی دو چند از آنچه گرفته میشود از مسلمان
پس شرطها که در مال مسلمان است در مال ذمی نیز رعایت و جاری
نموده خواهد شد تا که دو چند گرفتن زکوة متحقق شود
* مسئله ۳ * اگر حربی مال تجارت بگذرد نزد عاشر سلطان
پس باید که عاشر مذکور بگیرد از آنچه گرفته میشود از حربیان
و مطابق قول او عمل نکند در صورتها که در آن قول مسلمانان
و ذمی مقبول است اگرچه قسم خورد مگر در حق کنیزان او
اگر بگوید که این کنیزان امهات اولاد من اند و در اموال دیگر

قول او قابل التفات نیست زیرا چه آنچه گرفته میشود
از زکوة نیست بلکه آن بجهت حمایت گرفته میشود و آنچه
در دست او است از مال محتاج است بحمایت پس باید که بگیرد
از وی آنچه گرفته میشود از حربیان و التفات نکند بسوی
قول وی مگر در حق کنیزکه این ام ولد من است چه این قول
مسموع است و مقبول است زیرا چه حربی اگر اقرار کند به نسب
کسیکه در دست وی است و بگوید که این فرزند من است پس این
اقرار صحیح است پس همچنین صحیح خواهد شد اقرار او بامومیت
ولد چه امومیت ولد مبتنی بر ثبوت نسب است پس درین هنگام
کنیزان مال نمی مانند و گرفته نمیشود چیزی مگر از مال
* مسئله ۴ * گرفته میشود از مسلمان ربع عشر مال او و از ذمی
نصف عشر و از حربی عشر زیرا چه عمر رض چنین امر کرده بود
بعاشران خود * مسئله ۵ * اگر گذر کند حربی نزد عاشر
و همراه آن حربی مال پنجاه درهم است پس درین صورت از وی
چیزی گرفته نمیشود مگر وقتیکه حربیان میگیرند از مسلمانان
از مال پنجاه درهم پس درین هنگام از حربی نیز گرفته میشود
از مال او که پنجاه درهم است زیرا چه گرفتن از حربیان

بطریق مجازات ومبادله است بخلاف مسلمان و ذمی چه آنچه
گرفته میشود از آنها از زکوة است یا دو چند زکوة پس ضرور است
که مال آنها بقدر نصاب باشد واین در جامع صغیر مذکور است
ودر کتاب الزکوة از مبسوط مذکور است که اگر همراه حربی مال
قلیل باشد یعنی کم از نصاب پس از وچیزی گرفته نمیشود اگرچه
آنها از مسلمانان میگیرند از مال قلیل بجهت آنکه مال قلیل
همیشه عفو است وبجهت آنکه مال محتاج نیست بسوی حمایت
چه قدر قلیل از مال همراه میدارد مسافر برای زاد وراه
ودزدان سوی مال قلیل کم التفات می نمایند بجهت
قلت آن * مسئله ۹ * اگر حربی نزد عاشر بگذرد
وهمراه او دو صد درهم باشد ومعلوم نباشد که آنها
از مسلمانان از [illegible] مال چه قدر میگیرند پس در صورت
عشر گرفته میشود از حربی مذکور بجهت قول عمر رض که اگر
مشتبه شود حال بر شما وندانید که عاشران حربی از شما چه
میگیرند پس گرفته خواهد شد از حربی عشر واگر معلوم
شود که آنها از مسلمانان ربع عشر یا نصف عشر میگیرند
پس همان قدر از و گرفته خواهد شد ولیکن اگر معلوم

شود که آنها از مسلمانان کل مال میگیرند پس عاشر مستأمنان

را نیز بعضی از کل مال بگیرد زیرا که اینجا این قدر اعتبار نه

مجهول است ولیکن معلوم شود که آنها از مسلمانان هیچ نمیگیرند

پس از آنها نیز هیچ نباید گرفت بجهت آنکه تا آنها نگیرند از

تاجر مسلمانان و بجهت آنکه هر گاه مردم با هم سلوک نیک

نمایند مسلمانان و هیچ نگیرند پس مسلمانان را نیز باید که

هیچ نگیرند از آنها چه مسلمانان سزاوار است بکرم و خوش

باشند به مکارم اخلاق * مسئله * اگر حربی بگذرد

نزد عاشر یکبار و عاشر عشر او بگیرد و بعد از آن

اتفاق بار دیگر بگذرد نزد عاشر مذکور بار دیگر از و عشر

نگیرد مگر بعد از حولان حول بجهت آنکه سبب گرفتن عشر

بار بار در یکسال استیصال مال لازم می آید اعنی مال باقی

نمی ماند و حق گرفتن آن نیست مر عاشر را مگر برای حفاظت

مال و بجهت آنکه حکم امان از کالا باقی است در این سال تا آنکه

سال دیگر در آید و بعد از در آمدن سال دیگر امان جدید

و حق او متجدد میشود زیرا که حربی را ممکن نمیشود

که زیاده از یکسال اقامت نماید در دار اسلام بی جزیه او

گذشتن سال دیگر بار دیگر عشر گرفته خواهد شد از وجه
بسبب این استیصال مال لازم نمی آید و اینکه مذکور شد وقتی
است که حربی مذکور بدار حرب نرفته باشد بعد از گرفتن
عشر و اگر بعد از گرفتن عشر بدار حرب رود و بعد از آن
مراجعت نماید بدار اسلام پس درین صورت بار دیگر عشر
گرفته میشود از و اگرچه حربی مذکور روزیکه عشر داده است
همان روز بدار حرب رود و بعد از آن همان روز مراجعت نماید
بدار اسلام بسبب اتصال دارین زیراچه درین صورت
مراجعت نموده است بدار اسلام بسبب امان جدید و نیز
بسبب بار دیگر گرفتن بعد از مراجعت از دار حرب استیصال
مال لازم نمی آید چه او هر بار بدار حرب میرود و منفعت
حاصل می نماید * مسئله ۸ * اگر ذمی مع خمر یا خنزیر بگذرد
نزد عاشر پس عاشر مذکور عشر گیرد از خمر او نه از خنزیر
او و مراد از گرفتن عشر خمر این است که عشر بگیرد از قیمت خمر
نه از عین خمر و این فرق که مذکور شد میان خمر و خنزیر
بر ظاهر روایت است و شافعی رح گفته است که از هیچکی از خمر
و خنزیر عشر نگیرد زیراچه این دو قیمت ندارد و زفر رح گفته است

گه عشر بگیرد زیرا چه هر دو در مالیت برابر است نزد ذمیان
و ابو یوسف رح گفته است که از هر دو عشر گیرد وقتیکه خمر
و خنزیر هر دو همراه ذمی مذکور باشد وگویا که ابو یوسف
رح در این صورت خنزیر را تابع خمر گردانیده است لهذا گفته است
که اگر یکی از خمر و خنزیر تنها همراه او باشد پس از خمر عشر
گرفته میشود و نه از خنزیر و وجه ظاهر روایت یکی این است
که قیمت شیء از ذوات القیم بمنزله عین آن شیء است و خنزیر
من جمله ذوات القیم است و قیمت شیء از ذوات الامثال بمنزله
عین آن شیء نمیشود و خمر من جمله ذوات الامثال است وجه دوم این است
که حق گرفتن عشر مر عاشر را بجهت حمایت است و مسلمانان را
میرسد که حمایت و محافظت خمر خود نماید برای سرکه ساختن
پس همچنین جایز است ویرا که حمایت کند خمر ذمی را و نمیرسد
مسلمانان را که حمایت و محافظت کند خنزیر خود را بلکه
اگر مسلمان شود ذمی که همراه او خنزیر است پس واجب است
ویرا که یله کند خنزیر خود را و بگذارد آنرا و هرگاه مسلمان
حمایت و محافظت نمیکند خنزیر خود را پس همچنین حمایت
نمیکند خنزیر غیر را پس عاشر مذکور حمایت نمیکند خنزیر

و پیش ازان رجوع نموده است بسوی قول صاحبین رحمه‌الله و وجه آن آنست
است که مضارب بنده مالک مال است و نه نایب وی است در اداء زکوة
پس از روی زکوة مال مذکور گرفته نخواهد شد مگر وقتیکه در آن مال
آنقدر ربح باشد که نصیب مضارب مذکور ازان بمقدار نصاب برسد
پس در این هنگام زکوة آن مقدار از وی گرفته خواهد شد چه او مالک
آن است * مسئله ۲۳ * اگر مرد و صد درهم بکسی داد و عاشر
پیش مسافری که مدیون کسی نیست پس زکوة آن گیرد از وی
روا باشد دانست که ابو یوسف رحمه‌الله گفته است که معلوم نیست که ابو حنیفه
رحمه‌الله ازین قول رجوع کرده است و قایل شده است باینکه زکوة از بنده
مذکور گیرد عاشر مذکور یا رجوع نکرده است ازان ولیکن رجوع او
در مسئله مضارب بسوی قول صاحبین رحمه‌الله که زکوة مال مضاربت از او
گرفته نمی‌شود مقتضی آن است که در حق بنده مذکور نیز قایل
باشد باینکه زکوة مال مذکور از وی گرفته نشود چه بنده مذکور مالک
آن مال نیست بلکه مالک آن مال خواجه وی است و جز این نیست که
در وی تصرف است در مال مذکور پس بنده مذکور مانند مضارب
است و بعضی در بیان فرق میان بنده مذکور و میان مضارب
گفته‌اند که بنده مذکور در آن مال تصرف میکند برای خود

لهذا عهده آن بر وی است و آنچه و برا در عهده آن لاحق می شود
از جهتیکه آنرا از خواجه خود بابت خورد و فروخت می شود برای آن
و هرگاه چنین شد پس او خود مستحق است بسوی حمایت بخلاف
مضارب چه او تصرف می نماید در مال مضاربة بطریق نیابت لهذا
آنچه لاحق میشود و برا در عهده آن میگیرد آنرا از رب مال پس رب
مال مستحق است بسوی حمایت و هرگاه این فرق است میان بنده
مذکور و میان مضارب پس رجوع ابی حنیفه رح در حق مضارب
بسوی اینکه زکوة مال مضاربت از او نگیرد عاشر مقتضی این
نیست که قایل شود در حق بنده مذکور باینکه زکوة مال مذکور از و
نباید گرفت و باید دانست که در مسئله مذکوره اگر خواجه بنده
مذکور همراه آن بنده باشد پس درینصورت زکوة آن مال عاشر مذکور
خواهد گرفت از خواجه مذکور چه او مالک آن مال است پس زکوة آن مال
گرفته خواهد شد از وی مگر وقتیکه بر بنده مذکور آنقدر
دین باشد که محیط باشد بمال مذکور پس درین هنگام
زکوة آن گرفته نمیشود از خواجه مذکور چه درین هنگام
از ابی حنیفه رح ملک او باقی نمی ماند و نزد صاحبین رح بمال
مذکور متعلق میشود حق غیر که دین است * مسئله ۱۳ *

اگر تاجري با مال خود بگذرد نزد عاشر خوارج در دياري كه خوارج بران ديار غالب اند وعاشر مذكور زكوة مال از وي بگيرد پس تاجر مذكور اگر بعد ازان بگذرد نزد عاشر اهل عدل پس بار ديگر زكوة از خواهد گرفت عاشر اهل عدل زيرا چه تقصير از جانب تاجر مذكور است بجهت آنكه او چرا نزد عاشر خوارج رفته بود در ديار آنها والله اعلم

باب در بيان معادن وركاز بدانكه

كنز عبارت است از ماليكه دفن كرده باشد آنرا انسان در زمين و معدن كان را ميگويند وركاز هر دو را شامل است وليكن اطلاق آن بر معدن بطريق حقيقت است وبر كنز بطريق مجاز * مسئله ۱ * اگر يافته شود در زمين خراجي يا عشري معدن طلا يا نقره يا ارزيز يا آهن يا روئين پس دران خمس است نزد علماي ما وشافعي رح گفته است كه دران هيچ واجب نيست زيرا چه آن مباح است كه دست يابنده اول بآن رسيده است پس آن مانند صيد است پس دران چيزي واجب نخواهد شد وليكن اگر طلا ونقره بر آمده باشد از معدن آن پس دران زكوة واجب ميشود وحولان حول دران شرط نيست بنا بر

یک قول از هر آنچه حولان حول شرط نبوده گذشته است مگر برای
اینها و مال مذکور همین ما است پس حاجت حولان حول نیست
در آن برای اینها و لیکن خطاب سائل مذکور این است که پیغمبر صلعم
فرموده است که در رکاز خمس است و لفظ رکاز معدن را نیز
شامل است و دوم این است که آن معادن در تحت کفار بوده و در
دست مسلمانان بزور و غلبه رسیده است پس آن غنیمت است و حکم
مال غنیمت خمس واجب است بخلاف غیر چه غیر در تحت کسی
نبوده سؤال اگر معادن مذکوره مال غنیمت است پس باید
که تقسیم نموده شود میان جمیع غازیان جواب دست جمیع
غازیان بر معادن مذکوره حکما ثابت است باعتبار ثبوت دست
آنها بر ظاهر روی زمین و دست کسی که یابنده است
آن را حقیقة بآن رسیده است پس ثبوت دست غازیان
در حق خمس اعتبار نموده شده زیرا که آن حکمی است و دست
یابنده آن در حق چهار خمس اعتبار نموده شده که آن حقیقی است
لهذا چهار خمس آن برای او گذاشته شده * مسئله ۴ * اگر یابد
کسی معدنی را در خانه خود پس در آن هیچ واجب نمیشود نزد
ابو حنیفه رح و نزد صاحبین رح در آن خمس است بجهت حدیث که

سابق مذکور شد چه آن مطلق است و شامل است مر این
معدن را نیز و دلیل ابو حنیفه رح این است که معدن از اجزای
زمین است و متصل است بان در اصل خلقت و در هیچ از اجزای
زمین مذکوره چیزی واجب نیست پس همچنین چیزی واجب نخواهد شد
در جزو مذکور که معدن است زیرا که جزو مخالف کل نمیشود
بخلاف کنز چه آن متصل نیست در زمین در اصل خلقت بلکه
مدفون است در ان کسی * مسئله * اگر بیابد کسی
معدنی را از معادن مذکوره در زمین مملوک خود که سوای
خانه است عشری باشد آن زمین یا خراجی پس در این صورت
نزد ابو حنیفه رحمه الله دو روایت است یکی این است که در آن
نیز هیچ چیز واجب نمیشود مانند خانه و این روایت مبسوط است
و دیگر این است که در آن خمس واجب است و این روایت جامع
صغیر است و وجه آن این است که زمین خانه خالی است از موونت
و در آن چیزی واجب نیست حتی اگر برآید درون خانه درخت
خرما باشد که چند کر خرما از آن پیدا شود در آن هیچ چیز
واجب نمیشود بخلاف زمین دیگر چه آن از عشر و خراج
خالی نیست پس همچنین واجب خواهد شد خمس نیز در

بعد ازینکه یابد آنرا در زمین مذکور * مسئله ۳ * اگر یابد
شخصی رکاز را یعنی کنز را واجب میشود دران خمس باجماع
بجهت حدیثیکه سابق مذکور شد زیرا چه دران لفظ رکاز که
مذکور است اطلاق نموده میشود بر کنز نیز چه معنی رکاز
اثبات است و آن یافته میشود دران و بعد ازان باید دانست
که اگر دران ضرب اهل اسلام باشد چون کلمه شهادت مثلا پس
این کنز بمنزله لقطه است و حکم آن مذکور است در کتاب اللقطه
و اگر دران ضرب اهل جاهلیت باشد چون صورت بت مثلا پس
دران خمس است در هر حال بنا بر وجهیکه مذکور شد و بعد ازان
باید دانست که اگر یابد آنرا در زمین مباح پس چهار
خمس آن برای کسی است که یافته است آنرا زیرا چه
او احراز آن نموده است بجهت آنکه دیگر غازیان را
بران اطلاع نیست پس او بان مختص خواهد شد همچنین
حکم است اگر یابد آنرا در زمین مملوکه خواه مملوک
او باشد یا مملوک غیر او این نزد ابی یوسف است بجهت
آنکه استحقاق بسبب احراز است و احراز نموده است آنرا
یابنده آن و نزد طرفین رح چهار خمس آن مر کسی را است که

مالک آن زمین گردانیده است او را امام در وقت اول فتح آن
دیار و آنکس را مختطاه مشکویند و وجه آن این است که
بر آن زمین اول دست او رسیده است بخصوص پس او بسبب آن
مالک خواهد شد چیزی که در باطن آن زمین است اگرچه
دست او بر ظاهر آن رسیده است چنانچه اگر شخصی شکار
کند ماهی را که در شکم او دری است پس آن شخص مالک آن
دری میشود اگرچه دست او بر ظاهر آن رسیده است و او نمیدانست
که در شکم آن دری است همچنین در اینجا نیز و بعد از آن باید
دانست که اگر مختطاه بفروشد زمین مذکور را آن کنز از
مالک او بیرون نمیرود زیرا چه کنز چیزیست که نهاده شده است
بخلاف معدن چه آن از اجزای زمین است پس بسبب فروختن
زمین داخل میشود در ملک مشتری مع هذا نیز که در این است و باید
دانست که اگر مختطاه معلوم نباشد که کدام است پس در این صورت
بنا بر آنچه نقل کرده اند داده میشود آن چهار خمس مر کسی را که
سابق ترین مالک آنست در عهد اسلام یعنی شخصیکه پیشتر
از آن مالک آن زمین کسی معلوم نیست و اگر مشتبه باشد
ضرب آن و معلوم نشود که ضرب اهل اسلام است یا ضرب

اهل جاهلیت پس آن کنز در بصورت بنا بر ظاهر روایت
جاهلی گردانیده میشود چه آن اصل است و بعضی گفته اند که
اسلامی گردانیده میشود در زمان ما زیرا که عهد
اسلام دور از زمان ما شده است * مسئله ۵ * [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اگر یابد شخص
مذکور رکاز را در صحرا پس آن رکاز مر او را است زیرا که این
رکاز در دست کسی نیست بخصوص پس گرفتن آن عهد شکنی
شمرده نمیشود و در آن خمس لازم نیست چه آن مال غنیمت
نیست زیرا که شخص مذکور بطریق قهر مجاهر است
* مسئله ۶ * خمس واجب نیست در فیروزه که یابد آن را کسی
در کوه زیرا که فیروزه سنگ است و پیغمبر صلعم فرموده است که در
سنگ خمس نیست * مسئله ۷ * در سیماب خمس است نزد ابوحنیفه
رح بنا بر قول اخیر او و همین قول محمد رح است بر خلاف قول
ابی یوسف رح و در مروارید و عنبر خمس نیست نزد ابوحنیفه

ومحمد رح وابو یوسف رح میگویند که در آن وجه زر زبور بلکه
از دریا برآورده شده خمس است زیراچه ظهور قهر خصم گرفته
است از قعر و قابل طرفین رح این است که بر قعر دریا قهر و غلبه
واقع نشده است پس آنچه گرفته شود از قعر دریا مال غنیمت
نخواهد شد اگرچه آن چیز طلا و نقره باشد و آنچه در بیست
از عروض که از غنیمت خصم گرفته است پس آن در صورتی بود که
بر کفار فتح کرده بوده و در این صورت طرفین نیز قایل
اند بلکه در آن خمس است * مسئله ۸ * اگر یابد کسی
در زمین مباح دفینه متاع و رخت را چون ظروف و پارچه
پس آن مر کسی را است که یابد آنرا و در آن خمس است زیراچه آن
غنیمت است بمنزله طلا و نقره والله اعلم

باب در بیان زکوة زراعت و ثمره * مسئله ۱ *
هر چیز که از زمین حاصل شود در آن عشر است نزد ابوحنیفه رح
خواه قلیل باشد آن چیز یا کثیر خواه سیراب کرده باشند
آن زمین را باب نهرهای جاری چون جیحون و سیحون
یا سیراب نموده باشند آنرا باب آسمان مگر در هیزم و نی
و گیاه چه در این چیزها عشر نیست و صاحبین رح گفته اند

عشر واجب نمیشود مگر در چیزیکه ثمرهٔ آن باقی ماند
پس دران عشر واجب میشود بشرطیکه آن پنج وسق باشد
و وسق عبارت است از شصت صاع بصاع رسول خدا صلعم و در
بخلاف عشر واجب نیست نزد صاحبین رح پس معلوم شد که اختلاف
میان ابوحنیفه رح و میان صاحبین رح در دو موضع است یکی
در اشتراط نصاب که پنج وسق است و دوم در اشتراط بقا و دلیل
صاحبین رح در موضع اول یکی این است که پیغمبر صلعم فرموده است
که در کمتر از پنج وسق زکوة نیست و دوم این است که عشر زکوة
است پس برای وجوب آن نصاب شرط نموده خواهد شد تا غنا
متحقق شود و دلیل ابوحنیفه رح این است که پیغمبر صلعم فرموده
است که چیزیکه حاصل شود از زمین پس دران عشر است و این
حدیث مطلق است و دران تفصیل مقدار نیست و جواب صاحبین
رح این است که انچه روایت کرده اند آن را صاحبین رح پس تاویل
آن این است که مراد از ان زکوة تجارت است یعنی زکوة
تجارت دران وقتی واجب میشود که مقدار آن پنج وسق گردد زیراچه مالکان
میوه فروختند آنرا بحساب وسق و قیمت وسق چهل درهم بود دران زمان
پس قیمت پنج وسق دو صد درهم میشود و وجوب عشر در غله

زمین متعلق است بحاصل زمین و اعتبار مالک آن نیست او را نظ
واجب میشود عشر در غلهٔ زمین وقف پس چگونه اعتبار نموده
خواهد شد صفت مالک که غنا است لهذا حولان حول نیز دران شرط
نیست زیرا چه اعتبار حولان حول برای نما است و غله زمین همه
نما است و دلیل صاحبین رح در موضع دوم این است که پیغمبر صلعم
فرموده است که در خضروات یعنی بقولات صدقه نیست و مراد از صدقه
است چه زکوة منفی نیست زیرا چه بشرط نصاب زکوة واجب
است [illegible] لا ابوحنیفه رح یکی آن حدیث است که مذکور شد
[illegible] در موضع اول و جواب صاحبین رح این است که حدیث که
روایت کرده اند آنرا صاحبین رح مراد ازان صدقه است که میگیرد
آنرا عاشر و ابوحنیفه رح نیز قایل است باینکه عاشر نمیگیرد صدقه
آنرا و دوم این است که ما هی کاشته میشود در زمین چیزیکه باقی
نمی ماند چون خربزه و خیار و این نمای زمین است و سبب وجوب
عشر زمین نامی است و لهذا واجب میشود دران خراج و اما هیزم و نی
و گیاه پس بستان برای این چیزها موضوع نیست عادةً بلکه اکثر این
چیزها را از بستان دور مینمایند حتی اگر کسی زمین برای این چیزها
آباد نماید و این چیزها ازان مقصود باشد پس در [illegible] عشر

دران واجب میشود و باید دانست که مراد از نی مشکور نی
بوریا ست و اگر نیشکر باشد یا نییکه آنرا قصب الذریره میگویند
پس دران عشر واجب است زیرا چه این جز از غله زمین است
و مقصود است از زمین بخلاف شاخ درخت خرما و تین اعنی
نباتیکه ازان دانه پیدا میشود چون درخت گندم و نخود وغیره
زیراچه مقصود ازان نبوده بلکه دانها است نه عین آن نبات * مسئله ۲ *
زمینیکه سیراب نموده شود بدلو بزرگ که آنرا غرب میگویند یا
بدولاب یا بشتران آبکش پس دران نصف عشر است نزد
ابیحنیفه رح و نزد صاحبین رح الا نزد صاحبین رح بشرطیکه آن چیز
باقی ماند و بقدر پنج وسق باشد و نزد ابی حنیفه رح این
شرط نیست و دلیل مسئله این است که در زمین مذکور مونت
بسیار در کار میشود بخلاف زمینیکه سیراب کرده میشود بآب
آسمان یا بآب نهرها * مسئله ۳ * زمینیکه سیراب کرده
میشود در بعض ایام سال بآب نهرها و در بعض ایام آن
بدولاب پس معتبر دران اکثر ایام سال است یعنی اگر در اکثر ایام
سال سیراب نموده شود بآب نهرها پس دران عشر است
و اگر در اکثر ایام آن سیراب نموده شود بدولاب پس دران

نصف عشر است و ابو یوسف رح گفته است که هر چیز که پیمانه
نموده نمیشود بوسق چون زعفران و پنبه پس در آن عشر واجب است
بشرطیکه قیمت آن برابر قیمت ادنی وسق باشد از ادنی چیزها که
به پیمانه نموده میشود بوسق چون ارزن در زمانه ما زیرا که
چیزهائیکه بوسق پیموده نمیشود در شرع پس لازم است نمودن
نصاب آن بحساب وسق ممکن نیست لهذا قیمت آن اعتبار
کرده شد چنانچه قیمت معتبر است در متاع تجارت و محمد رح
گفته که عشر در آن واجب است بشرطیکه به پنج عدد برسد
از چیزیکه بآن اندازه نموده میشود نوع آن پس معتبر در پنبه
این است که پنج حمل باشد و هر حمل سه صد من و معتبر در زعفران
این است که پنج من باشد زیرا که زعفران اندازه نموده میشود
بدراهم و استار و رطل و من و اعلی از میان اینها من است
پس پنج عدد آن اعتبار نموده خواهد شد زعفران و در قول محمد
رح این است که اعتبار وسق نیست در گندم و غیره مگر
بجهت آنکه وسق اعلی پیمانه است که بآن اندازه نموده
میشود نوع آن پس همچنین اعتبار نموده خواهد شد
در غیر آن نیز اعلی چیزهائیکه بآن اندازه نموده میشود

نوع آن * مسئله ۴ * در شهد عشر واجب است در صورتیکه
گرفته شود از زمین عشری و شافعی رح گفته است که در شهد
چیزی واجب نیست زیرا چه شهد متولد است از حیوان پس آن
مانند ابریشم است و دلیل علمای ما یکی این است که پیغمبر صلعم
فرموده است که در شهد عشر است و دوم این است که مگس انگبین
شهد اخذ میکند از شگوفه ها و از میوه ها و درین چیزها
عشر است همچنین عشر واجب خواهد شد در شهد نیز چه آن ازین
ماخوذ است بخلاف کرم ابریشم زیرا چه آن برگ میخورد
و در برگ عشر نیست و بعد ازان باید دانست که عشر واجب است
در شهد نزد ابوحنیفه رح قلیل باشد آن شهد یا کثیر چه او
نصاب اعتبار نمیکند و از ابی یوسف رح مرویست که او اعتبار
میکند قیمت آنرا چنانچه قاعدهٔ وی است و نیز مرویست
از ابی یوسف رح که در آن هیچ واجب نیست مگر وقتیکه برسد او
به ده قرب رسد و قرب پنجاه من است و وجه آن این است که بنی
شبابه ادای عشر میکردند به پیغمبر صلعم از مقدار مذکور
که یکی ازان و نیز از ابی یوسف رح مرویست که نصاب شهد
پنج من است و نزد محمد رح نصاب آن پنج فرق است و فرق

حبی پنج رطل است زیرا چه فرق اعلی است از میان
چیزها یکه بآن اندازه نموده میشود شهد مانند
وسق در باب گندم و غیره و همچنین در نیشکر امری مزد
محمد رح در نیشکر عشر واجب میشود وقتیکه مقدار پنج فرق
بروید شکر یا حاصل شود از ان * مسئله ۵ * شهد ویرا
که یافته شود از کوه و بیابان عشر است و همین ظاهر روایت است و
نزد ابی یوسف رح مرویست که در ان هیچ چیز واجب نیست زیرا چه
وجه آن که زمین نامی است یافته نمیشود و وجه ظاهر
روایت این است که مقصود نیست از زمین نامی مگر حاصل
آن و حاصل در صورت مذکوره موجود است * مسئله ۶ *
آنچیکه حاصل شود از زمین عشری پس عشر از مجموع آن
گرفته میشود و اجرت عمل کنندگان و اجرت گاوان از ان
وضع کرده نمیشود زیرا چه پیغمبر صلعم حکم کرده است
بتفاوت واجب بسبب تفاوت مونت و فرموده است که در زمینی
که سیراب کرده میشود به آب باران پس در ان عشر است و در زمینی
که سیراب کرده میشود بغرب و دولاب پس در ان نصف عشر است
و هرگاه چنین شد پس وضع نمودن مونت معنی ندارد * مسئله ۷ *

در زمین عشری از تغلبی دو چند عشر گرفته میشود زیرا که بران
اجماع صحابه رض است و از محمد رح مرویست که در زمین
عشری که تغلبی خریده باشد آنرا از مسلمان یک عشر است
زیرا که نزد محمد رح وظیفهٔ زمین یعنی عشر و خراج متغیر نمیشود
بسبب متغیر شدن مالک آن * مسئله ۸ * اگر خریده کند
ذمی از تغلبی زمین و غیره که ازان دو چند عشر گرفته میشود
پس حکم آن بدستور سابق باقی میماند یعنی دو چند عشر
گرفته میشود از ذمی مذکور نیز و این نزد جمیع علمای ما است
زیرا که مضاعف گرفتن از ذمی جایز است لهذا اگر ذمی با مال
تجارت گذر کند نزد عاشر گرفته میشود از او دو چند آنچه
گرفته میشود از مسلمانان و همچنین حکم زمین مذکور
بدستور سابق باقی میماند هرگاه که خریده کند آنرا مسلمان
از تغلبی یا مسلمان گردد تغلبی که مالک آنست و این نزد
ابی حنیفه رح است خواه آن زمین در اصل مملوک تغلبی باشد
یا خریده باشد آنرا تغلبی از مسلمان و در هر صورت حکم
آن گرفتن دو چند عشر است و باقی میماند در صورتیکه
خرید کند آنرا مسلمان زیرا که این مضاعف گرفتن وظیفه

آن زمین مقرر شده است نزد ابیحنیفه رح پس آن زمین در صورت
مذکوره مع وظیفهٔ آن منتقل خواهد شد بسوی مسلمان چنانچه
همین حکم زمین خراجی است وابویوسف رح گفته است که در صورت
مذکوره در زمین مذکور عشر واجب میشود و دو چند عشر وران از
مسلمان گرفته نمیشود زیراچه باعث آن نبود مگر کفر مالک
آن زمین و آن زایل گشت و در قدوری گفته است که همین قول
محمد رح است بنا بر روایت صحیح ولیکن اصح این است که
در صورت مذکوره قول محمد رح موافق قول ابیحنیفه رح است
در باقی ماندن وظیفه زمین مذکور که عبارت است از
گرفتن مضاعف عشر ولیکن این قول محمد رح در صورتی است
که زمین مذکور ملک اصلی تغلبی باشد زیراچه در صورتیکه
خریده باشد زمین مذکور را از مسلمان از ان عشر گرفته
میشود نزد محمد رح نه مضاعف آن زیراچه وظیفه زمین نزد او
متغیر نمیشود بسبب متغیر شدن مالک * مسئله ۹ * اگر
مسلمان بفروشد زمین خود را بدست نصرانی که ذمی است و تغلبی
نیست و قبض کند آن را نصرانی مذکور پس از ان خراج گرفته میشود
نزد ابیحنیفه رح زیراچه خراج لایق حال کافر است و نزد

بود وبجهت آنکه بسبب بیع وشراي فاسد حق مسلمان مذکور
منقطع نشده است چه دربنصورت رد آن مبیع واجب است پس
زمین مذکور دربنصورت عشري است بدستور سابق * مسئله ۱۰ *
اگر مسلمانی بستان گردانند سراي خود را که ملک قدیم
وي است یعني او مختط له است پس بر او عشر آن لازم
مي آید وقتیکه سیراب کند آن را باب عشر واگر سیراب
کند آنرا باب خراج پس بر او خراج آن واجب میشود زیراچه زمین
مذکور در اصل نه عشري است ونه خراجي وکرچنین زمین مدار
موونت آن بر آب است * مسئله ۱۱ * بر مجوسي بجهت سراي
او هیچ چیز از عشر وخراج واجب نمیشود زیراچه عمر رض مسکن را
عفو کرده است واگر مجوسي سراي خود را بستان گرداند پس
بر او خراج آن واجب میشود اگرچه سیراب کند آن را باب عشر
زیراچه ایجاب عشر بر او متعذر است چه دران معني قربت وعبادت
است وکافر اهلیت آن ندارد پس خراج در حق او متعین است و آن
لایق حال وي است بجهت آنکه آن عقوبت است وبنا بر قیاس
قول صاحبین رح عشر بر او واجب میشود در صورتیکه سیراب کند
آنرا باب عشري ولیکن نزد محمد رح یک عشر ونزد ابي یوسف

مسئله ۱۹ * در چشمهٔ قیر یا گوگرد چیزی واجب نیست
والا اینکه آن چشمه در زمین عشری باشد زیرا چه قیر و گوگرد
از روئیدنی زمین نیست بلکه آن مانند آب است که از چشمه
بر آید و در مسالکه چشمهٔ مذکور خراج است در صورتیکه
چشمهٔ مذکور واقع شده باشد در زمین خراجی و اما این
[illegible] زیرا چه خراج
متعلق است بانکه صاحب آن [illegible] باشد بر زراعت
نمودن در آن والله اعلم

باب در بیان مصرف زکوة یعنی کسیکه دادن
زکوة باو جایز است و در بیان کسیکه دادن زکوة باو جایز
نیست * مسئله ۱ * باید دانست که مصرف زکوة در اصل
هشت نوع است یکی فقیر دوم مسکین و سیوم عامل تحصیل
زکوة بشرطیکه هاشمی نباشد و چهارم مکاتب که زکوة باو داده
میشود برای خلاصی رقبهٔ او تا آزاد کرده و پنجم مدیونیکه
مالک نصاب نباشد و ششم فی سبیل الله و هفتم ابن السبیل و هشتم
مولفة القلوب و این هشت نوع در اصل مصرف زکوة است
بجهت آنکه این هشت نوع در قرآن مجید مذکور است

بکلمهٔ حصر خدای تعالی در قرآن مجید فرموده است که صدقه
حلال نیست مگر برای فقرا و مساکین و عاملانیکه تحصیل
آن می نمایند و مولفة القلوب وفی الرقاب والغارمین وفی سبیل
الله و ابن السبیل پس سوای اینها کسی مصرف زکوة نیست
ولیکن از انجمله مولفة القلوب بعد از زمان رسول خدا
صلعم ساقط شده است زیرا چه رسول خدا صلعم زکوة بآنها
میداد تا آنها بطمع مال شر برپا ننمایند با مسلمانان بلکه
معین و مددگار مسلمانان باشند و چون حق تعالی اسلام
و اهل اسلام را قوت داده مستغنی کرد مسلمانان را از
مولفة القلوب و بر سقوط آنها اجماع صحابه رض منعقد شده است
و بباید دانست که فقیر آنرا میگویند که چیزی قلیل کم از
مقدار نصاب داشته باشد و مسکین آنرا میگویند که چیزی
نداشته باشد و این تفسیر فقیر و مسکین مرویست از ابیحنیفه
رح و بعضی عکس آن گفته اند ولکل وجهة هو مولیها
و بیان قسم فقیر و مسکین که یک است یا دو در کتاب وصایا
خواهد آمد انشاء الله تعالی * مسئله ۲ * باید که امام
عامل مذکور را بدهد از زکوة بقدر عمل او پس آنقدر بدهد که

که کفایت کند ویرا واعوان ویرا وحصه مقدر نیست
چنانچه شافعی رح آن قایل است زیراچه او رح میگوید
که مصرف زکوة هشت نوع است ویکی ازان عامل مذکور
است پس حق او ثمن است ودلیل علماء ما این است
که استحقاق گرفتن زکوة مرعامل مذکوررا بطریق
کفایت است بجهت عمل وبطریق صدقه نیست لهذا عامل
مذکور حصه خود را بگیرد از زکوة اگرچه او غنی باشد واگرچه
عامل مذکور بجهت عمل خود میگیرد بطریق کفایت نه بطریق
صدقه ولیکن دران شبهه صدقه است لهذا عامل هاشمی نخواهد
گرفت آنرا تا اقربای پیغمبر صلعم از شبهه خوردن مال
زکوة که چرک است محفوظ مانند واقربای پیغمبر صلعم
بجهت تعظیم قرابت پیغمبر صلعم مستحق تعظیم وکرامت
اند وغنی برابر آنها نیست در استحقاق کرامت پس شبهه
مذکور در حق او اعتبار نموده نشده وبباید دانست که لفظ
فی الرقاب که در قرآن درباب بیان مصرف زکوة مذکور است
ازان مکاتب مراد است واین منقول است از پیغمبر صلعم
وهمچنین از غارمین که در قرآن درین باب مذکور است مدیون

مذکور مراد است و شافعی رح گفته است که مراد ازان کسیاست
که تحمل غرامت و تاوان نموده باشد برای اصلاح ذات البین
و برای اطفای آتش فتنه میان دو گروه و باید دانست که
دو کس که میان آنها با یکدیگر ملال و ناخوشی باشد آنها را
ذات البین میگویند * مسئله ۳ * و مراد از لفظ فی سبیل الله
که در قرآن مذکور است منقطع الغزات مراد است نزد ابی یوسف
رح و باید دانست که منقطع الغزات آنرا میگویند که از
میان غازیان بی مقدور باشد و بسبب بی اسبابی برای
رفتن جهاد نشوانند و دلیل ابی یوسف رح این است که از لفظ
فی سبیل الله منقطع الغزات متبادر است در عرف و محمد رح
گفته است که مراد ازان منقطع الحاج است بجهت آنکه مرویست
که شخصی شتر خود را تصدق نموده بود فی سبیل الله عزوجل
پس پیغمبر صلعم فرمود که سوار کنند بران شتر حاجیان را و معنی
منقطع الحاج را از معنی منقطع الغزات قیاس باید
کرد و باید دانست که نزد علمای ما زکوة داده نمیشود بغازی که
غنی باشد زیرا که مصرف زکوة نیست مگر فقیران و باید
دانست که مراد از ابن سبیل کسی است که مال او در وطن باشد

وادر مکان دیگر است و در انجا تهیدست است و هیچ ندارد
* مسئله ۴ * هفت گروه که مذکور شدند اینها مصرف
زکوة اند و مالک مال مختار است اگر خواهد تقسیم نماید
زکوة مال بر این هفت گروه باینطور که بهر گروه چیزی بدهد
و اگر خواهد اکتفا نماید بر گروه واحد و این نزد علمای
ما است و شافعی رح گفته است که مالک را ادای زکوة جائز نیست
مگر باینطور که بسه نفر از هر گروه چیزی بدهد و دلیل
شافعی رح این است که در قول خدای عز و جل انما الصدقات للفقراء
الآیه اضافة صدقه بحرف لام است و آن برای استحقاق و تملیک
است و دلیل علمای ما این است که معلوم است که زکوة حق و ملک
الله تعالی است نه حق فقیر پس آن اضافة بحرف لام برای
بیان مصرف است نه برای استحقاق و تملیک و برای
مصرف شدن اصناف هفتگانه مذکوره برای
زکوة علت نیست مگر فقر که جهات فقر در آنها مختلف باشد
و باید دانست که مذهب علمای ما مرویست از عمر و ابن عباس
رض * مسئله ۵ * دادن زکوة بذمی جائز نیست زیرا چه
پیغمبر صلعم بمعاذ رض فرموده که بگیر آنرا از اغنیای مسلمانان

بدهد بفقرای مسلمانان * مسئله ۶ * سوای زکوة صدقه
دیگر داده میشود بذمی نیز شافعی رح میگوید که آن داده
نمیشود بذمی مانند زکوة و این یک روایت است از ابی یوسف
رح نیز و دلیل علمای ما این است که پیغمبر صلعم فرموده است
که تصدق نمائید باهل هر دین و علمای ما میگویند که اگر
که پیش معاذ رضی نمی بود تا تحویل میکردیم داده ی زکوة را
نمیدهی * مسئله ۷ * اگر از مال زکوة مسجد بنا کنند
یا کفن دهد مرده را زکوة ادا نمیشود زیرا چه رکن ادای
زکوة این است که تملیک آن نماید بمستحق و آن درین صورت
یافته نمیشود * مسئله ۸ * اگر از مال زکوة ادا نموده شود
دین میت زکوة ادا نمیشود زیرا چه ادای دین غیر مقتضی تملیک
آن از آن غیر نمیشود خصوصا وقتیکه مدیون میت باشد
* مسئله ۹ * اگر از مال زکوة بنده خریده آزاد کنند
ادای زکوة نمیشود و امام مالک رح میگوید که درینصورت
زکوة ادا میشود بجهت آنکه او رح میگوید که مراد از لفظ
فی الرقاب که در قرآن مذکور است همین است که بنده
خریده آزاد کرده شود و دلیل علمای ما این است که آزاد کردن

بنده اسقاط ملک است و تملیک نیست * مسئله ۱۰ * دادن
زکوة بسا غنیا جایز نیست زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است
که صدقه حلال نیست مر غنی را و شافعی رح تجویز نموده است
زکوة را بغازی که غنی باشد و این حدیث بسبب اطلاق حجت است
بر او و همچنین حجت است بر او حدیث معاذ رض که سابق
مذکور شد * مسئله ۱۱ * مالک را جایز نیست که زکوة دهد
بپدر خود یا بجد خود یا بپدر جد خود اگرچه بالا رود و همچنین
جایز نیست وی را که زکوة دهد بفرزند خود یا بفرزند فرزند خود
اگرچه پایین رود زیرا چه منافع ملک میان مالک و میان آنها
متصل است یعنی هر یک بمال دیگر انتفاع میگیرد پس تملیک
من وجه کمال در یافت نمیشود * مسئله ۱۲ * مالک را
جایز نیست که زکوة دهد بزوجه خود زیرا چه منافع مال میان
زن و شوهر مشترک می باشد از روی عادت و همچنین جایز نیست
مر زن را که زکوة مال خود دهد بشوهر خود نزد ابیحنیفه رح
بنابر وجهی که در مسئله زوجه مذکور شد و صاحبین رح گفته اند
که دادن زکوة بشوهر جایز است زیرا چه زوجه عبد الله بن
مسعود رض نزد پیغمبر صلعم سوال کرد از اینکه صدقه دهد

شوهر خود را و پیغمبر صلعم جواب او فرمود که ترا درین صورت
دو اجر است یکی اجر صدقه دوم اجر صله وعلیها از طرف
ابو حنیفه رح جواب میدهند و میگویند که مراد از صدقه که
درین حدیث مذکور است صدقه نفل است * مسئله ۱۳ *
مالک را جایز نیست که زکوة مال خود بمکاتب خود
با مدبر خود یا ام ولد خود زیرا چه درینصورت ها تملیک
[illegible] چونکه مالیکه مدبر [illegible] از ان خواجه
[illegible] خواجه را حق است در مال مکاتب او پس
در زکوة او را تمام نمی شود * مسئله ۱۴ * جایز نیست
مالک را که زکوة دهد به بنده خود که جزوی از اجزای آنرا
آزاد کرده است نزد ابو حنیفه رح زیرا چه بنده مذکور نزد
او بمنزله مکاتب است و نزد صاحبین رح زکوة دادن به بنده
مذکور جایز است زیرا چه بنده مذکور نزد شان آزاد مدیون
است * مسئله ۱۵ * جایز نیست زکوة دادن بمملوک
غنی زیرا چه اگر تملیک آن نموده شود به بنده مذکور
پس آن مملوک خواجه او میگردد و خواجه مذکور غنی است
و تملیک زکوة مر او را جایز نیست و همچنین جایز نیست

دادن زکوة بفرزند غني وقتيکه فرزند مذکور صغير باشد
چه فرزند مذکور غني شمرده ميشود بمال پدر بخلاف آنکه
فرزند غني کبير وفقير باشد چه او غني شمرده نميشود بمال
پدر اگرچه نفقه او نيز بر پدر است و بخلاف زوجه غني زيرا چه
او اگر فقير باشد غني شمرده نميشود بمال شوهر و بنفقه او زن
غني نميشود * مسئله ۱۴* زکوة دادن به بني هاشم جايز
نيست زيرا چه پيغمبر صلعم فرموده است که يا بني هاشم بدرستيکه
الله تعالي حرام کرده است بر شما غساله مردمان
و چرک آنهارا و عوض آن براي شما کرده است خمس
خمس را از مال غنيمت و مراد از غساله در حديث
زکوة مال است پس اين جا بنسبت مر بني هاشم را بخلاف
صدقه نفل زيرا چه مال زکوة بمنزله آب مستعمل است که
استعمال نموده شود براي اسقاط فرض و آن ملوث ميگردد
بنجاست ناپاکي لهذا وضو بآن روا نيست بخلاف صدقه
نفل چه آن بمنزله آب است که مستعمل شده باشد براي محض
تبرد و خنکي و اين ملوث نميشود لهذا وضو بآن روا است
و بايد دانست که مراد از بني هاشم آل علي و آل عباس و آل

عباس و آل عقیل و آل حارث ابن عبد المطلب اند زیرا چه اینها
منسوب اند بسوی هاشم بن عبد المناف و مراد از هاشم
درین حدیث همین هاشم است که جد پیغمبر صلعم
است چه نسبت قبیله باو کرده میشود اگرچه بنام هاشم
اشخاص دیگر نیز بوده‌اند و باید دانست که موالی بنی
هاشم نیز در حکم بنی هاشم اند بجهت آنکه مرویست که یکی از موالی
پیغمبر صلعم سوال کرد از جناب رسالت مآب صلعم که آیا صدقه
حلال است برای ما پس پیغمبر صلعم در جواب او فرمود که نی زیرا چه
تو مولای ما هستی بخلاف آنکه او آزاد کند قریشی بنده خود
را که نصرانی است چه او در حکم قریشی اعتبار نموده نمیشود
بجهت نصرانیت بلکه جزیه ازو گرفته و اعتبار نموده میشود در حالت
در حالات او خصال واجبه زیرا چه همین موافق قیاس است
والصاق آن بخواجه در حق حرمت زکوة بنص معلوم شده
است و نص در آن یافته شده است فقط نه در حق احکام دیگر
* مسئله ۱۷ * اگر کسی زکوة مال خود داد بشخصی با این
گمان که او مصرف زکوة است و بعد از آن معلوم شد که شخص
مذکور غنی است یا هاشمی یا کافر یا داد زکوة را بشخصی در شب

بیمار یک و بعد از ان ظاهر گشت که شخص مذکور پدر او است یا
او پس در پنصورت نماز گذارده ادا میشود و اعاده آن بر او واجب نیست
و این نزد طرفین رح است و ابو یوسف رح گفته است که در صورتهای
مذکوره اعاده زکوة بر آن کس واجب است بحجت آنکه آن کس را
در یافتن حال شخص مذکور ممکن بود با تفحص که می پرسید حال
وی را از وی یا از مردمان و با وجود آن هرگاه خطای او یقینا ظاهر
گشت پس اجتهاد او باطل گشت و اعاده زکوة بر او لازم شد چنانچه
اگر چند آوند آب که بعضی از ان پاک است و بعضی از ان ناپاک است
یا چند پارچه که بعضی از ان پاک است و بعضی ناپاک با هم مختلط
باشند لیکن پاک در عدد زاید باشد و شخصی تحری نموده از آب
آوندی از ان آوند ها وضو کند یا پارچه از ان پارچه ها بپوشد و نماز
گذارد و بعد از ان یقینا ظاهر شود خطای او پس بر این شخص اعاده
نماز مذکوره واجب میگردد و دلیل طرفین رح یکی این است که
مرویست که وکیل یزید پسر معن زکوة مال او داده بود به پسر
وی که معن است و وی را معلوم نبود و بعد از ان چون این ماجرا نزد
پیغمبر صلعم مذکور شد فرمود به یزید مذکور که مرترا است
آنچه نیت آن کردی و بمعن فرمود که مرترا است آنچه گرفتی

دوم این است که اطلاع بر احوال انسان چون فقر وغنا
وغیره بطریق ظن و اجتهاد میشود نه بر طریق قطع و یقین
پس یقین ندانسته خواهد شد امر احوال شخص مذکور را آنچه
ثابت بوده بگمان آن کس چنانچه معتبر است گمان انسان
درصورتیکه قبله مشتبه گردد و او تحری کرده سمتی اختیار کند و از آن بیعتنیه
حرج مرویست که در همه صورت تنها زکوة اداء نمیشود ولیکن
ظاهر روایت همان است که اول مذکور شد و این که مذکور
شد وقتی است که آنکس زکوة داده باشد بشخص مذکور بسبب
آنکه بعد از تحری ظن نموده بود که شخص مذکور مصرف
زکوة است و اگر تحری نکرده باشد یا بعد از تحری وی را
شک مانده باشد در اینکه شخص مذکور مصرف زکوة است یا بعد
از تحری ظن نموده باشد که شخص مذکور مصرف زکوة نیست
پس درینصورتها زکوة ادا نمیشود مگر آنکه بعد از آن
معلوم شود که شخص مذکور فقیر و مصرف زکوة است و همین
صحیح است * مسئله ۱۸ * اگر زکوة داد کسی به شخصی
و بعد از آن معلوم شد ویرا که شخص مذکور بنده وی است یا
مکاتب وی پس آن زکوة ادا نمیشود زیرا چه درینصورت

تملیک یافته نمیشود بنا بر آنکه بنده و مکاتب را اهلیت تملک
نیست و تملیک رکن ادای زکوة است چنانچه سابق مذکور
شده است * مسئله ۱۹ * دادن زکوة صحیح نیست بکسیکه
مالک نصاب است از هر مال که باشد بجهت آنکه شخص
مذکور غنی است زیراچه در شرع مالک نصاب را غنی میگویند
ولیکن شرط غنا این است که نصاب مذکور از حاجت اصلی
زاید باشد و باین تقدیر زکوة حرام میشود و اما نمای آن بسبب
حولان حول پس آن شرط وجوب زکوة است و باید دانست
که زکوة دادن بشخصی که مالک کم از نصاب باشد جایز است
اگرچه آن شخص صحیح البدن و قادر بر کسب باشد بجهت آنکه
شخص مذکور فقیر است و فقیر مصرف زکوة است و بجهت آنکه
اطلاع بر حال انسان که حقیقةً محتاج است دشوار است پس
مدار حکم بر دلیل حاجت است و عدم ملکیت نصاب دلیل
حاجت است * مسئله ۲۰ * اگر کسی بدهد بشخص
واحد بقدر دوصد درم یا زیاده ازان از مال زکوة خود پس
این مکروه است ولیکن جایز است و زفر رح گفتست که جایز
نیست زیراچه درینصورت غنای آن شخص مقارن ادای زکوة

میشود پس لازم می آید که زکوة بغنی داده شود و دلیل علمای ما این است که غنای آنشخص اثر ادای زکوة است در صورت مذکوره پس غنای او بعد از ادای زکوة متحقق خواهد شد نه مقارن ادا ولیکن هرگاه در صورت مذکوره حصول غنا قریب ادای زکوة است پس مکروه خواهد شد چنانچه مکروه میشود نماز در صورتیکه نجاستی دارد کسی در مکانی که قریب آن نجاست است * مسئله ۱۲ * ابوحنیفه رح گفته است که احب نزد من این است که آنقدر زکوة داده شود بفقیر که او در آن روز از سوال مستغنی گردد * مسئله ۳ * نقل نمودن زکوة از شهری بشهری دیگر مکروه است بلکه باید که زکوة هر شهر بمستحقان آن شهر داده شود بجهت حدیث معاذ رض که سابق مذکور شد و بجهت آنکه در آن رعایت حق جوار است مگر آنکه نقل کند برای اقربای خود یا برای قومی که محتاج تر باشند از اهل شهر وی زیرا که در صورت اولی صله رحم است و در صورت دوم زیاده دفع حاجت است و باید دانست که برای غیر اینها نقل کردن زکوة بشهر دیگر اگرچه مکروه است ولیکن زکوة ادا میشود زیرا که مصرف زکوة مطلقا

فقرا اند از روي نص والله اعلم

باب ـــــــ در بيان صدقه فطر * مسئله ۱ * صدقه
فطر واجب است بر مسلمان آزاد بشرطيکه مالک نصاب باشد
يا بقدر نصاب مذکور فارغ باشد از مسکن او و جامهاي او و اثاث
البيت و اسپ و سلاح و بنده او اما وجوب صدقه فطر پس آن ثابت است
بجهت آنکه مرويست که پيغمبر صلعم در خطبه عيد الفطر فرموده
که بدهيد از هر آزاد و بنده صغير باشد يا کبير نصف صاع از گندم
يا يک صاع از خرما يا يک صاع از جو و اين حديث را روايت کرده است
ثعلبه بن صعير عدوي يا صعير عذري و بمثل اين حديث که از احاديث
آحاد است وجوب ثابت ميشود نه فرضيت و بايد دانست که شرط
نموده شد حريت تا متحقق شود تمليک و شرط نموده شد اسلام
تا متحقق شود معني قربت و عبادت و شرط نموده شد
که مالک نصاب باشد بجهت آنکه پيغمبر صلعم فرموده است
که صدقه داده نميشود مگر از قوت غنا و شافعي رح گفته است
که صدقه فطر واجب است بر کسيکه مالک زياده باشد بر قوت يکروزه
خود و عيال خود و حديث مذکور حجت است بر او و بايد دانست
که غنا اندازه نموده شده است بقدر نصاب چه اندازه غنا در شرع

[illegible]ن وارد شده است ولیکن بشرطیکه آن نصاب از حاجت اصلی
زیاده باشد زیراچه آنچه مشغول باشد بحاجت اصلی پس آن
بمنزله معدوم است ونمو دران شرط نیست وباید دانست که
واین نصاب سه چیز متعلق است یکی حرمت صدقه دوم وجوب
قربانی وسیوم وجوب صدقه فطر * مسئله ۲ * صدقه فطر واجب
است بر انسان بجهت ذات خود زیراچه ابن عمر رض روایت کرده است
که پیغمبر صلعم صدقه فطر فرض کرده است بر انسان مرد باشد یا زن
* مسئله ۳ * بر انسان واجب است که صدقه فطر ادا نماید
از اولاد صغار خود زیراچه سبب وجوب زکوة فطر قول علیه السلام
است که راس یمونه ویلی علیه یعنی شخصیکه مؤنت آنها
بر اوست و ولایت او است بر آنها و زکوة مضاف میشود
بسوی راس چنانچه میگویند زکوة الراس اعنی زکوة شخص و آن
اضافة علامت سبب است واما اضافة زکوة بسوی فطر چنانچه
میگویند صدقة الفطر پس بمعنیه آنست که فطر وقت
آنست وازینجهت متعدد میشود زکوة فطر بسبب تعدد
راس اعنی شخص با وجوه اتحاد روز وهرگاه سبب وجوب
صدقه فطر راس اعنی شخص مذکور شد که مؤنت آنها بذمه

اوست وولایت او بر آنها است پس اولاد صغار او که بعضي وي الله
یا وملحق خواهند بود حاصل آنکه او ولي آنها است و مؤنت
آنها بر ذمهٔ وي است پس صدقهٔ آنها نیز براو خواهد شد چه صدقه
مذکوره نیز از جملهٔ مؤنت است وهمچنین خواهد داد صدقه
فطر از کنیز وبندهٔ خود چه او ولي اینها است و مؤنت اینها
بروي است وایشهم که مذکور شد وقتي است که بندهٔ وکنیز براي
تجارت نباشد و اولاد صغار را مال نباشد چه اگر مر آنهارا
مال باشد پس صدقه فطر از آنها از مال آنها ادا نموده خواهد
شد نزد شیخین رح و محمد رح درین مسٔله مخالف ایشان
است و دلیل شیخین رح این است که شارع صدقه فطر را بجاي
نفقه جاري نموده است پس آن مانند نفقه است * مسٔله ۲ *
بر انسان واجب نیست که صدقه فطر از زوجه خود ادا نماید
بجهت آنکه در ولایت ومؤنت در حق زوجه او قصور است
زیرا چه شوهر ولي زن نیست مگر در حقوق نکاح و در غیر
حقوق نکاح شوهر ولي زن نیست وهمچنین مؤنت زن نیست
بر شوهر مگر در رواتب چون خوراک و پوشاک و سکني وغیره
و در غیر رواتب مؤنت آن بر او نیست چون علاج وهمچنین م

انسان واجب نیست که صدقه فطر ادا کند از اولاد کبار خود
اگرچه آنها در عیال او باشند زیراچه ویرا ولایت نیست در حق
آنها ولیکن اگر انسان صدقه فطر ادا نماید از اولاد کبار
و از زوجه خود بغیر امر آنها جایز است از روی استحسان چه
اذن آنها ثابت است از روی عادت * مسئله ۵ * بر انسان
واجب نیست که صدقه فطر ادا نماید از مکاتب خود بسبب
عدم ولایت و همچنین بر مکاتب واجب نیست که از ذات خود
صدقه فطر ادا نماید چه او فقیر است * مسئله ۶ * واجب
است بر انسان که صدقه فطر ادا نماید از مدبر و ام ولد خود چه
ویرا ولایت است در حق آنها * مسئله ۷ * بر انسان
واجب نیست که صدقه فطر ادا نماید از بنده و کنیز که برای تجارت
است و شافعی رح میگوید که صدقه فطر واجب است بر بنده
و کنیز که برای تجارت است و ادای آن مینماید خواجه و زکوة
آن واجب است بر خواجه و حاصل آنکه وجوب صدقه فطر بر
بنده و کنیز مذکوران است و وجوب زکوة آن بر خواجه
آنها است و سبب این هر دو علیحده است و هرگاه چنین
شد پس بسبب وجوب هر دو تکرار صدقه بر خواجه دو

سمان را واجب نیست که صدقه فطر ادا کند از اولاد کبار خود
اگر چه آنها در عیال او باشند زیرا چه ویرا ولایت نیست در حق
آنها ولیکن اگر انسان صدقه فطر ادا نماید از اولاد کبار
و از زوجه خود بغیر امر آنها جایز است از روی استحسان چه
اذن آنها ثابت است از روی عادت * مسئله ۵ * بر انسان
واجب نیست که صدقه فطر ادا نماید از مکاتب خود بسبب
عدم ولایت و همچنین بر مکاتب واجب نیست که از ذات خود
صدقه فطر ادا نماید چه او فقیر است * مسئله ۶ * واجب
است بر انسان که صدقه فطر ادا نماید از مدبر و ام ولد خود چه
ویرا ولایت است در حق آنها * مسئله ۷ * بر انسان
واجب نیست که صدقه فطر ادا نماید از بنده و کنیز که برای تجارت
است و شافعی رح میگوید که صدقه فطر واجب است بر بنده
و کنیز که برای تجارت است و ادای آن مینماید خواجه و زکوة
آن واجب است بر خواجه و حاصل آنکه وجوب صدقه فطر بر
بنده و کنیز مذکوران است و وجوب زکوة آن بر خواجه
آنها است و سبب این هر دو علیحده است و هرگاه چنین
شد پس بسبب وجوب هر دو تکرار صدقه بر خواجه در

ابوحنیفه رح است زیرا چه حصه هریک از دو شریک جمع نبوده
نمیشود در یک بنده از بنده های مشترک بیش از قسمت نبودن آن
پس در صورت مذکوره برای هیچیکه از دو خواجه بنده کامل وتمام
نیست * مسئله ۹ * بر مسلمانان واجب است که صدقه فطر ادا نماید
از بنده کافر بجهت حدیث ثعلبه عدوی که سابق مذکور شده
است چه در ان ذکر مطلق بنده است و مقید نیست باینکه مسلمان
باشد و بجهت آنکه در حدیث ابن عباس رض آمده است که پیغمبر
صلعم فرمود که صدقه فطر ادا کنید از هر آزاد و بنده یهودی باشد آن
بنده یا نصرانی و یا مجوسی و بجهت آنکه سبب وجوب آن
در ینصورت نیز متحقق است و خواجه اهلیت وجوب آن دارد
شافعی رح میگوید که در ینصورت صدقه فطر واجب نیست زیرا چه
وجوب صدقه فطر بر بنده است نه بر خواجه او و بنده مذکور
اهلیت آن ندارد چه او کافر است واگر بنده مسلمان باشد و خواجه
او کافر پس در ینصورت صدقه فطر واجب نمیشود بالاتفاق
* مسئله ۱۰ * اگر بفروشد کسی بنده خود را باینطور که
خیار باشد مر یکی از بایع و مشتری را و روز عید الفطر پس
صدقه فطر ازین بنده واجب است برکسیکه آن بنده از ان او گردد

یا آخره و زفر رح گفته است که صدقه آن بر واجب است بر صاحب
خیار زیرا چه ولایت آن بنده مر او را است شافعی رح گفته
که صدقه آن واجب است بر کسیکه مالک آن است بالفعل
و آن کس در صورت مذکوره مشتری است نزد شافعی رح و
وجه قول شافعی رح این است که صدقه مذکوره از احکام ملک است
مانند نفقه و دلیل علمای ما این است که ملک آن در صورت
مذکوره موقوف است چه اگر صاحب خیار فسخ نماید بیع را
پس آن بنده در قدیم مالک بایع عود خواهد کرد و اگر اجازت بیع
دهد و بیع را نافذ گرداند صاحب خیار مملوک مشتری خواهد شد
از وقت بیع و هرگاه ملک آن موقوف ماند پس موقوف خواهد
ماند چیزیکه بر آن مبتنی است بخلاف نفقه چه آن برای
دفع حاجت بالفعل است پس آن قابل این نیست که موقوف
ماند و باید دانست که اگر بنده مذکور مال تجارت باشد
پس در زکوة آن نیز اختلاف مذکور است والله اعلم

فصل در بیان مقدار صدقه فطر و بیان
وقت وجوب و وقت ادای آن * مسئله ۱ * مقدار
صدقه فطر از گندم و آرد و بست آن و از مویز خشک نصف صاع

میشود سبوس جو و باید دانست که آرد جو مانند جو است و اولی
این است که در آرد گندم و جو همچنین در بست هر دو رعایت قدر
و قیمت هر دو نموده شود احتیاطا اگرچه در بعض احادیث ذکر
آرد نیز آمده است و مراد از رعایت قدر و قیمت این است که اگر
قیمت نصف صاع از آرد گندم برابر قیمت نصف صاع گندم
باشد پس دادن نصف صاع از آرد آن کفایت میکند وگرنه
کفایت نمیکند و همچنین در آرد جو و این در جامع صغیر مذکور نیست
بجهت آنکه غالبا قیمت آرد کم از قیمت گندم و جو نمیشود
بلکه غالبا قیمت آرد از قیمت گندم و جو زیاده می باشد
و باید دانست که در نان قیمت معتبر است و همین صحیح است
نیز باید دانست که نصف صاع از گندم از روی وزن معتبر
است بنابر آنچه مرویست از ابوحنیفه رح و از محمد رح مرویست
که از روی کیل معتبر است * مسئله ۳ * آرد گندم اولی
است از گندم و درهم اولی است از آرد بنابر آنچه مرویست
از ابی یوسف رح و همین مختار فقیه ابوجعفر رح است زیراچه
از درهم زیاده دفع حاجت و از آرد زود دفع حاجت میشود
بخلاف گندم چه در ان حاجت آرد ساختن است

مرویست که ابو بکر اعمش رح میگوید که گندم افضل است
از آرد و درهم زیرا که بسبب وی ادای کند مهم صدقه فطر باجماع
ادا میشود چه در آرد و درهم اختلاف شافعی رح است * مسئله ۳ *
صاع نزد ابو حنیفه و محمد رح هشت رطل است برطل عراقی
و ابو یوسف رح گفته است که پنج رطل است و ثلث رطل و همین
قول شافعی رح است زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است که صاع ما
کوچک است از صاعهای دیگر و دلیل طرفین رح این است که
مرویست که رسول خدا صلعم وضوء میکرد بمد که دو رطل است
و غسل میکرد بصاع که هشت رطل و همچنین بود صاع عمر رض
و این صاع کوچک است به نسبت صاع هاشمی و مردمان
استعمال میکردند صاع هاشمی را * مسئله ۴ * وجوب صدقه
فطر متعلق است بوقت طلوع فجر روز عید الفطر یعنی شرط
وجوب آن وقت مذکور است و شافعی رح گفته است که
وجوب آن متعلق است بوقت غروب آفتاب در روز آخر
رمضان و فایده این اختلاف آنست که اگر مسلمان کرده
کسی یا فرزندی متولد شود مر کسی را در شب عید الفطر
پس صدقه فطر از وی و از آن فرزند واجب میشود نزد علمای ما

نزد شافعی رح واجب نمیشود و اگر بمیرد در شب مذکور
کسی از اولاد یا از کنیز و بنده های شخصی پس صدقه فطر
از آنها واجب میشود نزد شافعی رح و نزد علمای ما واجب
نمیشود و دلیل شافعی رح این است که صدقه فطر بفطر اختصاص
دارد چنانچه اضافت صدقه مذکوره بسوی فطر دلالت میکند
بر آن و وقت غروب آفتاب در روز آخر رمضان وقت فطر است
و علمای ما میگویند که اختصاص آن اضافت بفطر است و اختصاص
فطر بروز است نه بشب لهذا یوم الفطر گفته میشود و لیلة الفطر
گفته نمیشود پس وجوب صدقه فطر متعلق خواهد شد
بصبح روز عید الفطر نه بشب آن * مسئله * مستحب
این است که ادا نمایند مردمان صدقه فطر را روز
عید الفطر پیش از آنکه متوجه شوند بسوی عیدگاه
برای نماز عید بجهت آنکه پیغمبر صلعم چنین میکرد و بجهت آنکه
امر باداي صدقه فطر برای آن است تا فقرا بسبب آن از سوال
مستغنی شوند و بخاطر جمع مشغول شوند بنماز عید و این مقصود
حاصل میشود در صورتیکه صدقه فطر مقدم از نماز عید ادا
نموده شود و اگر مقدم ادا نمایند صدقه فطر را از روز عید

جایز است زیرا که ادای واجب بعد از تحقق سبب آن جایز است
مانند ادای زکوة پیش از حولان حول بعد از تحقق نصاب
و در اینجا نیز سبب وجوب صدقه فطر متحقق است و باید
دانست که مقید بودن ادای صدقه فطر بروز عید تفصیل مدت
نیست بلکه تقید بم آن بروز عید بعد از تحقق سبب مطلقا جایز
است و همین صحیح است * مسئله * اگر کسی ادا نکند
صدقه فطر را در روز عید پس بعد از گذشتن روز عید صدقه
فطر ساقط نمیشود بلکه باید که بعد از آن نیز ادا نماید آنرا
زیرا که وجوب آن برای دفع حاجت فقیر است و این امر معقول
است و این معنی بعد از گذشتن روز عید نیز باقی میماند پس
ضرور است که بعد از گذشتن روز عید مذکور نیز ادا نماید
بخلاف قربانی چه آن ساقط میشود بعد از گذشتن ایام
نحر زیرا چه ریختن خون و ذبح نمودن قربانی در آن عبادت
است و این موافق قیاس نیست و عبادت گشتن آن معلوم
شده است در ایام نحر بر خلاف قیاس پس بعد از گذشتن ایام نحر
قربانی نبوده نمیشود والله اعلم

کتاب در بیان روزه

روزه بر دو نوع است

یکی واجب دوم نذر واجب نیز دو نوع است یکی آنکه تعلق
دارد بزمان معین چون روزه ماه رمضان و روزه نذر معین
و این روزه جایز میشود اگر نیت آن نماید از شب و اگر در
شب اتفاق نیت آن نشود حتی که صبح گردد پس درینصورت
اگر نیت آن نماید بعد از صبح تا وقت زوال جایز است و
شافعی رح میگوید که این نیت صحیح نیست بلکه ضرور
است که نیت آن از شب نماید تا روزه مذکور صحیح شود
* مسئله ۱ * باید دانست که روزه ماه رمضان فرض است
بجهت آنکه خدای تعالی در قرآن مجید فرموده است که
فرض گردانیده شده است بر شما روزه ماه رمضان و هم بر آن
اجماع امت است لهذا اگر کسی انکار آن نماید کافر میگردد
* مسئله ۲ * روزه نذر واجب است بجهت آنکه خدای تعالی
در قرآن مجید بایفای نذر امر کرده است و باید دانست که
سبب وجوب روزه رمضان ماه رمضان است لهذا اضافت است
صوم ماه رمضان مکرر میشود بسبب مکرر شدن
ماه رمضان لیکن هر روزه از ماه رمضان سبب
وجوب روزه آن روز است و همچنین سبب وجوب

روزه نذر نیز راست * مسئله ۳ * نیت در هر روزه شرط است
و بیان آن خواهد آمد ان شاء الله تعالی و نزد شافعی رح برای آنکه
نیت روزه از شب فرض است یکی این است که پیغمبر صلعم
فرموده است که روزه نیست مر کسی را که نیت آن نکند از شب
دوم این است که اگر از شب نیت نکند بلکه بعد از صبح
نیت آن نماید جزو اول از روز صحیح نمیشود بسبب آنکه
در آن نیت یافته نشده پس صحیح نخواهد شد جزو ثانی نیز
بجهت آنکه روزه شیء واحد است متجزی نیست اعنی متصور
نیست که جزوی از آن صحیح باشد و جزو دیگر غیر صحیح
و این حکم روزه واجب است نزد شافعی رح بخلاف روزه
نفل چه آن صحیح است نزد او بنیتیکه بعد از صبح یافته
شود زیرا چه روزه نفل نزد او متجزی است و دلیل علمای ما
یکی این است که هرگاه در روز شک بعد از طلوع آفتاب اعرابی
گواهی داد برویت هلال رمضان نزد پیغمبر صلعم پس پیغمبر صلعم
فرمود که هرکه چیزی خورده باشد باید که در باقی روز چیزی
نخورد و هرکه چیزی نخورده باشد باید که روزه دارد
وجه یکه شافعی رح آورده است مراد از آن نفی فضیلت است

واما مراد ازان این است که اگر نیت روزه کند بعد از صبح از وقت
نیت نه از وقت شب پس جایز نیست بلکه ضرور است که نیت روزه
نماید از شب اگرچه بعد از صبح نیت کرده باشد حتی که اگر
نیت روزه کند کسی در وقت نصف نهار از وقت نیت نه از وقت
صبح روزه او صحیح نمیشود نزد علمای ما و دوم این است که روزه
ماه رمضان معین است برای روزه و مقتضای این و معیار آن است
پس امساک در اول روز رمضان موقوف خواهد ماند بر نیت متاخر
نه مقارن باشد باکثر آن مانند نفل اعنی اگر آن نیت یافته
خواهد شد بعد ازان پس آن امساک روزه خواهد شد
وگرنه روزه نخواهد شد و سر آن این است که روزه رکن واحد دراز است
از صبح تا شام و نیت برای تعیین آن است برای خدا تعالی و هرگاه نیت
مقارن شود باکثر روزه پس ترجیح داده خواهد شد جهت تحقق آن
در اکثر تحقق شده خواهد شد بخلاف نیت ترجیح و سراجه آن مشکل
است هر چند رکن پس شرط است در آن که نیت مقارن باشد بشروع آن
تا آن نیت در جمیع ارکان متعین شود بخلاف روزه قضا چه
دران نیت از شب ضرور است زیرا چه آن روز متعین
برای روزه قضا متعین نیست چنانچه روز رمضان

برای روزه رمضان متعین است بلکه روزه های دیگر سوای
ماه رمضان برای روزه نفل است چنانچه روزهای ماه رمضان
برای روزه فرض است و اصل در روزهای دیگر روزه نفل
است و گردانیدن آن برای قضا عارضی است پس موقوف
خواهد بود بر اینکه نیت قضا پیدا از شب تا آن روزه که در
اصل نفل است از اول برای قضا واقع شود بخلاف آنکه اگر
نیت روزه کند کسی بعد از زوال چه این نیت مقارن نیست با اکثر
روزه پس درین صورت جانب عدم تحقق روزه ترجیح دارد بعد
ازان باید دانست که آنچه مذکور شد که برای روزه رمضان و
روزه نذر آن نیت معتبر است که یافته شود از وقت صبح
تا وقت زوال مذکور است در مختصر قدوری و در جامع صغیر
مذکور است که آن نیت معتبر است که یافته شود قبل نصف روز و
همین اصح است زیرا چه ضرور است که یافته شود نیت در اکثر
روز تا قایم مقام کل شود و نصف روز عبارت است از صبح
صادق تا وقت استوا پس ضرور است که نیت روزه یافته شود
پیش از وقت استوا تا نیت متحقق شود در اکثر روز باید دانست
که درین حکم مسافر و مقیم و صحیح و بیمار همه برابر است

پس اگر [illegible] ذکر [illegible] روزه رح
میشود که در حالت مسافر و بیمار واجب است که نیت روزه نماید
از شب * مسئله ۴ * روزهٔ که وجوب آن متعلق است بزمان
معین چون روزهٔ رمضان و روزه نذر معین ادا میشود به نیت
مطلق روزه و به نیت روزه نفل و هم به نیت روزهٔ دیگر که واجب
است یعنی اگر در رمضان [illegible] مطلق روزه نماید و تعیین
فرض نکند یا نیت روزه نفل نماید یا نیت روزه دیگر سوای
روزه رمضان نماید پس در هر صورتها آن روزه از روزه
رمضان واقع میشود و بآن روزهٔ رمضان ادا میشود و
شافعی رح در صورت نیت نفل گفته است که این لغو است و هیچ
فایده ندارد یعنی بآن نه روزه نفل میشود نه روزه فرض
و در صورت نیت مطلق روزه از شافعی رح دو قول است یکی
موافق علمای ما و دوم اینکه دران صورت روزه فرض ادا
نمیشود و دلیل علمای ما این است که روزه فرض دران متعین
است و سوای روزه رمضان روزه دیگر دران مشروع نیست
پس نیت مطلق روزه بران منطبق خواهد شد چنانچه
کسی [illegible] واحد در خانه باشد و کسی بگوید که در

ایمان است پس اسم ایمان که مطلق است بر شخص مذکور
منطبق میشود و همچنین اگر نیت روزه نفل کند در رمضان
یا نیت واجب دیگر نماید در آن چون روزه نذر مطلق
پس درین هر دو صورت نیز روزه رمضان ادا میشود زیراچه در نیت
مذکوره نیت اصل روزه است مع وصف زاید و آن زیاده لغو است پس
باقی ماند نیت مطلق روزه و بآن نیت روزه رمضان ادا میشود
چنانچه مذکور شد و باید دانست که در نیت کردن مسافر و مقیم و صحیح
البدن و بیمار همه برابر اند نزد صاحبین رح زیراچه رخصت
خوردن روزه در حق مسافر و بیمار بجهت آنست که رعایت او راست
چه ایشان بسبب مسافرت و بیماری تحمل مشقت روزه نمی توانند کرد
و هرگاه نیت روزه نفل یا روزه دیگر نمایند پس نزد غیر معذور
شمرده خواهند شد پس حکم غیر معذور بر آنها جاری خواهد شد
و ابو حنیفه رح گفته است که بیمار و مسافر اگر نیت روزه دیگر کنند
که واجب است چون روزه نذر مطلق مثلا پس آن روزه دیگر ادا میشود
زیراچه او صرف کرد وقت مذکور را در امر یکه اهم است زیراچه
روزه مذکور برا او واجب است بالفعل و در روز رمضان بیمار و مسافر
مختار است تا آن زمانیکه بیمار شفا یابد و مسافر مقیم گردد

و در صورت نیت روزه نفل از ابو حنیفه رحمه الله دو روایت است در حق
مسافر و بیمار یکی این است که روزه نفل صحیح میشود و از روزه
رمضان نمیشود زیرا که هرگاه او را در رمضان خوردن روزه رمضان
رخصت و جایز است پس ماه رمضان در حق او بمنزله ماه شعبان
است مثلا و روایت دیگر این است که در صورت مذکوره روزه
رمضان واقع میشود زیرا که او هرگاه نیت روزه نفل کرد پس آن
وقت را صرف نکرد در امری که اهم است از روزه رمضان
* مسئله ۵ * نوع دوم از روزه واجب که برای آن وقت
معین نیست چون روزه قضای رمضان و روزه کفاره پس برای
آن نیت از شب ضرور است و بغیر نیت از شب جایز نمیشود
زیرا چه وقت آن متعین نیست پس ضرور است که از ابتدا متعین
نموده شود * مسئله ۶ * روزه نفل مطلقا جایز است به نیتیکه
یافته شده از صبح صادق تا قبل نصف روز و امام مالک رح در
روزه نفل نیز نیت از شب شرط میکند بنا بر حدیثیکه دلیل شافعی رح
است در غیر روزه نفل چه آن حدیث مطلق است و شامل
است مر روزه نفل را نیز و دلیل علمای مایکی این است که
پیغمبر صلعم صبح میکرد بغیر نیت روزه و بعد از صبح نیت روزه نفل

کرد میگوید که من اکنون روزه دارم و دوم این است
که روزه مقرر در غیر رمضان همان روزه نفل است
چنانچه مشروع در رمضان روزه [illegible]ن است پس
امساک در اول روزه غیر رمضان در حق روزه [illegible]ن موقوف
خواهد ماند بر نیت آخر چنانچه امساک در اول روز رمضان
موقوف میماند بر نیت متاخر * مسئله ۷ * نیت روزه بعد از
زوال معتبر نیست اگرچه روزه نفل باشد و شافعی رح میگوید
که نیت روزه نفل بعد از زوال جائز است از وقتیکه نیت روزه
نماید از همان وقت روزه دار میگردد چه روزه نفل نزد او رح
متجزی است زیرا چه بنای آن بر نشاط و مشاهدت است و شاید
که نشاط بعد از زوال حاصل شود ولیکن شرط آن این است که از
اول روز امساک یافته شود و نزد علمای ما در صورتیکه نیت روزه
نفل کند کسی بعد از صبح و پیش از نصف روز پس روزه اعتبار
کرده میشود از اول روز زیرا چه روزه عبادت است و قوا بعد آن
شکستن نفس اماره است و این متحقق نمیشود مگر با امساکیکه
مقدر است از صبح صادق تا بشام پس باید که نیت آن مقارن
شود با کثر آن والله اعلم

شعبان است پس در این صورت اختلاف است بعضی گفته اند
که این روزه نفل میشود زیرا چه روزه در زمان ... رمضان
است پس روزه وا... ادا نخواهد شد بروز مذکور و بعضی
گفته اند که ... را که نیت نبوده است همان روزه ادا خواهد
شد و همین اصح است زیرا چه در روز مذکور روزه داشتن
به نیت روزه رمضان منهی عنه است بجهت آنکه
بصورت روزه داشتن به نیت روزه رمضان مقدم از رمضان
یافته میشود و همین معنی منشای نهی است و این معنی در صورت
مذکوره یافته نمیشود بخلاف روز عید چه در آن روز نفل
و واجب همه مکروه است زیرا چه منشای نهی از روزه داشتن
در روز عید این است که روز عید روز ضیافت و مهمانی است
در حق انسان از جانب خدا تعالی و در روزه داشتن درین
روز ترک اجابت و اعراض از ضیافت خدا تعالی لازم می آید
و این منشا یافته میشود در روزه روز عید از هر نوع که باشد
از نفل و واجب سوال پس باید که در روز شک روزه
داشتن سوای روزه رمضان مکروه نباشد زیرا چه منشای
نهی که مذکور شد در آن یافته نمیشود و حال آنکه روزه واجب

دران روزها داشتن مکروه است جواب استثنای نهی که
مذکور شد اگرچه دران یاد کرده شود ولیکن آن روزه مکروه
است باعتبار صورت نهی و صورت نهی این است که قصد روزه نفل
باید در روز مذکور و این مکروه نیست بنا بر حدیث مذکور
چه دران استثنای روزه نفل است و شافعی رح میگوید که
اگر کسی را روزه نفل عادت باشد در روزی از روزها و آن روزه
اتفاقا واقع شود در روز شک پس این روزه نفل داشتن در
روز مذکور مکروه نیست و هرگاه ابتدا کند روزه نفل داشتن در
روز مذکور مکروه است و حدیث مذکور حجت است برای او و دلیل
شافعی رح حدیث دیگر است که رسول خدا صلعم فرموده است که
مقدم مکنید بر رمضان یک روزه یا دو روزه را و علمای ما در جواب
این میگویند که مراد درین حدیث نهی است از روزه
داشتن پیش از رمضان بنیت روزه رمضان زیرا چه این ادا کردن
روزه رمضان است پیش از وقت آن و باید دانست که اگر
کسی را عادت باشد داشتن روزه نفل در روزی از روزها معین
و روزه اتفاقا واقع شود در روز شک پس وی را روزه داشتن در روز
مذکور افضل است باجماع و همچنین اگر سه روزه دارد یا زیاده

در آخر ماه شعبان واگر این چنین اتفاق نباشد پس در این صورت اختلاف است در اینکه روزه نفل داشتن در روز مذکور افضل است یا افطار نمودن پس بعضی گفته اند که افطار افضل است بجهت احتراز نمودن از ظاهر نهی گروار و شد است در حدیث شافعي رح وبعضي گفته اند که روزه داشتن افضل است بجهت اقتدا نمودن بعلی وعایشه رضی الله رض چه ایشان روزه میداشتند در روز مذکور ومختار این است که مفتی را باید که در روز مذکور به نیت نفل روزه دارد احتیاطا وعوام را فتوی دهد که آنها انتظار نمایند تا وقت زوال بعد از ان اگر خبر دیدن هلال ماه رمضان از هیچ جا نرسد افطار نمایند تا متهم نشوند بزیاده نمودن روزه بر عدد روزه رمضان که دلالت میکند بر این حدیث مشهور و آن قول آنسرور صلعم است که هر که روزه دارد در روز شک پس تحقیق بی فرمانی کرد او ابا القاسم محمد را وصورت چهارم این است که تردید نماید کسي در نیت اصل روزه باینطور که بگوید که من روزه خواهم داشت فردا اگر فردا غره رمضان باشد وروزه نخواهم داشت فردا اگر فردا سلخ شعبان باشد ودرینصورت روزه اصلا صحیح نمیشود زیرا چه او در نیت خود تردد داشته و نیت عزیمه

آن شروع کرده بود [illegible] ن روزه ادای واجب خواهد شد و دوم
این است که تردید [illegible] نیت میان روزه [illegible]
نفل باینطور که بگوید که فردا اگر غره رمضان است روزه
رمضان خواهم داشت و اگر سلخ شعبان است روزه نفل خواهم
داشت و این نیز مکروه است زیرا چه او درین صورت نیت روزه
رمضان نموده است من وجه و بعد از ان باید دانست که درین صورت
اگر ظاهر شود که فردا غره رمضان است پس بآن روزه روزه رمضان
ادا میشود چه زیرا در اصل نیت روزه تردد نیست و اگر ظاهر شود
که فردا سلخ شعبان است پس آن روزه نفل میشود چه روزه نفل نیز
بمطلق نیت صحیح میشود و اگر این روزه نفل را بشکنند قضای
آن بر او واجب نمیشود زیرا چه مقصود او من وجه ادای واجب است
این لهو یا عمدا این نفل را شروع نکرده است * مسئله ٣ *
اگر شخصی تنها ببیند هلال رمضان را پس باید ویرا که روزه
دارد اگرچه امام گواهی ویرا قبول نکند زیرا چه پیغمبر
صلعم فرموده است که روزه دارید وقتیکه به بینید هلال رمضان
را و افطار کنید وقتیکه به بینید هلال شوال را و شخص مذکور
هم هلال رمضان را دیده است پس روزه داشتن بر او

واجب است ولیکن باید دانست که این در صورتی
است که مطلع [illegible] باشد و در صورتیکه مطلع صاف باشد پس
در این صورت روزه داشتن بر او لازم نیست نزد علمای ما چه
در این صورت در باطن افطار است و نزد شافعی رح
در این صورت نیز بر او لازم است که روزه دارد و در صورت اولی
اگر روزه بشکند شخص مذکور پس قضای آن بر او لازم است نه کفاره
و نزد شافعی رح بر او کفاره لازم می آید اگر بشکند روزه را
بجماع زیرا چه او افطار کرده در روزه رمضان حقیقة و حکما
اما حقیقة پس بجهت آنکه زیرا یقین است که روز مذکور غره
رمضان است و اما حکما پس بجهت آنکه روزه رمضان بر او
واجب است باجماع و دلیل علمای ما این است که قاضی گواهی او را
رد کرده است بدلیل شرعی که عبارت است از تهمت غلطی
و این مورث شبهه است پس در صورت مذکوره کفاره لازم
نخواهد شد زیرا چه این کفاره مندفع میشود بسبب شبهه و اگر
شخص مذکور آن روزه را بشکند پیش از آنکه رد کند قاضی
گواهی و برا پس در این صورت در لزوم کفاره اختلاف است و نزد
بعضی از مشایخ لازم است و نزد بعضی لازم نیست

و اگر شخص مذکور روزهٔ سی‌ام داره پس بعد ازان نشاید
او را که در روز دیگر افطار کند بلکه افطار نکند مگر روزیکه
امام افطار کند زیراچه در ابتداے رمضان وجوب روزه برشخص مذکور
بنا بر احتیاط است و بعد از داشتن سی روزه احتیاط در تاخیر افطار
است و همچنین شخص مذکور اگر بعد از ادای سی روزه
در روز دیگر افطار نماید کفاره آن برو لازم نمی آید بنابر
آنکه روز مذکور غره شوال است حقیقة نزد آن شخص و این حقیقت
نزد او معتبر است * مسئله ۲ * اگر بتاریخ بیست و نهم
شعبان مطلع هلال بسبب ابر یا غبار صاف نباشد پس
درینصورت امام را باید که گواهی یک شخص عادل بدیدن
هلال رمضان قبول نماید خواه آن شخص مرد باشد یا زن خواه
آزاد باشد یا بنده زیراچه دیدن هلال رمضان امر دینی است
بجهت آنکه وجوب روزه رمضان بآن تعلق دارد پس گواهی
مذکور مانند روایت حدیث است ولهذا دران گفتن لفظ
اشهد درکار نیست و روایت یک شخص عادل در باب
حدیث مقبول است و شرط عدالت آن شخص ازان
جهت است که قول فاسق در امور دینی نیز مقبول نیست

سوال پس طحاوی رح چرا گفتست که در باب
دیدن هلال رمضان قول یک کس مقبول است
عادل باشد یا نباشد یا غیر عادل جواب تاویل قول طحاوی رح
این است که مراد از غیر عادل در قول وی رح مستور الحال است و باید
دانست که در باب دیدن هلال رمضان گواهی فاسق و محدود
قذف نیز مقبول است بعد از آنکه از توبه کرده باشد و همچنین ظاهر
روایت است زیرا که گواهی مذکور در حقیقت گواهی نیست بلکه
خبر است از امر دینی و از ابو حنیفه رح مرویست که گواهی او
در این باب نیز مقبول نیست چه این خبر گواهی نیست و من وجه
حجت است آنان عمل کردن بر خبر مذکور واجب نمیشود مگر
بعد از حکم قاضی و یک قول شافعی رح این است که در باب گواهی
رویت هلال رمضان دو گواه شرط است و آنچه مذکور شد که دیدن
هلال رمضان امر دینی است و خبر واحد در آن مقبول است
حجت است بر او و نیز بروایت صحیح آمده است که پیغمبر صلعم
در رویت هلال رمضان گواهی یککس مقبول داشته است
و بعد از آن باید دانست که هرگاه مقبول کند امام گواهی یککس را
در رویت هلال رمضان و بحساب آن مردمان سی روزه

روزه دارند پس بعد از ان باید که افطار نکنند و این روایت

حسن رح است از ابو حنیفه رح و این بنا بر احتیاط است و مختار بر

این است که هلال عید الفطر ثابت نمیشود از گواهی یک کس

و از محمد رحمه الله مرویست که بعد از ان افطار نمایند و عید فطر

ثابت میشود بنا بر ثبوت رمضان بگواهی یک کس اگرچه عید فطر

ابتدا ثابت نمیشود بگواهی یک کس چنانچه استحقاق میراث

ابتدا ثابت نمیشود از گواهی یک کس و ثابت میشود بنا بر ثبوت

نسب بگواهی یک کس که قابله است * مسئله ٭ اگر

مطلع هلال صاف باشد از ابر و غبار و مانند آن پس درینصورت

گواهی بدیدن هلال رمضان مقبول نیست مگر وقتیکه

ببینند آنرا جماعت کثیر که خبر آنها مفید علم یقین باشد و گواهی

یک دو کس معتبر نیست زیرا که دیدن یک دو کس فقط درینصورت

محل توهم غلطی است پس در قبول نمودن گواهی یک دو کس توقف

نموده خواهد شد تا آن زمان که خبر دهند بدیدن هلال جمع

کثیر بخلاف آنکه اگر مطلع هلال صاف نباشد بسبب ابر

یا غبار پس درینصورت گواهی یک کس نیز معتبر است

بشرطیکه عادل باشد زیرا که درینصورت غلطی چنان

وقت زوال اند که موضع هلال منکشف میگردد در یک موضع
آن بسبب دور شدن ابر از آن موضع بعد از یک محل تمام مخفی
میشود زیرا که دور بین اتفاقاً بعض مردمان بران
می افتند و آن بعض فقط می بینند آنرا بعد از آن
باید دانست که در حد کثیر اختلاف است بعض گفته اند
که کثیر عبارت است از اهل یک محله و زاید و بعض در حد وسعت
که آن عبارت است از پنجاه مرد بنا بر قیاس آن بر قسامه
و باید دانست که در حکم مذکور اهل شهر و کسانیکه در آن
وارد شده باشند از بیرون شهر هر دو برابر اند و طحاوی ذکر
کرده است که گواهی یک کس در صورت مذکوره مقبول است
بشرطیکه آنکس از بیرون شهر آمده باشد چه در صحرا
و بیرون شهر موانع دیدن هلال کم می باشند و بسوی این اشارت
است در عبارت کتاب الاستحسان و باید دانست که همین
حکم است در صورتیکه آنکس در شهر باشد و لیکن در مکان
بلند چون مناره و بام بلند ** مسئله ۹ ** اگر شخصی
تنها به بیند هلال عید را نباید ویرا که افطار نماید در روزیکه
بزعم او روز عید است زیرا چه احتیاط در این است در صورتیکه

تنها به بیند هلال رمضان را احتیاطاً بر او است که روزه دارد
در روزیکه نزد او روزه رمضان است * مسئله ۷ * اگر بتاریخ
بیست ونهم رمضان مطلع هلال صاف نباشد پس درین مقبول نیست
گواهی رویت هلال مگر وقتیکه گواه دو مرد باشند یا یکی
ودو زن زیراچه نفع عباد متعلق است بدیدن هلال عید وآن نفع
افطار است پس جاری نبود به گواهی شهادت آن حکم حقوق
عباد ودر گواهی حقوق عباد عدد وعدالت گواهان وحریت
آنها شرط است وباید دانست که عید اضحی مانند
عید الفطر است درانچه مذکور شد وهمین ظاهر روایت است
وهمین اصح است بخلاف روایتیکه از ابوحنیفه رح مرویست
وآن این است که حال هلال عید اضحی مانند هلال رمضان است
ودلیل ظاهر الروایت این است که بهلال عید اضحی نیز نفع عباد
متعلق است وآن فراخوری است بگوشت قربانی * مسئله ۸ *
اگر مطلع صاف باشد پس در هلال شوال وذی الحجه
گواهی مقبول نیست مگر گواهی جمع کثیر که به خبر
آنها علم یقین حاصل میشود چنانچه مذکور شد * مسئله ۹ *
وقت روزه از وقت طلوع صبح صادق تا غروب آفتاب است

بجهت آنکه خدای تعالی در قرآن مجید فرموده است که
بخورید و بنوشید یعنی در شبهای رمضان تا آنزمان که
ظاهر شود خط ابیض از خط اسود و بعد از آن تمام کنید روزه
را تا شب و خط ابیض عبارت است از سفیده صبح یعنی صبح صادق
و خط اسود عبارت است از سیاهی شب یعنی صبح کاذب
* مسئله ۱۰ * صوم یعنی روزه در شرع عبارت است
از ترک خوردن و نوشیدن و جماع از صبح صادق تا بشام مع
نیت زیرا چه لفظ صوم که در قرآن مذکور است بمعنی امساک است
در لغت ولیکن در شرع نیت بر آن زیاده نموده شده است تا بسبب
آن عبادت از عادت ممتاز شود * مسئله ۱۱ * روزه وصال
ممنوع است بجهت آیهٔ قرآن که مذکور شد و بجهت آنکه وصال یعنی
شب و روز روزه داشتن متعذر است بسبب آنکه منتهی
بهلاکت است پس باید که یکی از روز و شب معین شود
برای روزه و روز اولی است بنا بر آنکه روزه داشتن بسبب خلاف
عادت مشقت است و بنای عبادت بر آن است * مسئله ۱۲ *
طهارت از حیض و نفاس شرط ادای روزه است در حق زنان
والله اعلم

یا بستن زبان چیزیکه موجب قضا و
کفاره است # مسئله # اگر روزه دار از راه فراموشی
بخورد یا بنوشد یا جماع کند پس روزه نمی‌شکند این بنا بر
استحسان است و مقتضای قیاس این است که روزه بشکند
و همین قول امام مالک رح است زیرا چه خوردن و نوشیدن و
جماع که منافی روزه است صورت یافته و منتفی است
پس باید که روزه بشکند چنانچه نماز بشکند اگر مصلی
در اثنای نماز تکلم نماید بفراموشی چه کلام منافی نماز است
و وجه استحسان این است که پیغمبر صلعم فرموده است مر
کسی را که از راه فراموشی اکل و شرب نموده بود که ثابت
باشی بر روزه خود و خدا تعالی ترا خورانیده است و نوشانیده
است و هرگاه این ثابت شد پس ثابت خواهد شد که بسبب
جماع بفراموشی نیز روزه نخواهد شکست زیرا چه ترک
جماع رکن روزه است چنانچه ترک اکل و شرب رکن آن است
بخلاف تکلم در اثنای نماز اگرچه بفراموشی باشد زیرا چه
حالت نماز موجب یاد داشتن است پس نسیان و فراموشی
در آن حالت غالب نخواهد شد و حالت روزه موجب یاد داشتن

روزه آن نیست پس نسیان و فراموشی در آن غالب خواهد شد و باید
دانست که در حکم مذکور روزه فرض و نفل هر دو برابر است
زیرا چه حدیثی که درین باب وارد شده است در آن فرق
مذکور نیست میان روزه فرض و نفل * مسئله ۲ * اگر
شخصی در روز رمضان بخورد یا بنوشد بسبب خطا چنانچه
در حالت مضمضه بی قصد آب در حلق فرو رود با وجود تذکر
صوم یا بخورد یا بنوشد بسبب اکراه پس روزه او میشکند
و قضای آن بر او لازم می آید و شافعی رح میگوید که درین صورت
نیز روزه نمیشکند چنانچه در صورت فراموشی و علمای ما میگویند
که قیاس خطا و اکراه بر نسیان و فراموشی معقول نیست
بجهت آنکه خطا و اکراه کثیر الوقوع نیست و عذر نسیان
کثیر الوقوع است بجهت آنکه نسیان بر انسان وارد میشود از جانب
کسیکه روزه حق وی است یعنی خدای تعالی و اکراه از جانب غیر
صاحب حق است مانند مقید و مریض در حق قضا نمودن نماز
یعنی اگر مقید نشسته نماز گذارد بسبب عذر قید پس او
قضا میکند آن نماز را و مریض بعد از دفع مرض قضا نمیکند
نمازی را که بسبب عذر بیماری نشسته گذارده بود آن را

وهرگاه این فرق میان ایشان واکراه ظاهر گشت پس قیاس
یکی بر دیگر صحیح نخواهد شد * مسئله ۳ * اگر روزه دار
بخوابد در روز و محتلم شود روزه نمیشکند بجهت آنکه پیغمبر
صلعم فرموده است که سه چیز است که بسبب آن روزه نمیشکند
یکی قی دوم حجامت سیوم احتلام و بجهت آنکه یافته نمیشود
صورت جماع و نه معنی آن چه معنی جماع عبارت است از انزال بشهوت
بسبب مباشرت و همچنین روزه نمیشکند در صورتیکه بشهوت نگاه
کند روزه دار بسوی زنی و بسبب آن انزال شود بجهت دلیلیکه در
مسئله احتلام مذکور شد و حاصل آنکه در ینصورت روزه
نمیشکند چنانچه روزه نمیشکند در صورتیکه شخصی خیال نماید
زنی را یا بنظر که جماع میکند او را و همچنین در صورتیکه بمالد ذکر
خود را بکف دست خود حتی که انزال شود پس در ینصورتها روزه
نمیشکند بنا بر انچه فقها گفته اند و اکثر مشایخ بر انند که
در صورت اخیر روزه میشکند * مسئله ۴ * بسبب مالیدن
روغن در بدن روزه نمیشکند چه در ینصورت چیزی منافی روزه
یافته نمیشود و همچنین بسبب حجامت نمودن روزه نمیشکند
بجهت آنکه در ینصورت نیز منافی روزه یافته نمیشود بجهت

چنانچه مذکور شد در مسئلهٔ ۱۴ احتلام * مسئله ۵ * روزه از
اگر سرمه کشد در چشم خود روزه نمی‌شکند زیراچه از چشم تا دماغ
منفذی نیست تا از آن منفذ سرمهٔ چشم در دماغ در آید سوال
پس اشک از دماغ از راه چشم چگونه میریزد جواب
اشک از راه مسام میریزد مانند عرق و چیزیکه داخل شود از
راه مسام شکننده روزه نیست چنانچه اگر غسل کند کسی و از آن سرد
شود و ادراک کند سردی آن را در جگر پس روزه او
نمی‌شکند * مسئله ۶ * بسبب بوسه گرفتن روزه نمیشکند
بشرطیکه انزال نشود زیراچه درینصورت چیزی منافی
روزه یافته نمی‌شود نه صورةً و نه معنیً اما صورةً پس آن
ظاهر است و اما معنیً پس بجهت آنکه انزال یافته نشد
وحلالت رجعت بعد از طلاق رجعی و مصاهرت چه آن بسبب
بوسه ثابت میشود زیراچه مدار حکم رجعت و مصاهرت بر سبب
است بنا بر آنچه ذکر آن خواهد آمد در موضع آن انشاء الله تعالی
* مسئله ۷ * روزه دار اگر بوسه بگیرد یا لمس کند و
بسبب آن انزال شود پس روزهٔ او میشکند و بر وی قضای آن لازم
می‌آید نه کفاره زیراچه درینصورت جماع که منافی روزه است

شبهه یافته میشود و وجود مشابهت اگرچه معنی باشد برای
وجوب قضا کافی است احتیاطا و اما وجوب کفاره پس آن موقوف
است بر کمال جنایت چه کفاره چیزیست که مندفع میشود
بسبب شبهه مانند حد و قصاص * مسئله ۸ * روزه دار را
بوسه گرفتن مضایقه نیست بشرطیکه وی را اعتماد باشد بر ذات
خود که جماع یا انزال نخواهد کرد و وقتیکه این اعتماد نباشد
پس درین هنگام وی را بوسه گرفتن مکروه است زیرا چه عین
بوسه شکننده روزه نیست ولیکن گاهی بالآخره
باعث جماع یا انزال میشود که شکننده روزه است پس اگر آن
شخص را اعتماد باشد که از جماع و انزال محفوظ خواهد ماند
پس در حق او عین بوسه اعتبار نموده میشود و آن مباح گردانیده
میشود در حق او و اگر وی را این اعتماد نباشد پس اعتبار نموده
میشود در حق او آنچه آخر کار است پس مکروه داشته میشود
بوسه گرفتن در حق او و شافعی رح این تفصیل نکرده است بلکه
گفته است که بوسه گرفتن مباح است روزه دار را در هر دو صورت
و دلیل علمای ما که مذکور شد حجت است بر او * مسئله ۹ *
مباشرت مانند بوسه گرفتن است نزد ابوحنیفه رح بنا بر ظاهر

روایت و مرویست که نزد مجتهد رح مباشرت فاحشه مکروه است زیراچه مباشرت فاحشه غالبا از فتنه خالي نمیباشد و آن عبارت است ازینکه زن و مرد باهم برهنه شده معانقه نمایند باین طور که ظاهر فرج هریک مس کند ظاهر فرج دیگر را * مسئله ۱۰ * اگر مگس در آید در حلق روزه دار روزه نمي شکند بنابر استحسان و مقتضاي قیاس این است که روزه او بشکند زیراچه چیزیکه بسبب آن روزه میشکند در جوف او در آمده است اگرچه آن چیز از قسم غذا و ماکولات نیست مانند تراب و سنگریزه و وجه استحسان این است که مگس در حلق او بغیر اختیار او در آمده است و او بر احتراز از آن قادر نیست پس آن مانند غبار و دخان است * مسئله ۱۱ * اگر قطره باران یا برف در آید در حلق روزه دار پس در بنصورت اختلاف است و اصح این است که روزه میشکند چه احتراز از آن ممکن است به پناه گرفتن زیر خیمه یا سقفي * مسئله ۱۲ * بسبب خوردن پاره گوشت که در میان دندانهاي صایم میماند روزه نمیشکند ولیکن این وقتي است که آن پاره گوشت قلیل باشد و اگر کثیر باشد پس بسبب خوردن آن روزه

بشکند و فرقی نیست که در هر دو صورت روزه میشکند
زیرا که دهن در حکم ظاهر بدنست لهذا بسبب آب در دهن
دادن روزه نمیشکند و [illegible] ما بین است که قلیل ازان
تابع دندانها است بمنزله آب دهن بخلاف کثیر که آن تابع
دندان نیست چه کثیر در دندانها نمی ماند و بدانکه مقدار
نخود کثیر است و کم ازان قلیل و آنچه مذکور شد در صورتیست
که آن را از دهن برآورده نخورده نباشد و اگر آنرا از دهن برآورده
بخورد باید که روزه بشکند چرا که خارج در حکم طعام است
چنانکه از محمد رح مرویست که روزه دار اگر قدر نخودکی ازان
میان دندانهای خود روزه نمیشکند و اگر دانه کنجد را ابتدا
از خارج گرفته فرو برد روزه میشکند و اگر آن را بخاید روزه نمیشکند
چه آن دانه بسبب خاییدن در دهن پریشان میگردد و چیزی
ازان باندرون حلق نمیرود * مسئله ۱۳ * درصورتیکه
بخورد گوشت پاره را که باقی مانده میان دندانها و پاره مذکور مقدار
نخود باشد قضا لازم می آید نه کفاره نزد ابی یوسف رح و نزد زفر رح
کفاره نیز لازم می آید زیرا که آن طعام متغیر است مانند گوشت بدبو
و دلیل ابی یوسف رح این است که طبیعت انسان از خوردن آن کراهیت

میکند پس خوردن آن مقصود نمیشود * مسئله ۱۴ * اگر
روزه دار بسبب غلبه غثیان قی بی اختیار برآید روزه نمیشکند
زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است که هر که قی کند بی اختیار قضا بر او لازم
نیست و هر که قصداً بتکلف قی کند قضا بر او لازم می آید و به اینکه در بردن
حکم قی بردهن و قی پر دهن هر دو برابر است * مسئله ۱۵ *
اگر روزه دار را قی پر دهن نزده دهن آید و بعد از آن آن قی در حلق فرو
رود پس روزه میشکند نزد ابی یوسف رح زیرا چه قی پر دهن
هرگاه از جوف در دهن برآید پس آن خارج شمرده میشود و لهذا
بسبب آن وضو میشکند پس آن قی در صورت مذکوره بعد از خروج
داخل شده است در جوف و نزد محمد رح در صورت مذکوره روزه
نمیشکند زیرا چه صورت افطار که عبارت است از خاییدن و فرو بردن
در صورت مذکوره یافته نمیشود و همچنین معنی افطار نیز یافته
نمی شود چه قی را کسی غذا نمیکند و اگر روزه دار مذکور آن
قی را خود فرو برد پس در این صورت روزه او میشکند باجماع چه او
داخل کرده آن قی را بعد از برآمدن آن پس صورت افطار متحقق شد
* مسئله ۱۶ * اگر قی کمتر از پری دهن تا دهن برآید و باز بحلق فرو
رود روزه نمیشکند چه آن قی خارج شمرده نمیشود و روزه دار

آنرا فرو نبرده است واگر روزه دار آنرا فرو برد پس دریصورت نیز
روزه نمیشکند نزد ابی یوسف رح زیرا چه قی مذکور خارج شمرده
نمی شود نزد او و نزد محمد رح روزه او فاسد می شود بسبب خروج او
در اندرون بردن آن * مسئله ۱۷ * روزه دار اگر عمداً قی پر دهن
نماید پس بر مقتضای آن قضا لازم می آید بنا بر حدیثیکه مذکور شد
و کفاره لازم نمی آید چه صورت افطار یافته نشده است واگر قی پر
دهن نباشد پس دریصورت نیز روزه میشکند نزد محمد رح بنا بر
حدیث مذکور چه آن مطلق است و مقید نیست باینکه قی پر دهن
باشد و نزد ابی یوسف رح روزه نمیشکند زیرا چه قی پر دهن
شمرده نمیشود لهذا بسبب آن وضو نمیشکند و بعد ازان باید دانست
که اگر در صورت مذکوره آن قی قلیل بعد از بر آمدن تا بدهن
باز فرو رود در حلقش روزه نمیشکند نزد ابی یوسف رح چه
خروج آن معتبر نیست پس دخول یعنی ازان ثابت و معتبر نخواهد شد
و اگر آن قی کننده خود فرو برد آنرا پس دریصورت از ابی یوسف
رح دو روایت است یکی اینکه روزه نمیشکند بنا بر وجهیکه
مذکور شد و دوم اینکه روزه میشکند زیرا چه دریصورت
عمل کثیر را یافته شد چه از دهن قی ... و بعد ازان خود آنرا

فرو برد * مسئله ۱۸ * روزه دار اگر فرو برده سنگ ریزه را
یا هسته خرما را یا پاره آهن را روزه او میشکند و اگر چه صورت
افطار یافته شد و کفاره لازم نمی آید بجهت آنکه معنی افطار
که عبارتست از داخل شدن چیزی که از قبیل غذا است
یا از قبیل دوا یافته نشده * مسئله ۱۹ * روزه دار اگر
جماع کند در قبل یا دبر کسی پس قضای آن روزه لازم می آید
چه روزه بسبب جماع میشکند و کفاره نیز لازم می آید جهت کمال
جنایت و باید دانست که در صورت جماع کردن در قبل و دبر برای
لازم شدن قضا و کفاره انزال شرط نیست زیرا چه بسبب داخل کردن ذکر
در دبر در موضع غسل جنابت واجب میشود اگر چه انزال نشود
پس همچنان کفاره نیز لازم خواهد شد و سر آن این است که قضای
شهوت بسبب آن متحقق میشود بدون انزال و شبع و سیری
حاصل میشود و از اینجا معلوم شد که بسبب جماع نمودن
در دبر کفاره لازم می آید بنا بر آنکه در این حد لازم نیست انزال
مرد و اصح این است که بسبب آن کفاره لازم می آید زیرا چه آن جنایت
کامل است بسبب قضای شهوت * مسئله ۲۰ * اگر [illegible] جماع کند
مرده را یا چهارپایه را پس بر وی کفاره لازم نمی آید اگر انزال شود

نمايند و نزد شافعي رح درين صورت نيز كفاره لازم مي آيد
و دليل علماي ما اين است كه سبب وجوب كفاره جنايت كامل است
و آن در صورت مذكوره يافته نميشود چه كمال جنايت بسبب
قضاي شهوت در محل مشتهى حاصل ميشود و مرده و بهايم را چه
محل مشتهى نيست و بعد ازان بايد دانست كه چنانكه نزد علماي ما
بسبب جماع كفاره لازم مي آيد بمرد همچنين لازم مي آيد
بر زن نيز اگر زن بطوع و رضا مكلفي تمكين نموده باشد
و قول شافعي رح اين است كه كفاره بر زن لازم نمي آيد چرا
وجوب كفاره متعلق است بجماع و جماع فعل مرد است و جز اين
نيست كه زن محل آن فعل است و قول ديگر اين است كه كفاره بر زن هم
لازم مي آيد ليكن تحمل آن مينمايد مرد يعني مرد از جانب
زن كفاره را ادا كند و مراد ازين تحمل كفاره مال است
نه روزه كفاره و اين بنا بر آنست كه غسل جنابت واجب مي شود
بر زن هم و بهاي آب واجب مي شود بر مرد و دليل علماي ما
يكي اين است كه پيغمبر صلعم فرموده است كه هر كه افطار
كند در روز رمضان پس لازم ميشود بروي آنچه لازم ميشود
بر ظهار كننده و اين حديث شامل است زن و مرد هر دو را

ودوم این است که سبب وجوب کفاره در صورت جماع
جنایت است که عبارت است از فساد روزه نه عین جماع و این
شریک مرداخت د جنایت مذکور [illegible] کفاره تعدد جاری نیست
زیراچه کفاره با عباده ثبت باطل [illegible] از این هرده [illegible]
جاری نیست * مسئله ۲۱ * اگر شخصی بعد از نیت روزه
روزه رمضان را بشکند یا بخورد که بخورد یا بنوشد چیزی را
از قسم غذا یا دوا پس بر وی قضا و کفاره هر دو لازم می آید و شافعی رح
گفته است که بر وی کفاره نیست زیراچه وجوب کفاره در شرع بسبب
جماع بخلاف قیاس است چه وجوب کفاره برای دفع گناه است
و دفع آن بسبب توبه حاصل میشود پس از روی قیاس بسوی
کفاره حاجت نیست و هرگاه وجوب کفاره در صورت جماع بخلاف
قیاس است پس قیاس چیزی دیگر مثلا اکل و شرب بر آن متصور
نیست و دلیل علمای ما این است که سبب وجوب کفاره در صورت جماع
جنایت است که عبارت است از افطار روزه رمضان بر وجه کمال
و این سبب در صورت اکل و شرب نیز متحقق است و هرگاه
بجهت کفاره این گناه در صورت جماع اعتاق بنده واجب است
پس معلوم شد که توبه مکفر این گناه نیست چنانچه شافعی رح زعم

ترا براي كفاره واين مخصوص بتست وسواي توكسي ديگر را
كفايت نخواهد كرد وبايد دانست كه نزد علماي ما [illegible]
بترتيبيكه در حديث مذكور است واجب است وحديث مذكور
حجت است بر شافعي رح در مخير گردانيدن صاحب كفاره بيكي
ازين سه چيز بدون ترتيب زيرا چه مقتضاي آن حديث ترتيب
است ونيز حجت است بر مالك رح در نفي تتابع روزه زيرا چه در
حديث مذكور بآن نص است * مسئله ۳۳ * اگر شخصي جماع كند
در غير قبل ودبر وبسبب آن انزال شود پس روزه او ميشكند وقضاي آن بر و
لازم مي آيد بسبب آنكه جماع معنيً از وي يافته شده است
وكفاره آن بر او لازم نمي آيد زيرا چه جماع صورةً در يصورت
يافته نشده است * مسئله ۳۴ * بسبب شكستن روزه غير
رمضان كفاره لازم نمي آيد زيرا چه شكستن روزه رمضان
جنايت عظيم است پس شكستن روزه ديگر بآن ملحق نخواهد
شد * مسئله ۳۵ * بسبب حقنه نمودن روزه ميشكند و
همچنين بسبب دوا انداختن در بيني يا گوش بجهت آنكه پيغمبر
صلعم فرموده است كه بشكند روزه را آمدن چيزيكه در اندرون بدن
روزه ميشكند وبجهت آنكه بصورت يافته ميشود معني

افطار شده عبارت است از درآمدن چیزیکه در آن اصلاح بدن
است در جوف بدن و در صورت مذکوره کفاره لازم نمی آید
اگر صورت اشکال که عبارت است از خائیدن و فرو بردن
در [illegible] مذکوره یافته نمیشود * مسئله ۲۶ * اگر روزه دار
در گوش خود آبی داخل کند یا آب از خود داخل شود در گوش
او پس در این هر دو صورت روزه نمیشکند زیرا چه در این هر دو
صورت اکل یافته نمیشود نه صورةً نه معنیً بخلاف آنکه
اگر در گوش روزه دار روغن در آید چه در ان اصلاح بدن
است * مسئله ۲۷ * اگر بر شکم شخصی جراحتی
باشد که در جوف آن رسیده باشد یا بر سر او جراحتی پیدا شده
که در دماغ او رسیده باشد و شخص مذکور دوا کند آن جراحت
خود را بدوا [illegible] در جوف یا در دماغ او پس روزه
او نمیشکند نزد ابو حنیفه رح و مراد از دوا مذکور دوای رطب است
نه دوای خشک چه آن در جوف نمیرسد و صاحبین رح
[illegible] در صورت مذکوره روزه او نمیشکند زیرا چه
[illegible] معلوم نیست [illegible] در جوف و دماغ او رسیده است بجهت
آنکه [illegible] میشود و گاهی وا میشود پس

بسبب دوای تر روزه نخواهد شکست چنانچه بسبب دوای
خشک نمیشکند و دلیل ابی حنیفه رح این است که رطوبت دوا
و رطوبت جراحت بهم آمیخته اکثر میل میکنند بسوی اسفل پس
میرسد بجوف و دماغ بخلاف دوای خشک چه آن نشف میکند
رطوبت جراحت را پس بسبب آن دهن جراحت بند میشود
* مسئله ۲۸ * اگر شخصی در سوراخ ذکر خود چیزی
از دوا تقطیر نماید پس روزه او نمیشکند نزد ابی حنیفه رح
و ابو یوسف رح شکسته میشود روزه او و مشائخ و قول محمد رح
درین مسئله مضطرب است و وجه قول ابی یوسف رح موافق زعم
او این است که از ذکر تا جوف منفذی است لهذا بول از آن
بیرون میشود و وجه قول ابی حنیفه رح موافق زعم او این است که
از ذکر تا جوف منفذی نیست بلکه مثانه حایل است میان
آن هر دو و بول از راه مثانه میچکد و این از باب فقه نیست
* مسئله ۲۹ * اگر شخصی چیزی از طعام در دهن خود
بگیرد برای دریافتن مزه آن و فرو نبرد آنرا پس روزه او نمیشکند
زیرا چه درین صورت اکل و شرب اصلا یافته نمیشود نه صورة
و نه معنی ولیکن آن مکروه است زیرا چه [illegible]

بجهت آنکه احتمال است که چیزی در حلقش در آید و فرو رود * مسئله ۳۰ * مکروه است مر زن را که برای طفل خود طعام را بخاید و لیکن وقتی مکروه است که ویرا ازان گزیر باشد و وجه کراهیت این آنست که در مسئله سابق مذکور شد و اما وقتیکه ویرا ازان گزیر نباشد پس درین هنگام خاییدن طعام برای طفل خود ویرا مکروه نیست بجهت محافظت فرزند صغیر و محافظت آن برا او واجب است لهذا اگر ویرا خوف هلاکت طفل خود باشد افطار کردن ویرا جایز است * مسئله ۳۱ * بسبب خاییدن چیزیکه بسبب آن بن دندان محکم میشود و آنرا علک میگویند چون کندر وغیره روزه نمیشکند زیرا چه آن در جوف نمیرسد و بعضی گفته اند که بسبب آن روزه میشکند مگر وقتیکه مرکب باشد چه اگر مرکب نباشد بعض اجزای آن در جوف میرسد و بعضی گفته اند که بسبب خاییدن علک سیاه روزه میشکند اگرچه مرکب باشد زیرا چه علک سیاه بسبب خاییدن شکسته میشود و بحلق میرسد و باید دانسته که نزد کسیکه بسبب خاییدن علک روزه نمیشکند ...
آن مکروه است مر روزه دار را بجهت آنکه در ان ...

تباه روزه است و بجهت آنکه آن منشای تهمت افطار است
و باید دانست که دیدن عمل مر زنان را مکروه نیست وقتیکه
روزه دار نباشد چه آن قایم مقام مسواک است در حق زنان
و بعضی گفته اند که مردان را دیدن عمل بغیر عذر مکروه
است اگرچه روزه دار نباشند زیرا چه در آن مشابهت با زنان
است * مسئله ۳۲ * روزه دار را سرمه در چشم کشیدن و
روغن در سبلت مالیدن مضایقه نیست چه این نوعی از انها
است و منافی روزه نیست نصوره تم صحی و باید دانست که
پیغمبر صلعم ترغیب داده است در روز عاشوره بدو چیز یکی آنکه
اعنی سرمه کشیدن در چشم و دوم روزه داشتن و باید دانست
که سرمه کشیدن در چشم مردان مضایقه نیست اگر
بقصد تداوی باشد نه بقصد زینت و همچنین روغن مالیدن
در سبلت نیز مستحب است اگر بقصد زینت نباشد چه روغن
مالیدن بمنزله خضاب است و مرد را نباید که روغن در ریش بمالد
تا ریش دراز گردد وقتیکه ریش او بمقدار مسنون باشد و مقدار
مسنون یک قبضه است * مسئله ۳۳ * روزه دار را در حال مسواک
آرخواه سبز باشد یا تر یا آب مضایقه نیست خواه در اول روز خواه

در آخر آن روایت پیغمبر صلعم فرموده است که بهترین خصلتهای
روزه دار استعمال مسواک است و این حدیث مطلق است
و در آن تفصیل نیست میان خشک و تر و میان اول
روز و آخر روز و شافعی رح گفته است که روزه دار را استعمال
مسواک در آخر روز مکروه است زیرا چه بسبب آن زایل
میشود اثر روزه که نیک و محمود است و آن عبارت است از بوی که
در دهن روزه دار حادث میشود بسبب روزه و این بوی مانند خون
شهید است پس ازاله آن نباید کرد و علمای مذهب حنفی جواب
میدهند و میگویند که بوی اثر عبادت است پس اخفای آن
سزاوار است بخلاف خون شهید چه این اثر ظلم است
والله اعلم

فصل * مسئله * اگر شخصی در ماه
رمضان بیمار باشد و بترسد ازینکه اگر روزه خواهد داشت
بیماری او زیاده خواهد شد پس جایز است او را که روزه ندارد
و بعد از یافتن صحت قضا کند آن را و شافعی رح گفته است
که بیمار را افطار کردن در روز رمضان جایز نیست مگر
وقتیکه خوف هلاکت باشد یا خوف تلف شدن عضوی از

اعضا باشد مانند تیمم وعلماي ما ميگويند كه زيادتي بيماري

وآمدن ادآن شكاهي موجب هلاكت ميشود پس احتراز

ازان واجب است * مسئله ۲ * مسافررا اگر روزه داشتن

ضرر نباشد پس افضل اين است كه روزه دارد و معهذا اگر روزه

ندارد جايز است زيرا چه سفر خالي از مشقت نمي باشد

پس نفس سفر علت رخصت گردانيده شده بخلاف بيماري چه در

بيماري گاهي تخفيف ميشود بسبب روزه لهذا در بيماري

شرط نموده شده كه خويشتن ضرر يابد وشافعي رح گفته است كه مسافررا

روزه نداشتن افضل است زيرا چه پيغمبر صلعم فرموده است كه

در حالت سفر روزه داشتن نيكو نيست ودليل علماي ما اين است

كه ماه رمضان افضل است به نسبت ماههاي ديگر پس اداي

روزه در ماه رمضان اولى خواهد شد وحديث كه شافعي رح

آورده است پس مراد ازان اين است كه اگر روزه داشتن در سفر

موجب جهد ومشقت باشد پس روزه داشتن نيكو نيست * مسئله ۳ *

اگر بيماري بيمار امتداد كشيد وبعد از گذشتن ماه رمضان نيز باقي ماند

وبعد ازان بيمار مرد پس قضاي روزه رمضان بروي واجب

نيست وهمين حكم مسافراست زيرا چه خدا تعالى در قرآن مجيد

فرموده است که هر که در ماه رمضان بیمار باشد یا مسافر پس باید
که در ایام دیگر روزه رمضان را قضا نماید و بیمار و مسافر مذکور
ایام دیگر را نیافتند * مسئله ۴ * اگر بیمار بعد از گذشتن ماه
رمضان صحت یابد یا مسافر بعد از گذشتن ماه رمضان مقیم گردد
قضای روزه رمضان بر آنها لازم می آید بقدر ایام صحت و اقامت
چه آنها آنقدر از ایام دیگر را یافتند و باید دانست که فایده
این وجوب قضا بر بیمار و مسافر مذکور این است که بر آنها واجب
است که وصیت نمایند کسی را باینکه بعوض هر روزه نصف صاع از
گندم یا یک صاع از جو وغیره مانند صدقه فطر بفقیران بدهد و باید
دانست که طحاوی رح ذکر کرده است که درین اختلاف است
میان ابیحنیفه و ابی یوسف رح و میان محمد رح و آن اختلاف
این است که نزد شیخین رح قضای جمیع روزه ماه رمضان
لازم است مر بیمار را اگر یکروز هم صحت یابد بعد از گذشتن
ماه رمضان و نزد محمد رح لازم میشود مر او را قضای روزه رمضان
بمقدار ایام صحت و این صحیح نیست بلکه آنها متفق اند بر
اینکه لازم نیست مر او را مگر قضای روزه ها بمقدار ایام صحت
پس وصیت کردن بفدیه ها بقدر روزه ها بر او لازم است وجه

این نیست که اختلاف است میان شیخین رح و میان محمد رح
در صورتی [illegible] و آن این است که اگر شخصی نذر کند روزه یا ماه
معین را و بعد از آن در آن ماه بیمار شود پس اگر یک روز
نیز از بیماری صحت و شفا یابد و بعد از آن بمیرد پس نزد
شیخین رح لازم می آید او را که وصیت کند بفدیه دادن برای
روزهٔ تمام ماه مذکور و نزد محمد رح لازم نیست او را مگر وصیت
کردن بفدیه دادن برای روزه های آن قدر روزها که در آن
صحت یافته شود و دلیل شیخین رح این است که نذر مذکور
سبب وجوب روزهٔ تمام آن ماه است پس در صورت مذکوره اثر
آن ظاهر خواهد شد در حق خلف آن که فدیه است بخلاف
قضای روزهٔ رمضان چه قضای روزهٔ آن قدر روزها بر او لازم است
که در آن صحت یافته بود بعد از ماه رمضان زیرا چه در این صورت سبب
وجوب قضا یافتن ایام دیگر است پس هر قدر ایام دیگر را
که خواهد یافت قضای روزه بمقدار آن واجب خواهد شد
* مسئله ۵ * روزه های رمضان که فوت شود قضا کردن آنها
پی در پی ضرور نیست بلکه قضا کننده مختار است اگر خواهد
متفرق قضا کند آن را و اگر خواهد پی در پی قضا کند زیرا چه

فیمیکه دلالت میکند بر وجوب قضا مطلقاً است و هر دو طور
را شامل است ولیکن مستحب این است که پی در پی قضا
کند تا اسقاط واجب بزودی حاصل شود * مسئله ۶ * اگر
شخصی قضا نکرد روزه های رمضان را که فوت شده بود حتی که
رمضان دیگر رسید پس باید که ادا کند روزه رمضان موجود را
چه وقت آن موجود است وبعد ازان قضا کند روزه رمضان
گذشته را چه آن وقت قضا است بر شخص مذکور و بسبب تاخیر
قضای رمضان اول تا رمضان دیگر فدیه واجب نمیشود زیرا چه
وی را تاخیر آن جایز است ولهذا وی را جایز است که بعد از گذشتن
رمضان اول روزه نفل دارد اگر خواهد * مسئله ۷ * زن
حامله یا زن شیر دهنده صغیر را اگر بسبب روزه داشتن خوف
هلاکت باشد در حق آنها یا در حق صغیر آنها پس آنها را
جایز است که افطار نمایند برای دفع حرج و بعد ازان در وقت
قدرت آن قضای آن نمایند و بر آنها کفاره لازم نمی آید
زیرا چه آنها افطار نموده اند بسبب عذر و همچنین بر آنها فدیه
نیز لازم نیست وشافعی رح میگوید که در صورت خوف هلاکت
در حق ولد فدیه بر آنها لازم می آید وشافعی رح اینها را

دریںصورت بر شیخ فانی قیاس نموده است وعلمای ما میگویند که
وجوب فدیه در حق شیخ فانی خلاف قیاس [illegible]
مذکوره بجهت خوف هلاکت فرزند ور[illegible]
نیست زیرا چه شیخ فانی را خوف هلاکت خود نیست ور[illegible]
برا او واجب است وبعد از وجوب از ادای آن عاجز شده است
بسبب خوف مذکور بخلاف زن مذکوره چه وی را خوف
هلاکت فرزند است وروزه واجب است بر او نه بر فرزند مذکور
* مسئله ۸ * شیخ فانی که بروزه داشتن قادر نیست جایز
است وی را که افطار کند وبجهت هر روزه نصف صاع گندم
یا یکصاع از جو وخرما بدهد بمسکینان چنانچه کفاره
میدهد ودلیل این مسئله آیۀ قرآن است چه خدای تعالی در قرآن
مجید فرموده است که فدیه واجب است بر کسانیکه طاقت
روزه نمیدارند * مسئله ۹ * اگر شیخ فانی بعد از ادای فدیه
قادر شود بر روزه داشتن پس حکم فدیه دادن باطل میگردد
وروزه داشتن بر او واجب میشود زیراچه فدیه دادن خلف روزه
است وشرط خلف شدن آن این است که او از اصل عاجز باشد
دایما * مسئله ۱۰ * اگر بیمار شخصی که بر ذمه او قضای

روزه رمضان است پس ولی میت را لازم است که از جانب او
فدیه دهد و فدیه هر روز نصف صاع از گندم است و یک صاع
از جو و خرما است و لیکن ادای فدیه دادن از جانب او ولی او را
وقتی لازم است که وصیت کرده باشد بآن و دلیل مسئله این است
که شخص میت که بر آن روزه واجب گشته از ادای روزه پس
مانند شیخ فانی گشت و بعد از آن باید دانست که برای لازم
شدن فدیه بر ولی او وصیت شرط است نزد علمای ما و نزد
شافعی رح شرط نیست و همین اختلاف است در زکوة یعنی
شخصیکه ادای زکوة بر او واجب شده است اگر پیش از
ادای زکوة بمیرد پس نزد علمای ما ولی ویرا لازم است که از
جانب او زکوة ادا نماید بشرطیکه وصیت کرده باشد بآن و
نزد شافعی رح ولی ویرا باید که زکوة از جانب او ادا نماید و وصیت
برای آن شرط نیست و دلیل شافعی رح این است که فدیه
روزه و زکوة حقهای مالی است که در آن نیابت جاری است.
مانند دینهای عباد و دلیل علمای ما این است که ادای فدیه
روزه و ادای زکوة عبادت است پس ضرور است که ادا کننده آن مکلف
باشد و اختیار او باقی نمیشود مگر باینطور که وصیت نماید

باین تقریر ارث جبری است نه اختیاری و بورّاث باید وارثــــــــه

که وصیت مذکوره تبرع است هر آینه الهذا در ثلث مال جاری

نبوده میشود و باید دانست که نزد مشایخ نماز مانند روزه است

در حکم فدیه از روی استحسان و هر نماز بمنزله یک روزه

است و همین صحیح است * مسئله ۱۱ * جایز نیست که ولی

میت روزه دارد و نماز گذارد از جانب او زیرا که پیغمبر

صلعم فرموده است که کسی از جانب کسی روزه ندارد و نه

کسی نماز گذارد از جانب کسی * مسئله ۱۲ * اگر شخصی

شروع نماید در روزه نفل یا در نماز نفل و بعد از آن فاسد کند

آنرا پس بر او قضای آن لازم است و شافعی رح میگوید که

لازم نیست و شخصیکه گوید هر قدر که از روزه و نماز نفل

بجا آورده است متبرع است پس بر او لازم نیست که در مقدار

باقی تبرع نماید و دلیل علمای ما این است که هر قدر از نماز

و روزه نفل که بعد از شروع بجا آورده است عبادت و عمل

نیک است و از اتمام باقی برای محافظت آنقدر واجب است

پس ضرور است که باقی را باتمام رساند تا آنقدر که بجا

آورده است باطل نگردد چه ابطال عمل نیک منع است و

شروع کرده تمام باقی واجب گشت پس بسبب ترک آن قضا
لازم خواهد شد * مسئله ۱۳ * اگر شخصی در روزهٔ نفل
شروع نهاد پس او را بعد از زوال نیز افطار کردن بغیر
عذر [illegible] آنکه در آن
ابطال عمل نیک لازم می آید ولیکن باید دانست که پیش
بهر افطار کردن پیش از زوال مباح است پس باید دانست
که ضیافت عذر است زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است در حق
کسیکه صاحب روزهٔ نفل است و او را کسی ضیافت نمود که
افطار کن و عوض آن یک روزه قضا کن * مسئله ۱۴ *
اگر صبی بالغ گردد یا کافری مسلمان شود در روز ماه رمضان
پس باید که در باقی آن روز امساک نماید و چیزی نخورد
روزه بحال خود و برای ادای حق وقت بمشابهت روزه داران
ومع هذا اگر افطار نماید در باقی روزهٔ مذکور پس برای قضای
آن لازم نمی آید زیرا که روزه داشتن در آن وقت واجب نیست
بر آنها و بعد از آن روز در روزه دیگر باید که روزه دارند
زیرا که سبب وجوب روزه و اهلیت آن هر دو متحقق شد و بر
آنها قضای روزه های گذشته واجب نیست نه قضای روزه

آنروز که دران بالغ یا مسلمان گشت و نه قضای روزه های
گذشته سوای آنچه آنها با آن مخاطب و مکلف نبودند
بخلاف نماز چه اگر صبی بالغ شود یا کافر مسلمان شود
در آخر وقت نماز پس برو قضای آن نماز واجب
میشود زیرا که سبب وجوب نماز وقتی جزو متصل بادای
آنست و در صورت مذکوره اهلیت نماز نزد آن جزو یافته
میشود و سبب وجوب روزه رمضان جزو اول از روز است و در
صورت بالغ شدن صبی یا مسلمان شدن کافر در روز
رمضان اهلیت آنها در جزو اول آن یافته نمیشود و از ابی
یوسف رح مرویست که اگر مسلمان شود کافر یا بالغ شود
صبی پیش از زوال پس درینصورت بر آنها قضای روزه آنروز لازم
است زیرا که آنها درینصورت وقت نیت را یافتند و آنچه اول
مذکور شد ظاهر روایت است و وجه آن این است که وجوب
روزه متجزی نیست چنانکه ادای آن متجزی نیست و در
صورت مذکوره آنها را اهلیت وجوب نیست در اول آنروز
لیکن باید دانست که در صورتیکه صبی بالغ شود پیش از
وقت زوال جایز است او را که نیت روزه نفل نماید دران روز

اگر کافر مسلمان شود پیش از وقت زوال پس وی را جایز نیست
که نیت روزه نفل نماید در آن روز زیرا چه کافر را اهلیت روزه
نفل نیز نبود در اول روز و صبی را اهلیت روزه نفل بود * مسئله ۱۳ *
اگر مسافر را نیت افطار بسا شده و بعد از آن داخل شود
در شهر خود پیش از وقت زوال و بعد از آن نیت روزه نماید جایز است
خواه روزه نفل باشد خواه روزه فرض زیرا چه سفر منافی
اهلیت وجوب نیست و نه منافی صحت شروع در روزه نفل بلکه
اگر مسافر پیش از وقت زوال در ماه رمضان داخل شود
در شهر خود واجب است بر او که نیت روزه رمضان نماید زیرا چه
موجب اباحت افطار که سفر بود در وقت جواز نیت زایل گشت
چه پیش وقت مذکور وقت نیت است لهذا اگر شخصی مقیم باشد
در اول روز رمضان و بعد از آن سفر اختیار کند و مسافر شود
پس وی را در آن روز افطار مباح نیست پس در صورت که مسافر
مقیم گردد پیش از وقت زوال بطریق اولی مباح نخواهد شد
وی را افطار در روز رمضان و لیکن در هر دو صورت اگر
افطار کند شخص مذکور کفاره بر او لازم نمی آید بجهت شبهه
اباحت افطار * مسئله ۱۴ * اگر شخصی در رمضان

مثلی علیه کرده اعنی بیهوش گردد پس بر او واجب نیست
قضا نمودن روزهٔ آن روز که در ان بیهوشی عارض شده است
چه روزهٔ آن روز صحیح است بجهت آنکه ظاهر همین است
که شخص مذکور نیت روزهٔ آن روز نموده باشد پس اما اگر
با نیت روزه باقی شده و همین حکایت روزه آنست و قضا کننده روزه
روزهائی که بعد آن روز است چه در روزهای دیگر نیت ب‍انده
ننموده است و اگر شخصی بیهوش شود شب اول از رمضان پس قضا
خواهد کرد تمام روزه های رمضان را مگر روزهٔ غرهٔ رمضان را
چه ظاهر این است که نیت روزه در آن شب کرده باشد و امام مالک
رح گفته است که برای قضای روزه های دیگر سوای غره نیز واجب
نیست زیرا چه روزهٔ تمام رمضان بیک نیت ادا میشود نزد مالکیه
رح چنانچه اعتکاف یکماهه بیک نیت جمیع ادا میشود و نزد
علمای ما برای هر روزهٔ رمضان نیت علیحده ضرور است زیرا چه
روزهٔ هر روز عبادت علیحده است بجهت آنکه میان هر دو روز
فاصل میشود زمانی که وقت روزه نیست بخلاف اعتکاف یکماهه
چه آن عبادت واحده است بجهت آنکه میان اعتکاف دو روز
فاصل نیست زمانی که قابل اعتکاف نباشد * مسئله ۱۷ *

اگر برشخصی حالت اغما یعنی بیهوشی در تمام ماه
رمضان مستولی باشد پس او روزه تمام رمضان قضا خواهد کرد
زیرا که اغما نوعی از بیماری است که بسبب آن قوای انسان
ضعیف میگردد و عقل او زایل نمیشود پس بیماری مذکور
مانند امراض دیگر است که بسبب آن تاخیر روزه جایز میشود نه که بسبب
آن روزه او ساقط میگردد * مسئله ۱۸ * اگر شخصی
دیوانه گردد در تمام ماه رمضان و در تمام ماه دیوانه
باقی بماند بر او قضای آن واجب نیست اما امام مالک رح
میگوید که قضای آن بر او واجب است چنانچه در صورت اغما
واجب میشود قضای آن و دلیل علمای ما این است که موجب
سقوط قضا نیست مگر لزوم حرج و حالت اغما در تمام ماه قایم
نمیماند تا حرج لازم آید پس در واجب گردانیدن قضا
در صورت اغما حرج لازم نمی آید و جنون و دیوانگی در تمام
ماه قایم و برقرار میماند پس در این صورت بسبب واجب
گردانیدن قضای روزه رمضان بر او حرج لازم می آید
* مسئله ۱۹ * اگر دیوانه هوشیار شود در بعض ایام رمضان پس
واجب میشود بر او قضای روزه های گذشته و زفر و شافعی رح میگویند

* مسئله ۲۰ * اگر شخصی در ماه رمضان اصلا نیت نکند نه
نیت روزه ونه نیت افطار پس براو قضای آن لازم است و زفر رح گفته است
که ادا میشود روزه او و قضای آن براو لازم نمی آید زیرا که
نزد او روزه رمضان اگر بدون نیت ادا می شود در حق کسیکه
صحیح البدن و مقیم باشد زیرا چه امساک در روزه رمضان
واجب است براو پس بهر وجه که یافته خواهد شد واقع خواهد شد
از روزه رمضان چنانچه اگر هبه کند کسی تمام نصاب بفقیر بدون
نیت زکوة ادا میشود زکوة و دلیل علمای ما این است که امساک
در روز رمضان واجب است بطوریکه عبادت شود و عبادت نمیشود بدون
نیت و مسئله هبه نمودن نصاب مر فقیر را حکم نظایر آورده است
آن را زفر رح پس در آن نیت زکوة یافته میشود بجهت آنکه
هبه نمودن مر فقیر را تصدق است پس نیت هبه عین
نیت تصدق است باعتبار معنی چنانچه بیان این در کتاب
الزکوة گذشته است * مسئله ۲۱ * اگر شخصی در ماه رمضان
وقت شب نیت روزه نکرد حتی که صبح گشت و بعد از آن خورد
چیزی پس براو کفاره لازم نمی آید نزد ابیحنیفه رح و زفر رح
گفته است که براو کفاره لازم است زیرا چه نزد او روزه رمضان بغیر

ثابت ادا میشود و صاحبین رح میگویند که شخص مذکور اگر چیزی
خورده باشد پیش از وقت زوال کفاره لازم میشود بر او زیرا چه وی
را تا هنوز قدرت بر ادای روزه بود و آن فوت شد بسبب خوردن پس
حکم او حکم کسی است که از غاصب غصب کند و دلیل ابوحنیفه رح این
است که وجوب کفاره متعلق است بشکستن روزه و بسبب خوردن چیزی
درین صورت روزه نمیشکند بلکه آن بازمانده است از ادای روزه
چه حقیقت روزه یافته نمیشود بعد ازین ثبوت * مسئله ۲۲ * اگر
زنی را حیض یا نفاس آید در ماه رمضان پس باید که او افطار
کند و بعد از رمضان قضا کند آن را بخلاف نماز چه بر او قضا
نمودن نمازهای ایام حیض و نفاس واجب نیست بجهت آنکه
در آن حرج است چنانچه بیان آن در کتاب الصلوة گذشته است
* مسئله ۲۳ * اگر مقیم شود مسافر یا از حیض پاک شود
زن در روز رمضان بعد از وقت زوال پس واجب است که در باقی
آن روز امساک نمایند و چیزی نخورند و شافعی رح گفته
که این امساک واجب نیست و همین اختلاف است در حق هر کسی
که اهلیت وجوب روزه وی را حادث شود در اول روز اهل آن
نبود و دلیل شافعی رح این است که امساک مذکور مشابه روزه

است واصل روزه براو واجب نیست پس این مشابهة نیز براو واجب
نخواهد شد چه این مشابهة برکسی واجب میشود که اصل روزه
براو واجب باشد چون کسیکه افطار کند قصدا یا خطا *
پس براو لازم است که باقی روز امساک نماید
وعلمای ما میگویند که وجوب امساک در حقهٔ اشخاص
مذکوره بطریق خلافت نیست بلکه بطریق اصالت است برای
ادای حق وقت چه آن وقت واجب التعظیم است سوال پس
باید که بر مریض ومسافر وزن صاحب حیض ونفاس
امساک واجب شود برای تعظیم وقت وحال آنکه چنین
نیست جواب امساک بر آنها بجهت آن واجب نیست که
عذر آنها که مانع جواز ادای روزه است موجود و متحقق
است پس با وجود عذر چنانچه روزه واجب نیست همچنین
امساک که مشابه روزه است نیز واجب نخواهد شد
* مسئله ۴۴ * اگر شخصی سحور کرد بگمان آنکه
شب است وبعد ازان ظاهر شود که فجر است یا در آخر روز افطار کند
بگمان آنکه آفتاب غروب شده است وبعد ازان معلوم شود که آفتاب
غروب نشده است پس درین هر دو صورت در باقی روز امساک

بر و لازم است بجهت اداي حق وقت بقدر امکان و بجهت
دفع تهمت و بعد از رمضان روزه آنروز قضا خواهد کرد زیرا چه
قضا جبر مضمون روزه است بمثال آن چنانکه در حق مریض و مسافر
است و کفاره بر و لازم نیست زیرا چه جنایت در بین هر دو صورت
قاصر است بجهت آنکه دیده و دانسته در روز رمضان [illegible]
چیزي نخورده است [illegible]
بگمان اینکه آفتاب غروب شده است [illegible]
[illegible]
[illegible] است از افطار
در روز رمضان بگمان این امر [illegible] واقع شد و قضاي یکروزه
بر من آسان است * مسئله ۲۵ * طعام خوردن در آخر شب
در ماه رمضان که آنرا سحر و سحور گویند مستحب است
زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است که چیزي بخورید در وقت
سحر بجهت آنکه در بین طعام برکت است و بدانکه در طعام
سحر تاخیر مستحب است زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است که
سه چیز از اخلاق پیغمبران است یکي تعجیل در افطار دوم تاخیر در
سحور و سوم استعمال مسواک و لیکن باید که در خوردن طعام سحر

آنکه در تأخیر نکند تا که شک واقع شود در طلوع فجر و هرگاه
شک واقع شود در آن پس افضل است ترک طعام سحور تا از ارتکاب
حرام محفوظ ماند و لیکن در صورت شک ترک سحور واجب
نیست تا آنکه اگر با وجود شک سحور کند روزه او درست میشود
زیرا که اصل در انوقت بقای شب است پس بسبب شک حکم کرده
نمیشود بآنکه شب باقی نیست و از ابی حنیفه مروی است که
اگر باشد شخصی در موضعیکه طلوع فجر در آنجا ظاهر نمیشود
یا شب شب مهتاب باشد یا در آن شب ابر باشد یا در چشم آن شخص
قصور بینائی باشد پس آن شخص را نباید که در حالت شک سحور
کند و اگر کند گنهگار خواهد شد بجهت آنکه پیغمبر صلعم فرموده است
که ترک کنید چیزیرا که در آن شک باشد و اختیار کنید چیزیرا که
بی شک باشد و اگر در ظن او چنین افتد که در وقت سحور صبح
دمیده بود پس بر قضای آن روزه لازم است بنا بر ظن او و هم در آن
احتیاط است و بنا بر ظاهر روایت بر او قضا لازم نیست زیرا چه یقین
زائل نمیشود مگر بیقین دیگر که مثل او است و اینجا اول یقین
شب بود پس آن زائل نخواهد شد مگر وقتیکه یقین این
حاصل شود که در آن وقت صبح دمیده بود و اگر بعد از آن ظاهر

شود که در آن وقت ایام صبح دمیده بود پس بر وی کفاره لازم
نمی آید زیرا چه او در عمل مستور اعتماد نموده بود بر دلیل
ظاهر که عبارت است از بقای شب بحسب ظاهر چه شب اصل است
پس در صورت مذکوره ثابت نشد که دیده و دانسته در وقت
صبح طعام خورده است * مسئله ۲۶ * اگر شخصی را شک باشد
در غروب شدن آفتاب پس روا نیست ویرا که افطار نماید زیرا چه
اصل درین صورت روز است و معهذا اگر افطار نماید بر وی قضای
آن روزه لازم می آید بجهت آنکه درین صورت روزه اصل است
و ظاهر بقای آنست و اگر در ظن او چنان باشد که او پیش از غروب
آفتاب افطار کرده است پس بر وی قضای آن روزه لازم می آید
و درین اختلاف روایت نیست زیرا چه اصل درین صورت روز است
و اگر افطار کند در حالیکه ویرا شک است در غروب آفتاب
و بعد از آن ظاهر شود که او افطار کرده است پیش از غروب
آفتاب پس سزاوار این است که درین صورت کفاره نیز لازم
گردد بنظر آنکه روز اصل است * مسئله ۲۷ * اگر شخصی از راه
فراموشی چیزی خورد در روزه رمضان و گمان نمود که بسبب
آن روزه او بشکست و لهذا بعد از آن چیزی خورد عمدا پس بر و

لهذا لازم می آید نه کفاره زیراچه روزه شکستن بسبب خوردن
بفراموشی موافق قیاس است اگرچه بسبب آن روزه نمیشکند
بحجت نص حدیث پس شبهه آوردن صورت مذکوره معتبر است
چه آن شبهه موافق قیاس است واگر همچنین کند کسی بعد از انکه
مطلع شود بر حدیث که دلالت میکند برینکه بسبب خوردن
بفراموشی روزه نمیشکند پس درین صورت نیز کفاره لازم نمی آید
در ظاهر الروایت و نیز ابو یوسف روایت از ابی حنیفه رح بر کفاره
لازم می آید وهمچنین مرویست از صاحبین رح زیراچه بعد از
اطلاع بر حدیث مذکور شبهه باقی نمیماند و وجه اول این است
که بنظر قیاس شبهه حکمی باقی است و بسبب اطلاع بر حدیث
مذکور شبهه حکمی منتفی نمیشود چنانکه در صورتیکه وطی کند
کسی کنیز فرزند خود را یعنی اگرچه وطی کند کنیز پسر خود را حد
زنا لازم نمی آید خواه آنرا حرام دانسته وطی کرده باشد یا حلال
دانسته زیراچه شبهه ثابت است بنظر دلیل باقی است و آن دلیل
این است که پیغمبر صلعم فرموده است بانسان که تو و مال تو
مر پدر ترا است * مسئله ۲۸ * از حجامت نباید کسی
و [illegible] را [illegible] بخورد چیزیرا بفکر آنکه روزه او بشکسته

بحجامت شکسته است پس بر او قضا و کفاره هر دو لازم می آید
زیرا چه درین صورت گمان او ناشی نشده است از امری که بحسب
ظاهر دلیل شرعی تواند شد پس قضا و کفاره بر او واجب
خواهد شد مگر آنکه فقها ویرا فتوی داده باشند بآنکه
بسبب حجامت روزه میشکند پس درین صورت کفاره لازم
نخواهد شد چه فتوای فقها در حق او دلیل شرعی است همچنانکه
کفاره بر او لازم نمی آید نزد محمد رح اگر رسیده باشد بوی
حدیثی که دلالت میکند بر اینکه بسبب حجامت روزه میشکند
زیرا چه قول پیغمبر صلعم کمتر از قول مفتی نیست و از ابی یوسف
رح مرویست خلاف قول محمد رح زیرا چه واجب است بر عامی
که اقتدا نماید بفقها چه او بر شناختن احادیث قادر نیست
و اگر او بعد از رسیدن حدیث مذکور بر تاویل آن نیز
مطلع شده باشد پس بر او کفاره لازم می آید چه درین
هنگام شبهه باقی نمانده و نمیتوان گفت که قول
اوزاعی رح صورت شبهه است زیرا چه آن مخالف قیاس است
چه روزه شکستن از چیزیست که داخل میشود نه از
چیزیست که خارج میشود و تاویل آن این است که حکم

حدیث مذکور مخصوص است در حق کسیکه در بارهٔ او
فرموده است چه در حق او گفته اند روزه متعلق شده بود بدانچه
منقول است که آنکس را غشی عارض شده بود لهذا حجامت
کننده در حلق او آب ریخته بود * مسئله ۲۹ * اگر شخصی
غیبت کند وجه از آن جهت اجزائی بخورد بگمان آنکه بسبب
غیبت روزه او شکسته است پس قضا و کفاره بر او هردو
لازم می‌آید اگرچه فتوی داده باشند او را فقها باینکه
غیبت شکننده روزه است و یا حدیثی باین مضمون
او را رسیده باشد و بر تاویل آن مطلع نباشد زیرا چه
شکستن روزه بسبب غیبت مخالف قیاس است و حدیثیکه
بحسب ظاهر دلالت میکند بر اینکه غیبت شکننده روزه است
ماول است باجماع و تاویلش این است که بسبب غیبت
نمودن ثواب روزه فوت میشود * مسئله ۳۰ * اگر
جماع کند کسی زن خفته را یا زن مجنونه را در حالیکه
آنها روزه دارند پس بر آنها قضا واجب است نه کفاره و زفر
و شافعی رح گفته اند که بر آنها قضا واجب نیست مانند
کسیکه بفراموشی بخورد چیزی را بلکه اینها معذور تر

اذن بدنسبت آن کس چه اینها را اصلا قصد نیست و غایة
علمای ما این است که نسیان و فراموشی بسیار عارض میشود مر
انسان را و اکثر متحقق میشود و این نادر است که جماع کند
کسی زن خفته را یا مجنونه را پس قیاس اینها بر
کسیکه بفراموشی بخورد چیزیرا مقبول نیست ولیکن
کفاره بر آنها لازم نیز آید بسبب آنکه از آنها جنایت
صادر نشده است والله اعلم

فصل در بیان روزه که واجب میکند آنرا شخص بر ذات خود اعنی روزه نذر

* مسئله ۱ * اگر بگوید کسی لله علی صوم یوم النحر
اعنی برای خدا بر منست روزه روز عید اضحی پس لازم است
مر آنکس را که افطار کند در روز عید و قضا کند روزه آن
روز را در روز دیگر زیرا چه نذر مذکور صحیح است نزد
علمای ما و نزد زفر و شافعی رح صحیح نیست زیرا چه این نذر
نذر بمعصیت است بجهت آنکه در حدیث نهی وارد شده است
از روزه داشتن در روز عید اضحی وغیره که آنرا ایام نحر و ایام
تشریق میگویند و علمای ما میگویند که نذر مذکور نذر

است بر ورع که آن امر مشروع است فی نفسه و نهی از روزهٔ روز عید
بغیره است یعنی نهی از آن بجهت غیر است و آن غیر عبارت است
از ترک دعوت خدای تعالی چه روز عید روز دعوت خدای تعالی
است مر بندگان را و هرگاه روزه مذکور فی نفسه مشروع
است پس نذر مذکور صحیح خواهد بود ولیکن برای احتراز
نمودن از معصیتیکه مقارن آن روزه است باید که افطار نماید
در روز عید و بعد از آن قضا کند آن را تا ساقط شود از ذمهٔ او
روزه که واجب شده است بسبب نذر مذکور و معهذا اگر روزه
دارد در روز عید مذکور از عهدهٔ نذر بیرون میشود زیرا که
ادا کرده آنرا بصفتیکه التزام آن نموده بود باید دانست که
اگر در نذر مذکور نیت یمین و قسم نموده باشد پس در
صورتیکه افطار کند در روز عید و قضا کند روزه را کفارهٔ
یمین نیز ادا کند و این مسئله بر شش صورت است یکی اینکه
بگوید لله علی صوم یوم النحر و بیراد زین قول هیچ نیت نباشد
دوم اینکه نیت نذر باشد و فقط و نیت غیر نباشد و سیوم اینکه
مع نیت نذر نیت عدم یمین باشد و در این سه صورت قول مذکور
نذر خواهد بود چه آن قول باعتبار صیغهٔ نذر است و شخص…

مذکور نیت نذر کرده است وچهارم این است که نیت یمین
کند و معهذا نیت نفی نذر کند ودرین صورت قول مذکور یمین میشود
زیرا چه قول مذکور احتمال معنی یمین دارد وشخص مذکور نیت آن
کرده است ونفی کرده است غیر را وپنجم این است که یمین ونذر هردو را
نیت کند پس درین صورت هردو میشود نزد طرفین رح ونزد ابی یوسف رح
نذر میشود فقط وششم این است که نیت یمین باشد فقط پس
درین صورت نیز هردو میشود نزد طرفین رح ونزد ابی یوسف رح یمین
میشود فقط ودلیل ابی یوسف رح درهردو صورت این است که قول
مذکور موضوع است برای نذر ویمین معنی مجاز یست لهذا تحقق
اول موقوف برنیت نیست وتحقق یمین موقوف برنیت است واز
لفظ واحد معنی حقیقی ومعنی مجازی هردو معا شامل اراده کرده
نمیشود ومعنی مجازی متعین میشود به نیت آن پس درصورت
پنجم که نیت هردو ومعنی آنست نذر خواهد شد بسبب ترجیح
حقیقت بر مجاز ودر صورت ششم یمین خواهد شد بسبب
نیت آن فقط ودلیل طرفین رح این است که منافات نیست میان
دو جهت اعنی جهت نذر وجهت یمین زیرا چه آن هردو مقتضی
وجوب اند لیکن نذر مقتضی است وجوب بعینه را ویمین مقتضی

است وجوب الکفاره را یعنی بجهت صیانت اسم خدای تعالی از
هتک حرمت پس میان هردو جمع نموده خواهد شد در
مذهب ما تا عمل هردو دلیل حاصل شود چنانچه جمع نموده میشود در
مذهب امام اعظم جهت تبرع وجهت معاوضه درصورت هبه بشرط عوض
* مسئله ۲ * اگر بگوید شخصی لله علی صوم هذه السنة
لازم است ویرا که افطار نماید درین سال در پنج روز یعنی روز عید الفطر
و روز عید اضحی مع سه روز بعد از آن که آنرا ایام تشریق میگویند
و در سال دیگر قضا کند این پنجروزه را زیرا چه نذر کردن بروزه
تمام سال نذر است بروزه یازده ماه سوای ماه رمضان و این
پنجروز نیز در ان داخل است و اگر در نذر خود تعیین سال نکند
بلکه مطلق بگوید ولیکن تتابع شرط نماید یا نیت وی که بگوید
لله علی صوم سنة متتابعا پس درینصورت نیز برو لازم است که روزه
پنجروز مذکور را قضا نماید زیرا چه یکسال پی در پی روزه
داشتن شامل است مر روزه های مذکور را ولیکن درینصورت لازم
است که آن پنجروزه را پی در پی قضا نماید زیرا چه او
در نذر خود تتابع شرط کرده است پس باید که رعایت آن نماید
بنا بر [illegible] و باید دانست که درینصورت نیز اختلاف نزد

و شافعی رح باشد یعنی نذر مذکور صحیح نخواهد شد
نزد زفر و شافعی رح در حق روزه های مذکور بسبب
آنکه نهی وارد است از روزه داشتن درین روزهای مذکور چه
پیغمبر صلعم فرموده است که روزه مدارید درین روزها چه این
روزها روز خوردن و نوشیدن و ملاعبت کردن با زنان بوده است
و جواب از قول زفر و شافعی رح سابق مذکور شده است و اگر
شخص مذکور در نذر خود تتابع شرط نکند پس نذر او شامل
نمیشود روزه روزهای مذکور را اگر درین روزها روزه دارد
پس باین روزها روزه نذر را ادا نخواهد شد زیرا چه بسبب نذر
مذکور واجب شده است برو روزه کامل و روزه روزهای مذکور
ناقص است بسبب نهی پس آنکه کامل باشد بناقص
ادا نخواهد شد بلکه لازم است برو که روزه دارد دوازده ماه
که دران ماه رمضان و آن پنج روز نباشد بخلاف آنکه نذر
نموده باشد روزه سال معین را چه درینصورت بر روزه آن پنج روز
ادا میشود روزه نذر زیرا چه درینصورت بسبب نذر مذکور واجب
میشود روزه روزهای مذکوره که ناقص است پس بروزهای
مذکوره ادا میشود روزه نذر بصفتیکه واجب شده است زیرا چه

هانست که شش صورت که در مسئله اولی مذکور شد است
در بن مسئله نیز اعتبار آن متصور است لهذا بنا بر معنی یمین
در صورتیکه قضا کند بنحو روزه مذکور را برو کفاره یمین نیز لازم می آید
اگر نیت یمین اراده کرده باشد * مسئله ۳ * اگر شخصی
در ... بعد از صبح نیت روزه نفل کند از شب و بعد ازان افطار کند
ورزیده ... کند در روزه مذکور پس برو قضای آن لازم نمی آید
نزد ابیحنیفه رح و همین ظاهر روایت است و از ابی یوسف و محمد
رح مرویست در نوادر که قضای آن برو لازم است زیرا چه
بسبب شروع نمودن روزه نفل در روز مذکور واجب میشود
آن روزه چنانچه بسبب نذر واجب میشود و چنانچه نماز نفل
واجب میشود بسبب شروع نمودن در وقت مکروه و وجه ظاهر
روایت این است که بمجرد شروع نمودن روزه شخص را روزه دار
گفته میشود لهذا اگر سوگند خورد کسی که والله من فردا
روزه نخواهم داشت پس او حانث میگردد بمجرد شروع نمودن او
در روزه روز فردا و هرگاه چنین شد پس شروع کننده در روزه
روز عید اضحی بمجرد شروع نمودن در روزه روز مذکور
مرتکب منهی و معصیت میگردد پس واجب میشود برو که باطل

کند آنرا نه آنکه محافظت واتمام آن نماید و واجب نمیشود قضاي نفل بعد از شروع اگر بشکند آنرا مگر درصورتیکه محافظت واتمام آن واجب باشد بر شروع کنند و بعد از شروع در اینجا چنین نیست بخلاف نذر روزه روز عید چه انسان بمجرد نذر مذکور مرتکب منهي ومعصیت نمیشود واین نذر سبب وجوب روزه مذکور است نه شروع نمودن دران پس آن نذر صحیح میشود بخلاف شروع نمودن در نماز نفل در وقت مکروه چه بسبب مجرد شروع نمودن دران انسان مرتکب منهي و معصیت نمیشود بلکه مرتکب آن میشود وقتیکه یکرکعت تمام کند لهذا اگر سوگند خورد کسي که والله نماز نفل نخواهم گذارد در فلان وقت پس او بسبب شروع نمودن در نماز نفل در وقت مذکور حانث نمیگردد مگر وقتیکه تمام کند یکرکعت را پس در بنصورت بسبب شروع نمودن در نماز مذکور محافظت واتمام آن واجب میشود لهذا اگر بشکند آنرا قضاي آن برو واجب میشود و باید دانست که امام ابوحنیفه رح مرویست که دربنصورت نیز قضاي این نماز برو واجب نمیشود و لیکن ظاهر الروایت همان است که واجب میشود والله اعلم

باب در بیان اعتکاف باید دانست که
اعتکاف عبارت است از باش کردن در مسجد و
[illegible] اعتکاف اقامت نمودن در مسجد پس
رکن اعتکاف است زیرا چه لفظ اعتکاف دلالت میکند
بر معنی باش و اما نیت پس آن شرط است چنانچه شرط است
در جمیع عبادات و اما روزه پس آن نیز شرط اعتکاف است نزد
علمای ما بخلاف قول شافعی رح چه او رح میگوید که روزه
خود عبادت است اصالةً پس شرط عبادت دیگر نخواهد شد و دلیل
علمای ما این است که پیغمبر صلعم فرموده است که اعتکاف
نمیشود مگر بروزه و قیاس شافعی رح بمقابله این حدیث مقبول
نیست و بعد ازان باید دانست که روزه شرط است برای اعتکافیکه
واجب باشد و درین اختلاف روایت نیست و روزه برای اعتکاف
نفل نیز شرط است بنا بر روایت حسن رح از ابیحنیفه رح و دلیل
این روایت ظاهر عبارت حدیث مذکور است و بنا بر این روایت
اعتکاف نفل کم از یکروز نمیشود و در مبسوط مرویست
از ابیحنیفه رح که اقل مدت اعتکاف یکساعت است و همین
قول محمد رح است و بنا بر این روایت اعتکاف نفل

چون روزه یافته میشود زیراچه بنای نفل بر مساهلة است لهذا
نشسته نماز نفل گذاردن روا است با وجود قدرت قیام
* مسئله ۱ * اعتکاف در عشره اخیر از رمضان سنت مؤکده
است و همین صحیح است زیراچه پیغمبر صلعم بر آن مواظبت نموده
است * مسئله ۲ * اگر شخصی شروع کند اعتکاف نفل
و بعد از ان قطع کند آنرا قضای آن بر او لازم نمی آید بنا بر روایت
مبسوط زیراچه بنا بر این روایت مدت اعتکاف مقدر نیست
پس بسبب قطع بعد از شروع ابطال آن نمیشود و بنا بر روایت
حسن رح قضای آن بر شخص مذکور لازم می آید زیراچه بنا بر
این روایت مدت اعتکاف مقدر است بیک روز مانند روزه
* مسئله ۳ * اعتکاف صحیح نیست مگر در مسجدیکه
نماز پنجگانه در ان بجماعت گذارده میشود زیراچه
حذیفة رض گفته است که اعتکاف نمیشود مگر در مسجد
جماعت و انرا ابو حنیفه رح نیز چنین مروی است و زیراچه اعتکاف
عبادت است برای انتظار نماز پس مختص خواهد بود بمکان
نماز که مسجد است و اما زن پس باید او را که اعتکاف کند
در مسجد خانه خود یعنی در مکانیکه آنرا در خانه خود برای نماز

گذاردن بقدر کلانه مقرر نبود است چه آن مکان موضع نماز
او نه پس انقضا را برای نماز آنجا مستحق خواهد شد
* مسئله ۳ * اعتکاف کننده را باید که از مسجد بیرون
نرود مگر برای بول و غایط یا برای نماز جمعه اما بیرون رفتن
از مسجد بجهة ادای حاجت بجهت آن روا است که عایشه
صدیقه رض روایت کرده است که پیغمبر صلعم بیرون نمیرفت
از مکان اعتکاف خود مگر برای دفع حاجت بشری و بجهت
آنکه دفع حاجت بول و غایط انسان را ضروریست پس بیرون
رفتن از مسجد برای آن ضرور است پس خروج از مسجد برای
این حاجت مستثنی است ولیکن باید که بعد از فراغت از بول و
غایط و استنجا درنگ نکند و بیرون از مسجد نه ایستد زیرا که آنچه بنا بر
ضرورت ثابت میشود پس آن بقدر ضرورت ثابت میشود اما
بیرون رفتن او برای نماز جمعه پس بجهت آنست که نماز
جمعه گذاردن از اهم حوایج انسان است و وقوع آن معلوم
است و شافعی رح میگوید که بیرون رفتن برای نماز جمعه
شکننده اعتکاف است زیرا چه انسان را ممکن است که اعتکاف
کند در مسجد جامع و علمای ما میگویند که اعتکاف در

باشد نماید در انجا اعتکاف او فاسد نمیگردد زیراچه
مسجد جامع نیز موضع اعتکاف است ولیکن زیاده از این
مکث نمودن دیگر ادا در این مسجد غیر مستحب است زیراچه
او التزام نموده است ادای اعتکاف را در یک مسجد پس
باید که آن را در همان مسجد تمام کند بدون ضرورت * مسئله ۴ *
اگر اعتکاف کننده از مسجد اعتکاف یک ساعت بیرون
شود بغیر عذر اعتکاف او فاسد میگردد نزد ابیحنیفه رح بسبب
متحقق شدن منافی اعتکاف و همین موافق قیاس است
و صاحبین رح گفته اند که بسبب بیرون شدن از مسجد
اعتکاف او فاسد نمیشود مگر وقتیکه زیاده از نصف روز
مکث کند بیرون مسجد و این بنا بر استحسان است و وجه
آن این است که خروج از مسجد مر معتکف را عفو است برای دفع
حرج وقتیکه آن خروج در زمانه قلیل باشد و نصف روز و کمتر
ازان قلیل است و زیاده از نصف روز کثیر * مسئله ۷ *
اعتکاف کننده را باید که بخورد و بنوشد در مکان اعتکاف خود
بجهت آنکه پیغمبر صلعم را در ایام اعتکاف مسکن نبود مگر مسجد.
و بجهت آنکه دفع این حاجت ممکن است در مسجد پس برای چه

آن بیرون رفتن از مسجد ضرور نیست * مسئله ۸ * مضایقه
نیست معتکف را که خرید و فروخت نماید در مسجد بی اینکه
مبیع حاضر نماید زیراچه او گاهی محتاج میشود بسوی خریدن
و فروختن بسبب آنکه کسی رفیق وی نیست که برای وی
سرانجام اینکار نماید و فقها گفته‌اند که حاضر کردن
مبیع برای فروختن و خریدن در مسجد مکروه است زیراچه
مسجد خاصّا برای خدا تعالی گردانیده شده است و در
حاضر نمودن مبیع در مسجد مسجد بآن مشغول میگردد
* مسئله ۹ * غیر معتکف را خریدن و فروختن در مسجد
مکروه است زیراچه پیغمبر صلعم فرموده است که دور دارید
مساجد خود را از اطفال خود و از بیع و شرای خود * مسئله ۱۰ *
معتکف را نشاید که یکبارگی ترک تکلم نماید و التزام خاموشی
نکند چه آن مکروه است زیراچه روزهٔ سکوت عبادت نیست
در دین و شریعت محمدی بلکه این سختیست از قبیل [illegible]
است از آن احتراز نماید * مسئله ۱۱ * معتکف را وطی
کردن حرام است زیراچه خدا تعالی در قرآن
مجید فرموده است که شما با زنان مباشرت مکنید در حالیکه

معتکف باشند در مسجدها و همچنین حرام است مس کردن
و بوسه گرفتن زیرا چه این هر دو از دواعی وطی است یعنی
باعث میشود بر وطی و وطی در اعتکاف منع است صریح پس
چیزیکه باعث میشود بر وطی نیز منع خواهد بود مانند وطی
چنانچه جماع بعد از احرام حج صریحا پس منع است باعث و داعی
آن که مس و بوسه است سوال وطی در حالت روزه حرام است
پس باید که دواعی آن نیز حرام باشد و حال آنکه چنین
نیست جواب ترک جماع رکن روزه است و جماع منافی آن
است لهذا جماع در آن منع است ضمنا و تبعا و نهی صریح در آن
وارد است و آنچه منع میشود ضمنا پس دواعی آن در حکم آن
گردانیده نمیشود * مسئله ۱۲ * معتکف اگر جماع
کند در شب یا در روز عمدا یا بفراموشی اعتکاف او باطل
میشود زیرا چه شب نیز محل اعتکاف است مانند روز بخلاف
روزه و حالت اعتکاف باعث یاد داشتن آنست پس فراموشی
در آن عذر شمرده نمیشود * مسئله ۱۳ * اگر معتکف
جماع کند در غیر فرج و انزال کند بسبب آن یا بوسه گیرد یا مس
نماید و انزال شود بسبب آن اعتکاف او باطل میشود زیرا چه

آن در معنی جماع است لهذا بسبب آن روزه میشکند و اگر
بسبب جماع مذکور و بوسه و مس انزال نشود پس این چیزها
اگرچه درینصورت نیز حرام است ولیکن بسبب آن اعتکاف
باطل نمیشود زیرا چه این چیزها درینصورت در معنی جماع
نیست لهذا بسبب آن روزه نمیشکند * مسئله ۱۲ اگر
شخصی اعتکاف چند روز را بر خود واجب گرداند بسبب
نذر پس لازم میشود اعتکاف آن روزها مع شبهای آن زیرا که
ذکر روزها بر سبیل جمع شامل میشود شبها را که بمقابل آن روز
ها است و جهت آنکه هر وقت چه روز و چه شب قابل اعتکاف
است بخلاف روزه چه بنای آن بر تتابع نیست و نیز لازم میشود
بر او تتابع یعنی لازم میشود که اعتکاف نماید در آن روزها
پی در پی اگرچه شرط آن نکرده باشد زیرا چه بنای اعتکاف
بر تتابع است بخلاف روزه چه شبها قابل آن نیست پس اگر
روزه چند روز را نذر کند کسی واجب میشود بر او روزه آن روزها
و تتابع در آن واجب نمیشود مگر وقتیکه تصریح نماید بتتابع
نذر خود و اگر درصورت مذکوره شخص مذکور نیت اعتکاف روزها تنها نماید
فقط صحیح است زیرا چه او اراده کرده از کلام حقیقت آن روز را

* مسئله ۱۵ * اگر واجب گرداند شخصی بر ذات خود
اعتکاف دو روز را لازم میشود بر او اعتکاف آن دو روز مع
شبهای آن و این ظاهر روایت است و ابو یوسف رح گفته است که شب
اول در آن داخل نمیشود زیرا که تثنیه غیر جمع است و شبی که در
میان آن دو روز است پس آن داخل است تا اتصال و تتابع حاصل شود
چه بنای اعتکاف بران است و وجه ظاهر روایت این است که
در تثنیه معنی جمع متحقق است پس در حکم جمع گردانیده
خواهد شد بجهت احتیاط در امر عبادت والله اعلم

کتاب در بیان حج و آن در لغت بمعنی قصد است و در
شرع عبارت است از قصد مخصوص بسوی مکان خاص
و باید دانست که فرض در حج دو چیز است یکی احرام و دوم وقوف
بعرفات و باقی اعمال از واجبات و سنت آمده است چنانچه
بیان آن خواهد آمد انشاء الله تعالی * مسئله ۱ * حج فرض است
بر انسانیکه آزاد و عاقل و بالغ و صحیح البدن است بشرطیکه قادر
باشد بر زاد و راحله یعنی زاد راه و سواری در حالیکه این هر دو زاید
باشد از مسکن و از چیزیکه ضرور و در کار است انسان را چون
جامه بدن و خادم و اثاث البیت و هم زاید باشد از نفقه عیاله

اوقات آن زمان که مراجعت نماید و باز آید بخانه خود و معهذا
امن طریق نیز شرط است و امن طریق عبارت است از سلامتی ... غالب باشد و اگر میان او و میان مکه راه دریا باشد که آنرا بحر میگویند پس این عذر است مانند خوف راه و نهرها که آنرا بحر گفته نمیشود چون فرات و دجله و جیحون پس آن مانع استطاعت نیست کذا در قاضی خان نقلا از جامع صغیر و باید دانست که فرضیت حج ثابت است بآیه قرآن که خدا تعالی در قرآن مجید فرموده است که برای خدا واجب است بر مردمان حج خانه کعبه * مسئله ۲ * حج فرض نیست بر انسان مگر در تمامی عمر یکمرتبه بجهت آنکه شخصی پرسیده بود از پیغمبر صلعم که آیا حج در هر سال فرض میشود یا در تمامی عمر یکمرتبه فرمود که نه بلکه یکبار فرض است در یا ده از ان نفل است و بجهت آنکه سبب وجوب حج خانه کعبه است و آن متعدد نیست پس وجوب حج نیز متعدد نخواهد شد و بعد از ان باید دانست که نزد ابی یوسف رح اداء حج واجب است بر سبیل فور اعنی در سالیکه شرایط مذکوره یافته شود در حق کسی پس واجب میشود که او فورا دران سال اداء حج نماید و تاخیر ننماید تا بسال دیگر و آنچه از بعضی ...

عمر بیست دلالت میکند برانیکه قول او موافق قول ابی یوسف
رح است ونزد محمد وشافعی رح وجوب آن بر سبیل تراخی است
نه بر سبیل فور زیراچه حج در تمامی عمر یکمرتبه فرض است
پس تمامیی عمر در حق حج بمنزله وقت نماز است در حق نماز
و بر انسان واجب نیست که نماز در اول وقت آن ادا نماید
بلکه واجب است ادای نماز در تمامی وقت آن خواه در
اول خواه در آخر وجه قول شیخین رح این است که ادای حج
مختص است بوقت خاص از ایام سال که عبارت است از
شوال وذی القعده وده روز ذی الحجه وموت در مدت یکسال
نادر نیست پس اگر تاخیر نماید تا سال دیگر احتمال است
که مرگ پیش آید وادای حج متعذر شود بنا بر آن واجب
گردانیده شد ادای حج بر سبیل فور احتیاطا لیکن تعجیل آن
بعد از تحقق شرایط افضل است باتفاق همه بخلاف وقت نماز
چه موت در مثل آن نادر است وباید دانست که وجه اشتراط حریت
این است که پیغمبر صلعم فرموده است که بنده اگر حج نماید
وبعد از ان آزاد کرده شود پس حج فرض بر او لازم می آید ووجه
اشتراط بلوغ یکی این است که پیغمبر صلعم فرموده است که صبی

اگر کرده حج نیابد و بعد از آن بالغ گردد پس حج فرض بروی لازم
می آید دوم این است که حج عبادت است و هیچ عبادت
بر صبی واجب نیست و همچنین عقل شرط است چه تکلیف شرعی
بدون آن صحیح نمیشود و همچنین صحت بدن شرط است زیرا چه
بدون آن عاجز میشود انسان از ادای تکلیف شرعی پس نابینا
اگر یابد کسی را که رفاقت او نماید در سفر و هم زاد و
راحله یابد ویرا حج واجب نمیشود برای نزد ابوحنیفه رح
و نزد صاحبین رح واجب میشود چنانچه بیان آن در کتاب الصلوة
کرده شده است و در حق جا مانده از ابوحنیفه رح مرویست که
در صورت مذکوره بر جا مانده حج واجب است زیرا چه او صاحب
استطاعت است بسبب غیر پس او مانند صاحب استطاعت است
بسبب راحله و از محمد رح مرویست که بر جا مانده مذکور
حج واجب نیست زیرا چه او بذات خود برای ادای آن قادر نیست
بخلاف نابینا چه اگر کسی رهنمائی کند ویرا او بذات خود ادای
حج میتواند پس او مانند گم کننده راه است و باید دانست که
زاد و راحله که شرط وجوب حج است عبارت است از آنکه قادر باشد
بر آن مقدار مال که بآن کرایه بگیرد بعضی از

محمل را ویکه راس شتر بسار بر دارد را وهم قادر باشد بر مقدار
ما یکه نفقه کند آنرا در آمده و رفت و این قدرت شرط است
بجهت آنکه از پیغمبر صلعم کسی پرسید که استطاعت برادای حج
چه چیز است پس پیغمبر صلعم فرمود که زاد و راحله است پس
اگر شخصی قادر باشد بر کرایه گرفتن سواری بشرکت
یا بنطور که سوار شوند بر آن دو کس نوبت بنوبت پس بر شخص
مذکور حج واجب نمیشود زیراچه بآن قدرت قادر نمیشود
بر راحله در تمام سفر و نیز شرط است که زاد و راحله زاید
باشد از مسکن و از چیز یکه ضرور درکار است چون خادم
و اثاث البیت و جامه بدن زیراچه این چیزها مشغول است
بحاجت اصلیه و نیز شرط است که زاید شد از نفقه عیال او
تا آن زمان که باز آید زیراچه نفقه حق و با است
و حق عیال مقدم است بر حق شرع یا امر شرع قال ... تعالی وقد
فصل لکم ما حرم علیکم الا ما اضطررتم الیه اعنی تحقیق بیان نمود
خدا برای شما چیزیکه بر شما حرام است مگر وقتیکه مضطر
شوید بسوی آن حرام کذا ورعنایه و باید دانست که راحله
برای وجوب حج شرط نیست در حق اهل مکه و در حق کسانیکه

بکردن آن سکونت دارند زیراچه آنها را مشقت زیاده لاحق
نمیشود در ادای حج پس رفتن برای حج در حق آنها مانند
رفتن است برای نماز جمعه و باید دانست که امن راه نیز شرط
است زیراچه استطاعت رفتن برای حج بدون آن ثابت نمیشود
و بعد ازان باید دانست که بعضی گفته اند که این شرط وجوب
حج است زیراچه استطاعت بدون امن راه متحقق نمیشود
واین مروبست از ابیحنیفه رح و بعضی گفته اند که شرط ادای
حج است نه شرط وجوب آن زیراچه پیغمبر صلعم تفسیر استطاعت
بزاد و راحله نموده است فقط و باید دانست که ثمره این اختلاف
آنست که اگر شخصی بدون ادای حج بمیرد پیش از
امن راه پس بنا بر قول اول وصیت بحج براو واجب نیست و
بنا برقول دوم وصیت مذکوره براو واجب میشود * مسئله ۳ *
در حق زن برای وجوب حج شرط است که محرم او یا شوهر
او همراه او باشد در سفر حج و جایز نیست زن را که حج کند
بغیر محرم و شوهر وقتیکه میان او و میان مکه مسافت
سه روزه باشد و شافعی رح گفته است که زن را حج کردن
جایز است وقتیکه در قافله باشد و همراه او زنان صالحه

و تنگ باشد چه درین هنگام امن از فتنه حاصل است
بسبب رفقا و دلیل علمای مابکی این است که پیغمبر صلعم فرمود
است ۲ حج نکند زن مگر همراه محرم و دوم این است که بدون
[illegible] فتنه است در حق زن و بسبب همراه شدن زنان
د[illegible] وست فتنه زیاده میشود لهذا حرام است زن را که خلوت
نماید با زن اجنبیه بخلاف آنکه اگر میان زن و میان
مکه مسافت کم از سه روز باشد زیرا چه زن را رفتن اینقدر
مسافت بغیر محرم مباح است * مسئله ۴ * اگر محرم زن
همراه او باشد در سفر حج پس شوهر را نمیرسد که او را منع نماید
از رفتن برای حج و شافعی رح گفته است که ویرا میرسد که منع
نماید آن را زیرا چه بسبب رفتن برای [illegible] همراه محرم مقصود
شوهر فوت میشود و دلیل علمای [illegible] دین [illegible] که حق شوهر ظاهر
نمیشود در حق فرایض و حج از فرایض است [illegible] اگر زن برای
حج نفل رود همراه محرم پس شوهر را میرسد که منع نماید آنرا
و باید دانست که اگر محرم زن فاسق باشد پس فقها گفته اند
که درینصورت بر زن حج کردن فرض نمیشود زیرا چه از همراه
شدن او مقصود حاصل نمیشود * مسئله ۵ * زن را میرسد

مذکور اگر بعد از بلوغ تجدید احرام نماید پیش از وقوف عرفات و نیت حج فرض نماید حج فرض او جایز میشود و بنده مذکور اگر چنین نماید حج فرض او جایز نمیشود و برای آنکه ... نفل بر صبی مذکور لازم نبود چه صبی را اهلیت لزوم نیست و بنده مذکور را احرام حج نفل لازم شده است ... جایز نیست که خارج شود از آن بسبب شروع نمودن ... والله اعلم

فصل در بیان مواقیت مواقیت جمع میقات است و آن عبارت است از مکانیکه جایز نیست انسان را که تجاوز نماید از آن و پیش رود بغیر احرام و آن پنج است یکی برای اهل مدینه منوره و آن موضعی است که نام آن ذوالحلیفه است دوم برای اهل عراق که نام آن ذات عرق است و سیوم برای اهل شام که نام آن جحفه است بضم جیم و سکون حا و چهارم برای اهل نجد که نام آن قرن است و پنجم برای اهل یمن که نام آن یلملم است همچنین بیان نموده است پیغمبر صلعم این مواقیت را برای اهل آن و باید دانست که فایده آن این است که تاخیر احرام از مواقیت مذکور جایز نیست اما تقدیم احرام

از مواقیت مذکوره پس آن جایز است بالاتفاق * مسئله ۱ *
آفاقی هرگاه برسد بیکی از مواقیت مذکوره بقصد دخول مکه
پس واجب است بر او که احرام نماید خواه مقصود او حج یا عمره
باشد یا نباشد و این نزد علمای ماست و بیان آنست که آفاقی
آن را گویند که مسکن او خارج مواقیت باشد چون
اهل کوفه و بصره و وجه مسئله یکی این است که پیغمبر صلعم
فرموده است که تجاوز نکند کسی از میقات مگر درحالیکه
محرم باشد و دوم این است که وجوب احرام برای تعظیم مکه
معظمه است پس دران تاجر و عمره کننده و غیره برابر است
* مسئله ۲ * کسانیکه داخل میقات اند جایز است آنها را
که در مکه درآیند بغیر احرام چه آنها را بآن حاجت است زیراچه
آنها بارها در مکه میروند و گر واجب گردانیده شود احرام برای
هر بار حرج بین است پس آنها مانند اهل مکه اند پس چنانچه
اهل مکه را بعد از برآمدن از مکه درآمدن دران بغیر احرام
جایز است همچنین جایز است مر کسانیرا که داخل میقات
اند بخلاف آنکه اگر آنها قصد حج نمایند چه درین صورت
آنها را درآمدن در مکه بدون احرام جایز نیست زیراچه قصد

حج احیانا میشود پس در واجب گردانیدن احرام برای حج
حرج لازم می آید * مسئله ۳ * اگر کسی مقدم از مواقیت
مذکوره احرام حج نماید جایز است بجهت آنکه خدای تعالی
فرموده است در قرآن مجید که تمام حج و عمره نمایید و اتمام آن
عبارت است از آنکه احرام آن کند انسان از خانه خود و چنین
گفته اند علی و ابن مسعود رض * مسئله ۴ * افضل این
است که انسان مقدم از میقات احرام حج نماید بجهت آنکه
اتمام حج بآن تفسیر نموده شده است چنانچه مذکور شد از
علی و ابن مسعود رض و بجهت آنکه مشقت درا زیاده است
و هم تعظیم خانه خدا در آن زیاده است و از ابو حنیفه رح
مرویست که نزد هم احرام از میقات افضل نیست مر انسان
را مکروه است که از قادر باشد بر آنکه در محظورات حج نیفتد
و مراد از محظورات حج آن چیزها است که ارتکاب
آن محرم را منع است چون قتل صید مثلاً * مسئله ۵ *
کسیکه داخل مواقیت مذکوره است پس میقات او
وطن حل است که واقع شده است میان مواقیت و میان حرم
لهذا چه جایز است و برا که از خانه خود احرام نماید و از میقات هم

تا حرم مکان واحد است * مسئله ۲ * کسیکه در مکه است
پس میقات او برای حج زمین حرم است و برای عمره زمین حل بجهت
آنکه پیغمبر صلعم امر کرده است مر اصحاب خود را ... با ینکه
احرام حج نمایند از جوف مکه و امر کرد برادر
زن را با ینکه عایشه زن را به تنعیم برد تا او از آنجا احرام
نماید ... ادا کند و تنعیم موضعی است در زمین حل و بجهت آنکه
ادای حج در عرفات است و عرفات در زمین حل واقع است پس احرام
آن از حرم کرده خواهد شد تا نوعی از سفر متحقق شود و عمره در حرم
ادا نموده میشود پس احرام آن از زمین حل خواهد شد تا نوعی
از سفر متحقق شود ولیکن احرام نمودن برای عمره در موضع
تنعیم افضل است بجهت آنکه پیغمبر صلعم عایشه زن را بآن امر
کرده است والله اعلم

باب در بیان احرام * مسئله ۱ *

هرگاه خواهد انسان که احرام نماید باید که غسل یا وضو کند
و غسل افضل است بجهت آنکه مروی است که پیغمبر صلعم غسل
کرده است برای احرام ولیکن هرگاه این غسل برای نظافت است
حتی که حایض را نیز در حالت حیض بآن امر کرده است اگرچه

بایں غسل غسل فرض ادا نمیشود پس وضو نیز قایم مقام آن نمیشود
چنانچه در حج مذکور ولیکن غسل افضل است چه بسبب آن نظافت
و وجه احسن حاصل میشود و پیغمبر صلعم آنرا اختیار نموده است
و بعد از [illegible] باید که بپوشد دو جامه را نو باشد یا مستعمل
ولیکن باید که شسته باشد آن دو جامه یکی ردا و ازار است
بجهت آنکه پیغمبر صلعم در وقت احرام ردا و ازار پوشیده است
و بجهت آنکه پوشیدن جامه دوخته منع است در حق محرم
و ستر عورت و دفع گرمی و سردی ضرور است و این حاصل است
از پوشیدن ردا و ازار و باید دانست که اگر هر دو جامه نو باشد
افضل است چه در جامه نو طهارت بی شبهه است و بعد از آن باید
که پیش از احرام استعمال خوشبو نماید اگر میسر باشد و همین
مشهور است و از محمد رح مرویست که استعمال خوشبو ویرا
مکروه است و چنینکه استعمال نماید خوشبو را که بعد از احرام
عین آن باقی ماند و همین قول امام مالک و شافعی رح است
زیراچه در صورت مذکوره لازم می آید که او انتفاع گرفته
خوشبو بعد از احرام و وجه مشهور این است که مرویست که گفت
عایشه رض که مالش خوشبو میکردم بر بدن رسول خدا صلعم برای

احرام مثل احرام و اثر آن. بعد از احرام بر بدنش باقی ماند آن
جائز میباشد وجزا نیست که استعمال خوشبو بعد از احرام
ممنوع است و اما آنچه بر بدن او باقیست بعد از احرام از
خوشبوئی که استعمال آن نموده است پیش از احرام
است بجهت اتصال آن ببدن ... بخلاف پارچه دوخته چه آن
جدا است و تابع او نیست پس اگر پوشید محرم پیش از
احرام جامه دوخته را و باقی ماند در بدن او بعد از احرام باید کشید
حتی که اگر چنین نماید محرم بر او جزای آن لازم می آید چه آن
چنان شمرده میشود که بعد از احرام پوشیده است آن
را اگذارد عمل، بعد از آن باید که دو رکعت نماز گذارد
بجهت آنکه مرویست که پیغمبر صلعم در ذو الحلیفه دوگانه
نماز گذارد در وقت احرام و بعد از ادای دوگانه احرام کند
و این دعا بخواند اللهم انی ارید الحج فیسره لی وتقبله منی
یعنی بار خدایا من اراده حج کردم پس آسان کن آنرا برای من و قبول
فرما آنرا از من زیرا که ادای حج در زمانهای مختلفه و مکانهای
متباین میشود و خالی از مشقت نمی باشد لهذا پس از طلب
آسانی آن بخواهد و در اینجا ذکر نکرده این دعا ... زیرا چه

وقت آن نماز اندک است واز روی عادت ادای آن در وقت
مختصر آسان است و بعد از آن در عقب نماز تلبیه بگوید
بخصوص وقتیکه بعد از تمام تلبیه که سنت عقب نماز واگر بعد
از سوار شدن بر راحله خود تلبیه بگوید جایز است ولیکن تلبیه
گفتن عقب نماز افضل است واین موافق عمل پیغمبر صلعم است
و باید دانست که اگر حاجی افراد است فقط اراده حج دارم باید که
بعد تلبیه خود نیت حج کند زیرا که حج عبادت است و در عبادات
نیت شرط است و تلبیه عبارت است از اینکه بگوید لبیک اللهم لبیک
لبیک لا شریک لک لبیک ان الحمد والنعمة لک والملک لا شریک
لک و باید دانست که در ان الحمد ان بکسر همزه است نه بفتح
آن تا جمله مستانفه شود زیرا که مدخول ان بفتح همزه
صفت جمله ماقبل آن میشود و باید دانست که ذکر تلبیه اجابت
دعای خلیل صلعم است بنا بر قصه مشهور و نباید که هیچ یکی
ازین کلمات را ترک نماید در تلبیه زیرا که این منقول است
باتفاق جمیع را و بدان پس از ان کم نباید کرد واگر چیزی
بران زیاده بگوید جایز است و نزد شافعی رح زیادتی دران
جایز نیست بنا بر یک روایت او و میگوید که تلبیه مانند اذان

و تشهد ذکر منظوم است و دلیل علمای ما یکی این است که بعضی
از اصحاب جلیل الشان چون عبد الله ابن مسعود و ابن عمر و ابو
هریره رض زیاده نموده اند بر مقدار منقول از رسول خدا صلعم
و دوم اینکه مقصود از تلبیه ثنای خدا یتعالی و اظهار عبودیت
است پس زیاده نمودن در ان منع نیست و شرط است که تلبیه همراه
به نیت حج پس او محرم شد * مسئله ۲ * بر تقدیر نمودن
تلبیه در شروع احرام منعقد نمیشود زیرا چه احرام عقد برای
حج است پس ذکر آن ضرور است چنانچه شروع در تحریمه نماز
منعقد نمیشود بغیر ذکر تکبیر و تحریمه * مسئله ۳ * شروع در
احرام حج صحیح میشود بذکر دیگر سوای تلبیه بشرطیکه آن ذکر چنان
باشد که بآن تعظیم قصد نموده میشود خواه فارسی باشد آن ذکر یا
عربی و همین مشهور است از علمای ما و باید دانست که نزد ابی
یوسف رح تکبیر تحریمه جز بلفظ تکبیر جایز نیست و همچنین نزد
محمد رح جز بلفظ عربی جایز نیست و در بنجا ابو یوسف و محمد
رح هردو جایز داشته اند احرام حج را بغیر تلبیه بهر ذکر خواه عربی
باشد خواه فارسی پس فرق میان حج و نماز نزد ایشان این است
که در باب حج وسعت است به نسبت باب نماز زیرا که

یاران او محرم بودند پس پیغمبر صلعم پرسید از یاران او آیا اشاره
کرده اید آیا دلالت کرده اید شما آیا اعانت کرده اید شما
پس گفتند آنها که نی پس فرمود پیغمبر صلعم که اگر چنین است بخورید
آن صید را و بپرسد آنکه اشاره و دلالت سوی صید از آنها امر
است از صید چه صید بوحشت و دوری خود از چشمها از امن می
باشد * مسئله ۶ * پوشیدن چیزهای دوخته و پوشیدن دستار
و موزه مر محرم را روا نیست ولیکن اگر نیابد نعلین را پس در این
هنگام موزه را از زیر کعب بریده بجای نعلین پوشد و مراد از
کعب در اینجا مفصلی است که در وسط قدم است و در آنجا شراک
نعل بسته میشود و شتالنگ مراد نیست و این بنا بر روایت هشام
است از محمد رح و دلیل مسئله این است که پیغمبر صلعم محرم را
از پوشیدن این چیزها منع کرده است و فرموده است که اگر
محرم نیابد نعلین را پس باید که ببرد دو موزه را از زیر کعب
و بپوشد آن را بجای نعلین * مسئله ۷ * محرم را روا نیست
که سر و روی خود را بپوشد و شافعی رح گفته است که پوشیدن روی
جایز است در حق مرد زیرا که پیغمبر صلعم فرموده است که احرام
مرد در سر او است و احرام زن در روی او است و دلیل علمای

ما بعدی این است که محرمی وفات کرد نزد رسول خدا
صلعم پس فرمود پیغمبر صلعم در حق او که مپوشید
سر او را زیرا که او در روز قیامت لبیک گویان
خواهد برخاست از گور خود [illegible] این است که زن در حالت
احرام روی خود را نپوشد بلکه واجب است روی خود را
با وجودیکه در واداشتن روی زن خوف فتنه است پس مرد را
بطریق اولی روی وا داشتن جایز خواهد بود و حدیثیکه آورده است
آنرا شافعی رح پس مراد از آن بیان فرق است میان مرد و زن نه
در پوشیدن سر یعنی زن را جایز است پوشیدن سر و مرد را جایز
نیست * مسئله ۸ * محرم را [illegible] زیرا که
پیغمبر صلعم فرموده است که حج کننده را باید که ژولیده و پریشان
موی باشد و هم در بدن او چرک باشد و همچنین نباید زیرا که
در بدن یا در موی استعمال روغن کنند و غیره نباید باجهت
حدیث مذکور و همچنین باید که حلق نکنند موی سر را و نه
موی بدن را زیرا که خدا تعالی در قرآن مجید فرموده است که
حلق نکنید سرهای خود را تا آخر آیت و همچنین باید که قصر
نکنند ریش خود را باجهت آنکه قصر در معنی حلق است باجهت آنکه

...شتر زرد رنگی زائل میشود وبعضی از چرک نیز زائل میشود
* مسئله * نباید که محرم بپوشد جامه را که رنگ کرده باشند برنگ
ورس یا زعفران یا بگل معصفر زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است که نباید
محرم را که بپوشد جامه رنگین را برنگ زعفران یا ورس مگر
آنکه شسته باشد بانحوی که بوی زعفران زائل گشته باشد
پس درین هنگام پوشیدن آن جائز است زیرا چه ... آن
منع است بسبب بوی نه بسبب رنگ وشافعی رح گفته است که پوشیدن جامه
که رنگین باشد بگل معصفر مضایقه نیست زیرا چه این رنگ خوشبو نیست
و علمای ما میگویند که این رنگ بوی خوش میدارد * مسئله * ...
محرم اگر غسل نماید و در حمام در آید پس در آن مضایقه نیست
زیرا چه عمر رض غسل کرده است در حالیکه محرم بوده و همچنین
مضایقه نیست اگر محرم در سایه خانه یا در سایه محمل
آرام گیرد و امام مالک رح گفته است که در سایه خیمه و خرگاه
و مانند آن گرفتن آرام مکروه است در حق محرم بجهت آنکه
این مانند پوشیدن سر است و دلیل علمای ما بجهت این است که
عثمان رض در خرگاه مستور میرفت برای وی در اثنای احرام خیمه
میزدند پس آن را حرام ودوم این است که خیمه بدن نمیپوشد

پس آن مانند خانه است * مسئله ۱۱ * اگر محرم داخل شود زیر
سراپرده های کعبه پس در آن مضایقه نیست اگر آن پرده بسر و روی
او چسپیده نشود زیراچه او در این صورت محض در سایه آن آرام
گرفته است و این حق او مضایقه نیست * مسئله ۱۲ * اگر
محرم در کمر خود همیان زر به بندد پس در آن مضایقه نیست
و امام مالک رح گفته است که این مکروه است اگر در آن همیان
نفقه دیگر باشد زیراچه در این صورت ضرورت نیست در اینکه
نفقه دیگر را بردارد و دلیل علمای ما این است که بستن همیان
در کمر در معنی پوشیدن جامه دوخته نیست و هرگاه چنین
شد پس بودن نفقه غیر در آن و نبودن آن هموار است * مسئله ۱۳ *
محرم را نباید که بشوید موی سر و ریش خود را بخطمی بجهت
آنکه این نوعی از خوشبوی است و بجهت آنکه خطمی میکشد
شپش را که در موی سر می باشد * مسئله ۱۴ * محرم را باید که
تلبیه بسیار بگوید در پس نماز و در هر وقت که بر زمین بلند
بالا رود یا فرود آید در زمین پست یا ملاقات کند با شتر
سواران و در وقت صبح تلبیه اکثر بگوید زیراچه اصحاب
پیغمبر صلعم رض در این اوقات و احوال تلبیه میگفتند و باید دانست

که تلبیه در احرام مانند تکبیر است در نماز پس باید که
تلبیه بگوید در وقت انتقال نمودن از حالی بحالی و باید که
تلبیه باواز بلند بگوید زیرا که پیغمبر صلعم فرموده است که
افضل حج عج و ثج است و عج عبارت است از گفتن تلبیه باواز
بلند و ثج عبارت است از ریختن خون قربانیها * مسئله ۲۰ *
هرگاه خواهد محرم که داخل شود در مکه باید که ابتدا
کند از مسجد حرام بجهت آنکه مرویست که رسول خدا
صلعم هرگاه میخواست که در مکه داخل شود اول در مسجد
حرام داخل میشد و بجهت آنکه مقصود زیارت خانه کعبه
است و آن در مسجد حرام واقع است باید دانست که در روز
و شب هر وقتیکه خواهد محرم در مکه داخل شود زیرا که برای داخل شدن
شهری اختصاصی روز یا شب نیست * مسئله ۲۱ * محرم
هرگاه ببیند خانه کعبه را تکبیر و تهلیل بگوید و این تکبیر
و تهلیل وقتیکه میبیند خانه کعبه را میگفت بسم الله و الله اکبر
و مستحب و هم مسنون معین نیست دعا را در وقت دیدن
خانه کعبه زیرا که اگر دعائی مقرر و معین شود پس
دعا حضور وقت قلبی نمیشد و لیکن اگر بخواند دعائی را

که منقول است احسن است و بعضی از ان بساید دانست که ابتدا
کنند بحجر اسود یا ینظور که متوجه شود بسوی آن و تکبیر و
تهلیل بگوید بجهت آنکه مروی است که پیغمبر صلعم چنان کرد
است و در تکبیر و تهلیل دستها بر دارد چنانچه در تکبیر
تحریمهٔ نماز بر میدارد زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است که
دستها بر داشته نمی شود مگر در هفت موضع و یکی از این
موضع است و نیز باید که استلام حجر اسود نماید اعنی بوسه
دهد حجر اسود را اگر میسر شود بی آنکه ایذا رسد کسی را
بجهت آنکه مرویست که پیغمبر صلعم بوسه داد حجر اسود را
یا ینظور که هر دو لب مبارک را نهاد بر حجر اسود و فرمود عمر را
که تو مرد قوی هستی بس مزاحمت و مصادمت مکن تا ضعیف را
ایذا نرسد ولیکن اگر فرصت یابی بی آنکه ایذا رسد کسی را
پس بوسه بده بر حجر اسود و گر نه متوجه شو بسوی آن و
تکبیر و تهلیل بگو و بجهت آنکه بوسه دادن بر حجر اسود
سنت است و احتراز نمودن از ایذای مسلمان واجب است و اگر
ممکن باشد و برای مس نماید حجر اسود را بچیزی که در دست
وی است چون شاخ خرما و غیره که در دست وی باشد و بوسه

ازان بوسه آنرا پس باید همچنین کند زیرا که مرویست
که پیغمبر صلعم طواف خانه کعبه کرد در حالیکه سوار بود
بر شتر خود و بوسه داد بر حجر اسود و رکن یمانی یا بعصا و
که مس کرد آن را بعصا و بعصا در دست او بود مانند چوگان
که آن را محجن میگویند و بوسه داد بر محجن مذکور و
اگر اینهم نتواند باید که متوجه شود بسوی حجر اسود و تکبیر
و تهلیل و حمد و درود بر پیغمبر صلعم بخواند و بعد ازان طواف
شروع کند از جانب راست خود که متصل دروازه خانه کعبه
است و باید که پیش از شروع نمودن در طواف چادر خود را
باینطور بپوشد که جانب چپ آنرا بر منکب چپ خود اندازد
و جانب راست آن را از زیر بغل راست برآورده بر منکب چپ
بنهد از دو این نوع چادر پوشیدن را اضطباع میگویند و بعد
ازان هفت شوط طواف نماید در گرد خانه کعبه زیرا که
مرویست که پیغمبر صلعم بعد از استلام حجر اسود بطور مذکور چادر
پوشید و از جانب راست خود بطواف شروع کرد و هفت شوط طواف
نمود و باید دانست که رفتن از حجر اسود برای طواف تا آمدن باز
بحجر اسود رسیدن این را یک شوط میگویند و باید که طواف

نباید از ورای حطیم و حطیم نام موضعی است که در ان ناودان
است و آن جزوی از خانهٔ کعبه است بجهت قول پیغمبر صلعم
در حدیث عایشه رض که حطیم از خانهٔ کعبه است لهذا طواف
نموده میشود از ورای حطیم و اگر طواف کند کسی از میان
حطیم و میان خانه کعبه جایز نمیشود و باید دانست که هرچند
که حطیم جزوی از خانه کعبه است ولیکن اگر کسی در نماز خود
متوجه باشد بسوی حطیم فقط نماز او جایز نمیشود زیراچه فرضیت
استقبال قبله در نماز از نص قرآن ثابت است پس بسبب متوجه
شدن بسوی حطیم این فرض ادا نمیشود احتیاطا زیراچه از
حدیث آحاد ثابت است که حطیم از خانه کعبه است و احتیاط
در طواف همین است که از ورای آن طواف نمایند و باید
دانست که از جمله هفت شوط از طواف در سه شوط اول رمل
نماید و آن عبارت است ازینکه در اثنای رفتار بجنبانند هردو
بازوی خود را چنانچه مبارز بدلیری و تیزتر میرود میان دو صف
جنگ وحاصل آنکه در سه شوط اول رمل نماید مع اضطباع
و باید دانست که سبب آن این است که در عهد پیغمبر صلعم
کافران گفته بودند که حمای مدینه و هوای گرم آن اصحاب

پیغمبر صلعم را ضعیف و لاغر کرده انید است لهذا پیغمبر صلعم
با اصحاب خود حکم فرموده بود که در طواف خانه کعبه رمل
نمایند تا جلادت و دلیری آنها بر کافران ظاهر شود و کافران
آنها را ضعیف نه پندارند بعد از زوال سبب مذکور نیز
حکم رمل باقیمانده تا این زمان و در چهار شوط باقی رمل نکنند
زیرا این منقول است جمیع راویان مناسک حج پیغمبر صلعم و باید
دانست که از حجر اسود تا بحجر اسود رمل بباید کرد و همین
منقول از رمل پیغمبر صلعم است پس اگر بسبب ازدحام مردم
رمل کردن نتواند باید که استاده ماند و هر وقت که فرصت و
راه یابد رمل نماید زیرا چه چیزی بدل آن نیست پس باید که
استاده ماند حتی که بجا آرد آن را بر وجه مسنون بخلاف
استلام حجر چه متوجه شدن بسوی آن بدل استلام است و باید
که هر بار که بگذرد بر حجر اسود در طواف خود استلام
حجر نماید اگر تواند زیرا چه هر شوط از طواف بمنزله
یک رکعت نماز است پس چنانچه در شروع هر رکعت نماز
تکبیر است همچنین در شروع هر شوط از طواف استلام حجر
است پس اگر نتواند که استلام آن نماید بسبب

از زحام مردم باید که بسوی حجر اسود متوجه شده تکبیر
وتهلیل بگوید چنانچه مذکور شد ونیز باید که استلام رکن یمانی
نماید واین حسن است در ظاهر روایت، از محمد رح مرویست که
این سنت است وسوای حجر اسود ورکن یمانی چیزی دیگر را استلام
نکند زیرا چه پیغمبر صلعم همین دو رکن را استلام می نمود
وغیر آن را استلام نمیکرد وباید که ختم کند طواف را
باستلام حجر اسود وبعد از آن بیاید نزد مقام ابراهیم عم پس
در آنجا دو رکعت نماز گذارد یا درهر جا که میسر شود از مسجد
حرام واین دو رکعت واجب است نزد علمای ما وشافعی رح میگوید
که سنت است زیرا چه دلیل وجوب آن یافته نشد ودلیل
علمای ما این است که پیغمبر صلعم بصیغه امر فرموده است که طواف
کننده را باید که بعد از طواف نمودن هفت شوط دو رکعت نماز
گذارد نماید وصیغه امر برای وجوب است وباید که بعد از گذاردن
دو رکعت مذکور عود کند بسوی حجر اسود وبوسه آن را
زیرا چه مرویست که پیغمبر صلعم چنین کرده است وکلیه این است
که هر طوافیکه بعد آن سعی بود پس از آن طواف عود بسوی
حجر اسود میباید زیرا چه هرگاه شروع طواف باستلام حجر

بجي شد پس همچنان شروع سعي نيز باستلام خواهد بود بعد از طواف
طوافيکه بعد آن سعي نبود و بايد دانست که اين طواف ديگر
هست که ورود اين را طواف قدوم ميگويند و نيز طواف التحية
ميگويند و اين طواف سنت است نزد علماي ما و واجب نيست
و نزد امام مالک رح واجب است زيرا چه پيغمبر عم بصحت آن فرموده
است که هرکه بيايد مر خانه کعبه را پس بايد که طواف التحية
نمايد و دليل علماي ما اين است که خداي تعالى در قرآن مجيد
امر کرده است بطواف خانه کعبه و طواف زيارت از ان مراد است
باجماع پس طواف زيارت فرض است و مقتضاي امر مطلق تکرار
نيست تا طواف ديگر سواي طواف زيارت فرض شود و حديثيکه
دليل آورده است آنرا امام مالک رح بر وجوب طواف قدوم
دلالت ميکند برينکه طواف قدوم مستحب است زيرا چه در
حديث مذکور پيغمبر صلعم آن را طواف التحية نام نهاده است و
بايد دانست که در حق اهل مکه طواف قدوم سنت و واجب
نيست زيرا چه طواف قدوم در حق کسي سنت است که قدوم
نمايد يعني از جاي ديگر بيايد براي حج و قدوم در حق آنها
متحقق نيست چه آنها در مکه سکونت دارند * مسئله ۱۷ *

بعد از طواف قدوم بسوی جبل صفا رود و بالای آن رود
و بعد از آن متوجه شود بسوی خانهٔ کعبه و تکبیر و تهلیل و درود
بر پیغمبر صلعم بگوید و دستها بر دارد و از خدای تعالی
حاجات خود را بخواهد بجهت آنکه پیغمبر صلعم چنین کرده است
و بجهت آنکه ثنا و درود مقدم از دعا گفته میشود تا بسبب آن
دعا مقبول شود چنانچه باینجهت ثنا و درود مقدم از دعا خوانده
میشود در دعاها که خوانده میشود در جاهای دیگر و دستها
برداشتن برای دعا سنت دعا است و باید دانست که بالای
جبل صفا آنقدر رود که خانه کعبه در نظر آید زیرا چه مقصود
از رفتن ببالای آن متوجه شدن است بسوی خانه کعبه
* مسئله ۱۸ * مستحب مختار است در اینکه از هر دروازه
مسجد حرام که خواهد بیرون رود بسوی صفا و پیغمبر صلعم از
دروازه بنی مخزوم بیرون رفته بود بسوی صفا بسبب آنکه
دروازه مذکوره قریب تر است بسوی صفا به نسبت دروازه های
دیگر بسبب آنکه رفتن از دروازهٔ مذکوره سنت است و باید دانست
که بالای صفا بعد از تکبیر و تهلیل و دعا در انجا فرود آید
و مشی نماید بسوی مروه با آهستگی و آرام تا آنکه

برسد بمیلینیکه آنرا بطن وادی میگویند واینجا دویدن شروع
کند وپویه رود آنقدر مسافتی که میان میلین اخضرین واقع
شده است وبعد ازان بآهستگی وآرام مشی نماید تا آنکه
بمروه رسد پس صعود نماید بالای مروه وعملها که بر بالای
صفا کرده بود اینجا هم نماید وباز از سر وا بشود بصفا رود
وهمچنین هفت شوط نماید زیرا چه مرویست که پیغمبر صلعم چنین
کرده است وباید که ابتدا نماید از صفا وتا بمروه رود واین را یک
شوط میگویند ودر هر شوط ازین هفت شوط در بطن وادی بدود
بجهت آنکه مرویست که پیغمبر صلعم چنین کرده است وباید دانست
که ابتدا کرده نمیشود از صفا مگر بجهت آنکه پیغمبر صلعم
فرموده است که ابتدا کنید بچیزیکه بذکر آن ابتدا نموده است
خدا یتعالی در قرآن مجید ودر قرآن مجید ابتدا بذکر
صفا است وباید دانست که دویدن میان صفا ومروه واجب است
ورکن حج نیست واین را سعی میان صفا ومروه میگویند وشافعی
رح گفتست که آن رکن است بجهت آنکه پیغمبر صلعم فرموده است
که خدا یتعالی مکتوب کرده است یعنی واجب گردانیده است
برشما سعی نمودن میان صفا ومروه پس سعی نمائید ودلیل علمای ما

اين است كه خداي تعالى در قرآن مجيد فرموده است كه گناه نيست
بر كسيكه طواف كند ميان صفا و مروه و اين دلالت ميكند براينكه
سعي ميان صفا و مروه مباح است چه مثل اين عبارت استعمال
نموده ميشود در امر مباح پس نفي ركنيت و وجوب آن ازين ثابت
ميشود وليكن علماي ما قايل بوجوب آن شده اند بنا بر حديث
مذكور چه آن دليل است ظني و از ان وجوب ثابت ميشود نه ركنيت
و معني مكتوب كه در حديث مذكور است مكتوب
استحبابي است چنانكه در قول او تعالى است كه مكتوب
كرده شده برشما وقتيكه پيش آيد يكي از شما را موت تا آخر
آيه و بعد از سعي ميان صفا و مروه اقامت نمايد در مكه
بحالت احرام زيراچه او احرام حج نموده است پس پيش از تمام
كردن افعال حج از احرام آن بيرون نخواهد شد و درين ايام كه در مكه
اقامت مينمايد هر وقتيكه خواهد طواف خانه كعبه نمايد زيراچه
طواف خانه كعبه مانند نماز است چه پيغمبر صلعم فرموده است
كه طواف خانه كعبه بمنزله نماز است و نماز از كارنيك و مشروع است
پس همچنين طواف خانه كعبه وليكن در عقب اين طوافها سعي
نبايد كرد ميان صفا و مروه زيراچه سعي نمودن ميان صفا و مروه واجب

نیست * فکر یکبار و بطریق نقل اسباب صفا و مروه سعی نمودن مشروع
نیست و باید دانست که در بین طوافها بعد از هر هفت شوط دوگانه
نماز گذاردن واین دوگانه را دوگانهٔ طواف میگویند و آن
واجب است بنا بر آنچه سابق مذکور شده است * مسئله ۱۹ *
باید که امام بتاریخ هفتم ذی الحجه خطبه بخوانند و در آن
بیان و تعلیم نماید مناسک حج را چون رفتن بسوی منا و نماز
گذاردن بعرفات و واقف شدن در عرفات اعنی استادن در آنجا وافاضه
بسوی مزدلفه یعنی رفتن بسوی آن و باید دانست که در حج
سه خطبه است یکی اینکه مذکور شد و خطبه دوم در عرفات است
در روز عرفه و خطبه سیوم در منا است بتاریخ یازدهم ذی الحجه
پس میان هر دو خطبه یک روز فاصل میشود و زفر رح میگوید
که از تاریخ هشتم تا بتاریخ دهم سه روز پی در پی خطبه بخوانند
زیرا چه این روزها ایام موسم حج است و حج کنندگان
در آن مجتمع اند و علمای ما میگویند که مقصود از خطبه تعلیم
مردمان است و بتاریخ هشتم مردمان آب میخورانند شتران
خود را لهذا این یوم را یوم الترویه مینامند و تاریخ دهم روز عید است
که در آن بتیاری عید و بذبح قربانی مشغول میشوند مردمان پس

در این دو روز مردمان را فراغتی نیست پس آنچه مذکور شد
که سه خطبه بخوانند در سه روز بلا ریب‌های مذکوره نافع‌تر است
و هر دلالتی بیشتر است و باید دانست که بتاریخ هشتم بعد از گذاردن
نماز فجر در مکه باید که مردمان بمنا روند و در آنجا اقامت
نمایند تا آن زمان که نماز فجر روز عرفه در آنجا گذارند
زیرا چه مروی است که پیغمبر صلعم بتاریخ هشتم نماز فجر در مکه
گذارد و چون آفتاب طلوع کرد رفت بسوی منا و در منا
پنج نماز گذارد ظهر و عصر و مغرب و عشا و فجر و بعد از آن
رفت بسوی عرفات و باید دانست که اکثر مردم شب عرفه در
مکه بمانند و نماز فجر در روز عرفه در مکه گذارند و بعد
از آن بسوی عرفات روند پس یقین است که از راه منا بگذرند
پس این جایز است زیرا چه در این روز ادای هیچ از مناسک حج
بمنا تعلق ندارد ولیکن اقتدا برسول خدا صلعم ترک میشود
لهذا کسیکه چنین عمل نماید گنهگار میشود و باید که
هر روز عرفه بعد از نماز فجر از منا بسوی عرفات روند بجهت
حدیثیکه مذکور شد ولیکن باید دانست که این بیان
اولویت است و اکثر پیش از نماز از منا بسوی عرفات روند جایز

است زیرا چه چیزی از مناسک حج بمنا تعلق ندارد و محمد رح
در مبسوط گفته است که امام را باید که مع مردمان در عرفات
فرود آید و تنها در جای علیحده نازل نشود چه این تکبر است
و مناسب حالت تضرع نیست و حالت نزول در عرفات حالت تضرع
است و نیز امید اجابت دعا در جماعت قوی تر است و بعضی گفته
که مراد محمد رح این است که در عین راه فرود نماید تا راه
بر گذرندگان تنگ نشود و هرگاه وقت استوا زایل شود
و وقت ظهر رسد باید که امام با مردمان نماز ظهر و عصر هر دو را
ادا نماید و لیکن اولا خطبه بخواند و دران خطبه تعلیم کند
مردمان را طریقه وقوف بعرفات و بمزدلفه و رمی جمرها
و نحر و قربانی و حلق سر و طواف زیارت و باید که دو خطبه
بخواند و میان دو خطبه جلسه نماید چنانچه در خطبه جمعه
میان دو خطبه جلسه می نماید و دلیل این همه این است که پیغمبر
صلعم چنین کرده است و امام مالک رح گفته است که امام اولا
نماز ادا نماید و بعد از ان خطبه بخواند زیرا چه این خطبه
برای وعظ و نصیحت است پس آن مانند خطبه عید است و دلیل علمای ما
پیشی عمل پیغمبر صلعم است چنانچه مذکور شد و دوم این است

که خطبه برای تعلیم مناسک حج است وجمع نمودن میان نماز
ظهر وعصر در وقت ظهر از مناسک حج است پس باید که خطبه
پیش از نماز بخواند تا دران این حکم بیان نموده شود ومردمان
بدانند وباید دانست که در ظاهر روایت چنین آمده است که
هرگاه امام بالای منبر رود ونشیند باید که موذن اذان
بگوید چنانچه در روز جمعه میگویند واز ابی یوسف رح
مرویست که موذن اذان بگوید پیش از آنکه امام بالای منبر
رود ونیز از ابی یوسف رح مرویست که اذان بگوید بعد از
خطبه وصحیح همان ظاهر روایت است زیرا چه پیغمبر صلعم هرگاه
استاده بر ناقهٔ خود اذان گفت موذن در پیش آن حضرت
وباید دانست که هرگاه امام از خطبه فارغ شود باید
که موذن اقامت بگوید چه این وقت شروع کردن
نماز است مانند جمعه وباید دانست که نماز ظهر وعصر را
جمع نماید در وقت ظهر واذان یک بگوید واقامت دو باینطور که
اول اذان بگوید وبعد از آن اقامت بگوید برای نماز ظهر وبعد از
ادای نماز ظهر باز اقامت بگوید برای نماز عصر زیرا چه بنقل
مشهور چنین آمده است وباید دانست که میان این هردو نماز

هیچ نماز نفل نباید کرد حتی اگر نماز نفل کند مکروه است
و بنا بر ظاهر روایت درین صورت باز اذان گفتن برای نماز عصر
درکار است زیرا چه بسبب مشغول شدن بنماز نفل میان اذان
اول و میان نماز عصر فصل واقع میشود و نماز عصر متصل نمی ماند
باذان مذکور پس باید که برای آن اذان دیگر گفته شود
* مسئله ۲۰ * اگر نماز ظهر و عصر در عرفات امام بگذارد و خطبه
نخواند جایز است زیرا چه این خطبه فرض نیست * مسئله ۲۱ *
اگر کسی در عرفات نماز ظهر را تنها گذارده باشد در مکان خود
پس باید که او نماز عصر در وقت عصر ادا نماید نزد ابی حنیفه رح
و صاحبین رح گفته اند که منفرد نیز جمع می نماید نماز عصر را
با نماز ظهر زیرا چه جواز جمع میان دو نماز در عرفات بنا بر آن
است که درین روز حاجت است بسا بیکه وقوف بعرفات
تا وقت دراز نماید و منفرد نیز محتاج است بآن و دلیل
ابی حنیفه رح این است که گذاردن نماز بر وقت نماز فرض است
از روی نص پس ترک آن جایز نیست مگر در صورتیکه در شرع
ترک آن آمده است و آن در صورتیست که جمع نماید هر دو نماز
را با جماعت در پس امام و تقدیم نماز عصر بر وقت آن و جمع

نمودن آن یا نماز ظهر برای محافظت جماعت است زیرا چه
بعد از متفرق شدن مردمان در موقف عرفات باز مجتمع شدن
آنها برای جماعت نماز عصر دشوار است بر آنها ظاهرا آن است
که وقوف بعرفات نموده شود تا وقت دراز چنانچه صاحبین
رح گفته اند زیرا چه منافات نیست میان نماز گذاردن بوقت
و میان وقوف چه مصلی در وقت گذاردن نماز نیز واقف
است بعرفات و بعد ازان باید دانست که نزد ابوحنیفه رح
شرط جمع نمودن نماز ظهر و عصر در عرفات این است که
در هر دو نماز امام باشد و جمع کننده محرم باشد و زفر رح
گفته است که شرط این است که امام و احرام یافته شود در نماز
عصر حتی که اگر شخصی نیابد نماز ظهر را با امام در جماعت و در
نماز عصر با امام در جماعت شریک شود یا نماز ظهر را با امام
بجماعت ادا نماید و بعد ازان احرام حج نماید پس در این
هر دو صورت جمع نمودن میان نماز ظهر و عصر وی را جایز
نیست نزد ابوحنیفه رح و نزد زفر رح جایز است و دلیل
زفر رح این است که جز این نیست که در صورت جمع نماز عصر
از وقت خود مقدم واقع میشود پس شرط است که امام و احرام

از بطن عرنه احتراز نمایند و در آنجا استاده نشوند و مزدلفه
همه موقف است مگر وادی محسر و از آن احتراز نمایند
و دران استاده نشوند * مسئله ۲۴ * سزاوار است
مر امام را که استاده شود در عرفه بر راحله خود زیرا چه
پیغمبر صلعم استاده شده بود بر ناقهٔ خود و معهذا اگر استاده
شود بر قدم خود جایز است ولیکن آنچه اول مذکور شد افضل است
چه آن عمل پیغمبر صلعم است * مسئله ۲۵ * سزاوار است
مر امام را که روبقبله استاده شود زیرا چه پیغمبر صلعم
چنین کرده است و اینرا بهتر فرموده است و بباید که دعا
بخواند و تعلیم کند مردمان مناسک حج را زیرا چه
مرویست که پیغمبر صلعم در روز عرفه هر دو دست خود را
برداشته دعا میخواست چنانچه مسکین و محتاج دست
خود را دراز کرده طعام میخواهد و هر دعا که خواهد بخواند
اگرچه بعضی از دعاها منقول است و تفصیل آن در کتاب عمدة
المناسک فی عدة من المناسک مذکور است * مسئله ۲۶ *
سزاوار است مردمان را که استاده شوند قریب امام زیرا چه
امام دعا میخواند و تعلیم مناسک حج می نماید پس آنها

اگر قریب امام خواهند ایستاد خواهند شنید دعای امام را و پناه
خواهند گرفت آن را و سزاوار این است که ایستاده شوند مردمان
در پس امام تا روی آنها بسوی قبله شود و این بیان افضلیت است
چه عرفات همه موقف است چنانچه مذکور شد و باید که محرم
پیش از وقوف بعرفات غسل کند و بجهت تمام دعا بخواند اما این
غسل پس سنت است واجب نیست و اگر اکتفا نماید بوضو جایز است
مانند جمعه و عیدین و وقت احرام و بجهت تمام دعا خواستن
بجهت آن است که پیغمبر صلعم در این موقف بجهت دعا خواسته
بود در حق امت خود و آن دعا مستجاب شده است مگر در حق
بعضی از گناهان چون کشتن مسلمان بناحق و ظلم و تعدی یعنی
گناهان که بحقوق عباد تعلق دارد * مسئله ۷۲ * باید که
در موقف عرفات تلبیه بگوید بساعت و امام مالک رح
گفته است که قطع کند تلبیه را بمجرد وقوف بعرفات و دلیل ما آنچه
معنی تلبیه اجابت است پس اجابت بزبان تا آنوقت بود که
مشغول نشده بود بعمل ارکان و چون مشغول بارکان شد حاجت
اجابت زبانی نماند و دلیل علمای ما بر این است که مروی است
که پیغمبر صلعم همیشه تلبیه میگفت تا آن زمان که رمی آمده

بجمرة العقبى و دوم اين است كه تلبيه در حج مانند تكبير است
در اينكه پس بايد كه تلبيه بگويد تا آخر احرام * مسئله ۲۸ *
بعد از غروب آفتاب در روز عرفه امام را بايد كه افاضه نمايد
يعني مع مردمان كوچ نمايد از عرفات و با آهستگي و آرام
برود بسوي مزدلفه تا آنكه بمزدلفه برسد بجهت آنكه پيغمبر
صلعم بعد از غروب آفتاب كوچ ميكرد و بجهت آنكه دران اظهار
مخالفت كفار است و پيغمبر صلعم در راه بر راحله خود با آهستگي
و آرام ميرفت * مسئله ۲۹ * اگر كسي را خوف ازدحام باشد
و بنا بر آن پيشتر از امام كوچ نمايد وليكن از سرحد زمين عرفات
بيرون نرود پس اين جايز است زيرا چه از عرفات تجاوز نكرده است
و افضل اين است كه استاده ماند در مقام خود تا شروع در افاضه
پيش از وقت آن لازم نيايد و اگر بعد از غروب آفتاب و بعد از
افاضه امام اندكي درنگ نمايد بسبب خوف ازدحام دران
مضايقه نيست بجهت آنكه مرويست كه عايشه رض
بعد از افاضه امام آب خواست و روزه افطار كرد و بعد ازان
افاضه نمود * مسئله ۳۰ * بعد از رسيدن بمزدلفه مستحب
اين است كه وقوف نمايد اعني استاده شود قريب

کوهیکه آن را جبل قزح میگویند زیرا که پیغمبر صلعم استاده
شده بود قریب این جبل و همچنین عمر رض و لیکن باید که
احتراز نماید از فرود آمدن در راه چه در آن ضرر است در
حق گذرندگان پس بر سر راه فرود نباید بلکه
در جانب راست یا در جانب چپ آن فرود آید و مستحب
این است که استاده شود در پس امام بقا بر وجهیکه مذکور شد
در وقوف بعرفات * مسئله ۱۳ * در مزدلفه جمع کند امام
میان نماز مغرب و عشا و این هر دو نماز را با جماعت ادا نماید
در وقت عشا بیک اذان و اقامت و زفر رح گفته است که اذان یک
بگوید و اقامت دو چنانچه بعرفات در وقت جمع نمودن
میان ظهر و عصر یک اذان و دو اقامت گفته میشود و دلیل علمای ما
یکی این است که بروایت جابر رض آمده است که پیغمبر
صلعم در مزدلفه جمع کرد میان نماز مغرب و عشا باذان واحد
و اقامت واحد و دوم این است که نماز عشا درینصورت در وقت
خود است و اقامت برای اعلام حاضران است پس اقامت علیحده
برای آن درکار نیست برای اعلام بخلاف نماز عصر در عرفات
چه آن گذارده میشود مقدم از وقت خود پس برای آن اقامت

دیگر درکار است برای اعلام وباید دانست که میان نماز
مغرب وعشا در مزدلفه نماز نفل نباید گذارد چه آن مخل ومنافی
جمع است واگر میان نماز مغرب وعشا نماز نفل گذارد
یا بچیزی دیگر مشغول شود باید که اقامت دیگر گفته شود
برای نماز عشا زیرا چه درینصورت فصل واقع میشود میان آن
هردو نماز بلکه سزاوار این بود که درینصورت اذان دیگر
نیز گفته میشد برای نماز عشا چنانچه اگر میان نماز ظهر وعصر
در عرفات فصل واقع میشود بطور مذکور اذان دیگر برای نماز
عصر گفته میشود ولیکن درینجا اکتفا نموده شد بر اقامت دیگر
برای نماز عشا بجهت آنکه مرویست که پیغمبر صلعم نماز مغرب
گذارد در مزدلفه وبعد از ان طعام تناول فرمود واقامت دیگر
گفته شد برای نماز عشا ونماز عشا گذارد بی آنکه اذان دیگر گفته
شود برای آن وباید دانست که برای جمع نمودن میان نماز مغرب وعشا در
مزدلفه جماعت شرط نیست نزد ابوحنیفه رح زیرا چه نماز مغرب درینصورت
گذارده میشود بعد از گذشتن وقت آن بخلاف جمع نمودن
میان نماز ظهر وعصر در عرفات چه دران نماز عصر گذارده میشود
مقدم از وقت آن * مسئله ۳۲ * اگر شخصی نماز مغرب

گذارد در اثنای راه پیش از رسیدن بمزدلفه پس این جایز
نیست نزد ابی حنیفه و محمد رح و لهذا او را اعادهٔ آن لازم است
مادامیکه صبح صادق نه شده و نزد ابی یوسف رح آن نماز جایز
است ولیکن آن شخص بسبب این عمل گنهگار میگردد و همچنین
اختلاف است درصورتیکه بگذارد کسی نماز مغرب را در عرفات
بعد از غروب آفتاب پیش از افاضه و دلیل ابی یوسف رح این است
که شخص مذکور گذارده است نماز مغرب را در وقت آن پس بر او
اعادهٔ آن واجب نخواهد شد چنانچه بر او اعادهٔ آن بعد از دمیدن
صبح صادق واجب نمیشود ولیکن تاخیر مغرب در صورت مذکوره
سنت است و شخص مذکور ترک این سنت نموده است بنا بر آن
گنهگار میشود و دلیل ابی حنیفه و محمد رح این است که پیغمبر
صلعم در اثنای راه باسامه رض فرمود که نماز پیش تست و مراد
از آن این است که وقت نماز مغرب پیش است و این اشاره است
بسوی آنکه تاخیر نماز مغرب واجب است و منشای وجوب آن
نیست مگر اینکه بسبب تاخیر جمع نمودن آن با نماز عشا ممکن
میشود در مزدلفه لهذا بر شخص مذکور اعادهٔ آن واجب است مادامیکه
صبح صادق نشود تا آن شخص را بسبب اعادهٔ آن جمع نمودن

میان آن هر دو نماز حاصل نکرده و بعد از آن بوده تا صبح صادق
چیز دیگری نیست زیرا که اسباب قضا می شود اما آنکه آن نماز صبح
و باید دانست که بعد از دمیدن صبح صادق امام را باید که
در مزدلفه نماز فجر را بجماعت ادا نماید در اول وقت فجر
هنگامی که نماند چیزی از تاریکی شب بجهت آنکه ابن مسعود
رض روایت کرده است که بدرستیکه پیغمبر صلعم نماز فجر
در روز عید ادا کرده است در مزدلفه در اول وقت فجر و بجهت آنکه
بسبب گذاردن نماز فجر در اول وقت آن فراغت حاصل میشود
برای وقوف بمزدلفه پس جایز خواهد بود پیش از وقت چنانکه
جایز است تقدیم عصر پیش از وقت آن در عرفات و بعد از آن باید
که وقوف نماید امام بمزدلفه و وقوف نمایند مردمان با امام
و بدعا مشغول باشند زیرا چه پیغمبر صلعم وقوف نموده است
بمزدلفه و دعا نموده است در حق امتان خود حتی که
این دعا مقبول شده است در حق مظالم چون ریختن
خون بناحق مثلا و این را روایت کرده است ابن عباس رض
و بعد از آن باید دانست که وقوف بمزدلفه واجب است نزد علمای ما
و رکن حج نیست حتی که اگر ترک نماید آنرا بعذری لازم میشود

بوادم یعنی قربانی نمودن و نزد شافعی رح آن رکن است زیرا چه
خدای تعالی در قرآن مجید امر کرده است باینکه ذکر خدا نمایید
نزد مشعر حرام که عبارت است از مزدلفه و از امر فرضیت
و رکنیت ثابت میشود و دلیل علمای ما این است که پیغمبر صلعم
ضعفای اهل بیت خود را پیشتر از وقوف نمودن بمزدلفه در وقت
شب فرستاده روانه کرد آنها را از مزدلفه واگر وقوف بمزدلفه
رکن حج می بود اینچنین نمیکرد پیغمبر صلعم و جواب از دلیل
شافعی رح این است که در روایت مذکوره ذکر خدای تعالی مذکور است
و ذکر نمودن بمزدلفه از ارکان حج نیست باجماع پس معلوم شد
که از آیة مذکوره فرضیت مراد نیست و دلیل وجوب آن نزد علمای ما
این است که پیغمبر صلعم فرموده است که هرکه بعد از افاضه وقوف
نماید بمزدلفه پس حج او تمام میشود زیرا چه درین حدیث پیغمبر صلعم
تمامی حج را معلق نموده است بر وقوف نمودن بمزدلفه و این
تعلیق دلالت میکند براینکه وقوف بمزدلفه واجب است ولیکن
اگر ترک کند آن را کسی بسبب عذر چون ضعف و بیماری
یا ترک کند بسبب خوف ازدحام پس درینصورت بروا هیچ چیز
لازم نمی آید بنا برانچه مذکور شد که پیغمبر صلعم ضعفای

اهل بیت خود را پیشتر فرستاده بود * مسئله ۳۳ *
مزدلفه همه موقف است یعنی جای استادن است مگر
موضعیکه آنرا وادی محسر میگویند چه آن موقف نیست
چنانچه در حد عرفه که سابق مذکور شده است در بیان وقوف بعرفات
* مسئله ۳۴ * بعد از طلوع آفتاب باید امام را که از مزدلفه
کوچ نماید و مردمان همراهی او تا آنکه بمنا رسند چنین
مذکور است در مختصر وقایه وی و این غلط است و صحیح این است
که کوچ نماید از مزدلفه در وقت فجر بعد از روشن شدن آن زیرا چه
پیغمبر صلعم کوچ نموده است پیش از طلوع آفتاب و باید دانست
که بعد از رسیدن بمنا شروع نماید در رمی جمره ها از جمره عقبه
که نام موضعی است و مراد از رمی انداختن سنگریزه است
و طریقه رمی جمره عقبه این است که رمی کننده استاده شود
در بطن وادی که نشیب است و اندازه سنگریزه را بجانب جمره عقبه
که بلند است و باید که بیندازد هفت سنگریزه را که قابل خذف است
و خذف عبارت است از اینکه بنهد سنگریزه را بر سر انگشت
سبابه و سر انگشت ابهام را بنهد و بعد از آن بیندازد آنرا
و حاصل آنکه رمی نماید بسنگریزه کوچک که قابل خذف

باشند نه بسنگریزه بزرگ زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است
که لازم گیرید بر خودها که رمی نمایید سنگریزه که قابل
خذف است و نباید که بعضی از شما ایذا رساند مر بعضی دیگر را
و معهذا اگر رمی نماید بسنگریزه که اندکی بزرگ باشد به نسبت
سنگریزه که قابل خذف است جایز است زیرا چه مقصود رمی
است و آن حاصل است ولیکن نباید که رمی نماید بسنگهای بزرگ
که بسبب آن ایذا رسد بغیر و باید دانست که دلیل بر شروع نمودن
بر رمی جمرة العقبه این است که پیغمبر صلعم بعد از رسیدن بمنا بهیچ
کار متوجه نشد تا آنکه فراغت نکرد از رمی جمرة العقبه
* مسئله ٥٣ * اگر کسی رمی نماید جمرة العقبه را از جانب
فوق آن که بلند است جایز است زیرا چه گرد جمره عقبه همه
جا موضع مناسک حج است ولیکن افضل این است که از بطن وادی
که مکان نشیب است رمی نماید و باید که با هر سنگریزه تکبیر
بگوید همچنین مرویست از ابن مسعود و ابن عمر رض و اگر بجای
تکبیر سبحان الله بگوید جایز است چه بسبب تسبیح نیز حاصل
میشود ذکر که از آداب رمی است و باید که ترک ننماید تلبیه
جمرة العقبه زیرا چه پیغمبر صلعم در آنجا ترک نموده است

و باید که تلبیه قطع نماید با اول سنگریزه بجهت آنکه جابر
رض روایت کرده است که پیغمبر صلعم قطع میفرمود تلبیه را نزد
انداختن اول سنگریزه که رمی میکرد آن را در جمرهٔ عقبه و بعد ازان
باید دانست که کیفیت رمی این است که بنهد سنگریزه را
بر پشت انگشت ابهام راست و یاسنه نت انگشت سبابه بگیرد
آن را و بیندازد آن را و مقدار رمی این است که میان رمی
کننده و میان موضع افتادن سنگریزه مسافت پنج دراع باشد
پس زیاده ازان و چنین روایت کرده است آن را حسن بن زیاد از ابی حنیفه
رح و وجه آن این است که انداختن سنگریزه در کمتر از پنج دراع
رمی نیست چه آن را طرح میگویند نه رمی و لیکن
معنی رمی مر آن نیز یافته میشود الا اگر طرح نماید کسی
یعنی اندازد سنگریزه را در کمتر از پنج دراع پس این کفایت
میکند چه این رمی است باعتبار ذات و لیکن آنکس مسیء میشود
بسبب مخالفت سنت و اگر بنهد سنگریزه را بر جمرة العقبه
و نیندازد آنرا پس این کفایت نمیکند چه این اصلا رمی نیست
* مسئله ۳۶ * اگر انداخت کسی سنگریزه را در جمرة العقبه
یا بنظر که بیفتد آن سنگریزه قریب جمرهٔ عقبه و بآن نرسد

پس این کفایت میکند زیراچه احتراز نمودن از آن ممکن نیست واگر
آن سنگریزه دور افتد از آن پس کفایت نمیکند زیراچه رمی
قربت و عبادت است برخلاف قیاس و آن مخصوص است بمکان
خاص * مسئله ۳۷ * اگر هفت سنگریزه را دفعةً انداز د
کسی پس این یکبار شمرده میشود زیراچه نص دلالت میکند
براینکه هفت سنگریزه بهفت بار باید انداخت * مسئله ۳۸ *
جایز است که سنگریزه بگیرد از هرجا که خواهد مگر از نزدیک
جمرة عقبه چه سنگریزه گرفتن از نزدیک آن مکروه است
زیراچه آن سنگریزه مردود است یعنی مردود ملائکه است
وچنین منقول است پس برداشتن آن برای رمی مکروه است ومعهذا
اگر چنین کند جایز است چه رمی بآن نیز متحقق میشود
* مسئله ۳۹ * رمی نمودن بهرچیزیکه از اجزای زمین است
جایز است نزد علمای ما زیراچه مقصود فعل رمی است وآن حاصل
میشود بهرچیزیکه از اجزای زمین است چنانچه حاصل میشود
بسنگ بخلاف آنکه اگر رمی نماید بطلا و نقره زیراچه این را
نثار میگویند نه رمی * مسئله ۴۰ * بعد از فراغت از رمی جمرة
العقبه قربانی نماید اگر خواهد و بعد از آن حلق کند موی سر را

باقصر نباید آن را بجهت آنکه مرویست که پیغمبر صلعم
فرمود که اول از مناسک حج در منی روز رمی جمرهٔ عقبه است
و بعد ازان ذبح و بعد ازان حلق و بجهت آنکه حلق از اسباب
تحلل است اعني محرم بسبب آن از احرام بیرون می آید
و همچنین ذبح این لحلال میشود محرم محصر بسبب ذبح هدي
پس ضروراست که رمي بران هر دو مقدم نموده شود و بعد ازان
بباید دانست که حلق از محظورات احرام است اعني از جمله
آنچیزها است که محرم را منع است پس باید که ذبح مقدم
نموده شود بران و اینکه مذکور شد که اگر خواهد قرباني ذبح
نماید پس وجه آن این است که ذبح نمودن قرباني در حق مفرد
افضل است و در اینجا کلام در حج مفرد است پس او مختار است
اگر خواهد قرباني نماید واگر نخواهد نکند * مسئله ۱۲ *
حلق نمودن افضل است به نسبت قصر بجهت آنکه پیغمبر صلعم
فرموده است که رحمت کند خدایتعالی محلقین را اعني کسانیرا
که حلق می نمایند و کسی از حاضران سوال کرد و گفت
مقصرین را نیز یا رسول الله اعني کسانیرا که قصر
می نمایند پس فرمود که رحمت کند خدایتعالی محلقین را

ثبوت است پس پس این نیز موخر نموده خواهد شد تا آنکه
او حلال شود پس ایام و کیالی و بعد از آن باید دانست که رمی جمره
از اسباب تحلل نیست نزد علمای ما و شافعی رح میگویند که
آن نیز از اسباب تحلل است زیرا چه رمی جمره عقبه موقت
است بروز عید مانند حلق پس رمی نیز سبب تحلل است بمنزله
حلق و دلیل علمای ما این است که آنچه از اسباب تحلل است
پس آن در غیر وقت خود جنایت میشود و حلق چنین است و رمی
چنین نیست بخلاف طواف زیارت چه این از اسباب تحلل
نیست بلکه تحلل است بعد از طواف زیارت بسبب حلق مقدم
بر سببیت طواف زیارت و باید که مقدم بعد از رمی و حلق
وقتی در روز عید بیاید بمکه یا بعد آن روز تاریخ یازدهم
یا تاریخ دوازدهم پس طواف خانه کعبه نماید و این طواف
را طواف زیارت میگویند و این نیز هفت شوط است زیرا چه
مرویست که پیغمبر صلعم هرگاه از حلق فراغت نمود پس
بمکه آمد و طواف خانه کعبه کرد و بعد از آن مراجعت نمود
بمنا و نماز ظهر بمنا ادا کرد و باید دانست که وقت طواف
زیارت سه روز است که آنرا ایام نحر میگویند و آن روز

ویازدهم ودوازدهم ماه ذی الحجه است زیرا چه خدا تعالی عطف
کرد طواف را برذبح وفرمود پس بخورید از ذبح وفرمود باید که طواف
کنید پس وقت ذبح وطواف زیارت یک است وباید دانست که اول
وقت طواف زیارت بعد از دمیدن صبح روز عید است زیرا چه ما
قبل آن از شب است وقت وقوف بعرفات است وطواف
زیارت بعد از وقوف بعرفات است * مسئله ۴۴ * در هر
روز از ایام نحر که طواف زیارت نماید محرم جایز است اما
روز اول که روز عید است افضل است چنانچه ذبح نمودن قربانی
در روز عید افضل است چه در حدیث آمده است که افضل ایام
نحر اول آن است وباید دانست که اگر بعد از طواف قدوم
سعی نموده باشد میان صفا ومروه پس رمل نکند درین طواف
وسعی نه نماید میان صفا ومروه واگر بعد از طواف قدوم
سعی میان صفا ومروه نه نموده باشد باید که رمل نماید
در طواف زیارت وبعد از طواف زیارت سعی نماید میان
صفا ومروه زیرا چه این سعی مشروع نیست مگر یکبار وهمچنین
رمل نیز مشروع نیست مگر یکبار در طوافیکه بعد آن سعی است
وباید دانست که بعد از طواف زیارت دوگانه نماز گذارد

زیرا چه ذوالحکانه برای ختم طواف واجب است هر طواف که باشد خواه فرض خواه نفل بنا بر وجهی که سابق مذکور شد است در طواف قدوم * مسئله ۳۵ * بعد از طواف زیارت جماع نیز حلال میگردد ولیکن بسبب حلق سابق نه بسبب طواف زیارت چه سبب تحلیل همان حلق است نه طواف ولیکن عمل آن سبب در حق حلت جماع موخر کرد انیده شد است * مسئله ۳۶ * طواف زیارت فرض است در حج و از ارکان حج است زیرا چه خدای تعالی در قرآن مجید بآن امر کرده است و فرموده است که باید که طواف کنند بر خانه قدیم عتیق را که عبارت است از خانه کعبه و باید دانست که این طواف را طواف الافاضه و طواف یوم النحر نیز میگویند * مسئله ۳۷ * تاخیر نمودن طواف زیارت از ایام نحر مکروه است بجهت آنچه مذکور شد که طواف زیارت موقت است بایام مذکوره پس اگر تاخیر نماید کسی طواف زیارت را از ایام مذکوره لازم میشود برا و دم یعنی قربانی نمودن نزد ابی حنیفه رح و بیان آن خواهد آمد در باب جنایات حج انشاء الله تعالی و باید دانست که بعد از طواف زیارت باید که مراجعت نماید بمنا و در انجا

اقامت نباید بجهت آنکه پیغمبر صلعم چنین نبوده است و بجهت
آنکه رمی بر او باقی است و توضیح آن پیدا است * مسئله ۲۸ * هرگاه
زایل شود آفتاب در روز دوم از ایام تشریق باید هر سه
جمره را باینطور که ابتدا نماید بجمره که متصل است بمسجد
خیف پس رمی کند آن را بهفت سنگ ریزه و تکبیر بگوید در
هر سنگ ریزه و توقف نماید نزد آن جمره و بعد از آن رمی کند
جمره را که متصل جمره اول است مانند رمی جمره اول و توقف
نماید نزد آن نیز مانند اول و بعد از آن رمی نماید جمره عقبه
را مانند رمی جمره اول ولیکن توقف نه نماید نزد جمره
عقبه همچنین روایت کرده است جابر رضی الله عنه از رسول خدا صلعم
و باید که توقف نماید نزد جمرتین در مقامیکه توقف مینمایند مردمان
و حمد خدای تعالی و ثنای او ادا نماید و تکبیر و تهلیل بگوید
و درود خواند بر پیغمبر صلعم و دعا خواند برای حاجت خود و دستها
بردارد بجهت قول پیغمبر صلعم که دستها برداشته نمیشود مگر
در هفت موضع و ذکر کرد از انجمله هر دو جمره را که مذکور
شد و مراد از آن برداشتن دستها است برای دعا و باید که در این
هفت موقف در دعای خود طلب مغفرت نماید برای مومنان

زیراچه پیغمبر صلعم در دعای خود گفته است که اللهم اغفر للحاج
ولمن استغفر له الحاج یعنی بارخدایا آمرزش کن حاجیان
را و کسی را که طلب آمرزش کنند حاجیان برای او و بعد ازان
باید دانست که قاعده این است که هر رمی که بعد آن رمی دیگر
است پس بعد آن وقوف است زیراچه آن وسط عبادت است
پس دران دعا بخواند و هر رمیکه بعد آن رمی دیگر نیست
پس بعد آن وقوف نمی باید زیراچه عبادت منتهی شد لهذا بعد
رمی جمرهٔ عقبه وقوف نیست در روز عید نیز *مسئله ۹۴*
بتاریخ دوازدهم ذیحجه نیز رمی کند هرسه جمره را بعد از
وقت زوال آفتاب چنانچه بتاریخ یازدهم مینماید و بعد
ازان اگر خواهد تعجیل نماید در کوچ نمودن و کوچ نماید
و بمکه رود و اگر اقامت نماید درانجا باید که رمی کند هرسه
جمره را بتاریخ سیزدهم بعد از وقت زوال و افضل همین است که اقامت
نماید در منا بتاریخ دوازدهم و رمی نماید بتاریخ سیزدهم چه
پیغمبر صلعم چنین کرده است و باید دانست که جایز است ویرا که
بتاریخ سیزدهم پیش از دمیدن صبح صادق از منا کوچ
نماید و اگر توقف نماید حتی که صبح صادق گردد درین

هنگام جایز نیست زیرا که کوچ نماید بغیر رمی زیرا چه بعد
از دمیدن صبح صادق وقت رمی میرسد و درین اختلاف
شافعی رح است و اگر درین روز رمی نماید بعد دمیدن
صبح صادق پیش از وقت زوال جایز است نزد ابیحنیفه رح
بنا بر استحسان و صاحبین رح گفته اند که رمی پیش از وقت
زوال درین روز نیز جایز نیست چنانچه در روزهای دیگر
جایز نیست و تفاوت نیست میان این روز و میان روزهای دیگر
مگر همین قدر که درین روز پیش از دمیدن صبح صادق کوچ
نمودن ویرا جایز است بخلاف روزهای دیگر و بعد از دمیدن
صبح صادق درین روز هرگاه کوچ کردن ویرا منع شد پس
درین هنگام این روز بمنزله روزهای دیگر گردید و دلیل
ابیحنیفه رح یکی این است که مذهب ابن عباس رض موافق
مذهب وی است و دوم این است که هرگاه درین روز
اثر تخفیف ظاهر است در حق ترک رمی باین طور که جایز
است ویرا کوچ نمودن پیش از دمیدن صبح صادق پس باید که
بطریق اولی ظاهر شود در حق جواز تقدیم رمی بر وقت زوال
بخلاف روز یازدهم و دوازدهم چه دران رمی جایز نیست مگر

بعد از وقت زوال بنا بر روایت مشهور زیرا چه ترک رمی در آن دو
روز جایز نیست پس باقی خواهد ماند بر اصلیکه مرویست
بنا بر روایت مشهور روا مار و نشید پس اول وقت رمی در ین روز از
صبح صادق است و شافعی رح میگوید که اول وقت رمی
در روز عید بعد از نصف شب است بجهت آنکه مرویست که
پیغمبر صلعم اجازت داده در ین روز مر شبانان را که رمی نمایند در
وقت شب و دلیل علمای ما این است که پیغمبر صلعم فرموده استکه رمی
نکنید جمرهٔ عقبه را مگر بعد از صبح صادق و در بعض روایات آمده
است که فرمود رمی مکنید جمرهٔ عقبه را مگر بعد از طلوع آفتاب
پس از حدیث اول ثابت شد که اول وقت آن بعد از صبح صادق است
و از حدیث دوم ثابت شد که افضل وقت آن بعد از طلوع آفتاب است
و حدیثیکه دلیل شافعی رح است تاویلش آن این استکه مراد از آن شب
یازدهم و شب دوازدهم است زیرا چه شب عید اضحی وقت وقوف
عرفات است و رمی بعد از وقوف بعرفات است پس بالضرورت وقت
رمی بعد از شب عید خواهد بود و بعد از آن باید دانست که نزد
ابوحنیفه رح در روز عید وقت رمی از صبح صادق است تا غروب
آفتاب بجهت قول پیغمبر صلعم که اول مناسک حج در ین روز رمی

است پس از این حدیث معلوم شد که ابتدای روز بتمامه وقت رمی است و
تمامی آن بغروب آفتاب است و از ابی یوسف رح مرویست که وقت
مذکور از صبح تا وقت زوال است و حدیث مذکور حجت است بر او
و اگر تاخیر نماید در رمی جمره عقبه تا آنکه وقت شب رسد باید
که رمی کند در وقت شب و بر او هیچ لازم نمی آید بسبب حدیث
شبانان که مذکور شد و اگر تاخیر نماید در رمی جمره عقبه
تا آنکه روز دیگر رسد باید که رمی کند آنرا زیرا که روز دیگر
نیز وقت رمی است و در این صورت بر او دم لازم می آید نزد ابی حنیفه
رح بسبب تاخیر نمودن رمی از وقت آن چنانچه مذهب
وی است * مسئله ۰ * اگر رمی کند کسی جمره عقبه را در حالت
سواری جایز است بسبب آنکه فعل رمی در این حالت نیز حاصل میشود
و باید دانست که قاعده این است که هر رمی که بعد از آن رمی دیگر است
پس افضل در آن این است که رمی نماید آنرا در حالیکه
پیاده باشد و رمی که بعد از آن رمی دیگر نیست پس آن رمی
کند در حالت سواری زیرا که رمی که بعد از آن رمی دیگر
است پس بعد از آن وقوف و دعا است چنانچه سابق مذکور
شد پس باید که این رمی نماید در حالیکه پیاده است تا تفرغ

بوجه احسن متحقق شود وبسبب آن اقتدايش از ابي يوسف رح
مرويست * مسئله ۵۱ * بايد كه در منا بيتوتت نمايد
در شبهاي كه در روز آن رمي است واگر ترك نمايد وبيتوتت
نمايد در ان شبها در جاي ديگر پس آن مكروه است زيرا چه
پيغمبر صلعم در ين شبها در منا بيتوتت ميفرمود وعمر رض تاديب
مي نمود هر كسي را كه اقامت نميكرد بمنا در شبهاي مذكوره ومع هذا
اگر كسي عمدا بيتوتت نمايد در ان شبها بجاي ديگر پس برا وچيزي
لازم نمي آيد نزد علماي ما برخلاف قول شافعي رح ودليل علماي
ما اين است كه وجوب بيتوتت در منا در شبهاي مذكوره بجهت
آنست كه تا بسبب آن رمي آسان شود در روزهاي مذكوره
واجب لنفسه نيست پس بيتوتت در منا در شبهاي مذكوره از افعال
حج نيست لهذا بسبب ترك آن جبر نقصان آن واجب نخواهد
شد * مسئله ۵۲ * اگر كسي اسباب واشياي خود را پيشتر
فرستد پيش از فراغت نمودن از رمي وخود اقامت نمايد
در منا تا آنكه از رمي فراغت نمايد پس اين مكروه است
بجهت آنكه مرويست كه عمر رض از ان منع كرد وتاديب
مي نمود [illegible]

خواهد شد یا شاید که مقدم فرستاده است * مسئله ۵۳ *
هرگاه بعد از فراغت از رمیها از منا کوچ نماید بسوی مکه
باید که فرود آید در مکانیکه آنرا محصب و ابطح میگویند
چه رسول خدا صلعم در آنجا قصدا نزول فرموده است بنابر آنچه
مرویست که پیغمبر صلعم با صحابه کرام فرمود که ما بان
فردا فرود خواهیم آمد در خیف بنی کنانه در موضعیکه مشرکان
جمع شده بودند در آن و با یکدیگر عهد نموده بودند برینکه
بر شرک ثابت باشند و بنی هاشم را مهجور گردانند و کسی
از آنها در حق بنی هاشم رعایت احکام قرابت و خویشی ننماید
پس ازین معلوم شد که مقصود پیغمبر صلعم از فرود آمدن در مکان
مذکور اظهار سنت خدا یتعالی بود مر کافران را پس فرود آمدن
در مکان مذکور سنت خواهد بود مانند رمل در طواف و بعد ازان
داخل شود بمکه و طواف خانه کعبه نماید هفت شوط و درین طواف
رمل ننماید و این طواف را طواف الصدر و طواف الوداع می نامند زیرا چه
طواف کننده باین وداع می نماید خانه کعبه را و صدر را معنی
رجوع و بازگشت می نماید بسوی اهل خود * مسئله ۵۴ *
طواف الصدر واجب است نزد علمای ما برخلاف قول شافعی

رتع ودليل علماي ما يكي اين است كه پيغمبر صلعم فرموده است كه هر كه حج كند پس بايد كه آخر كار او اين باشد كه طواف خانه كعبه نمايد و بايد دانست كه مر زنان حايض را ترك طواف صدر جايز است و بدانكه انچه مذكور شد كه طواف صدر واجب است پس مخصوص است در حق غير اهل مكه و در حق اهل مكه واجب نيست زيرا چه آنها وداع نميكنند خانه كعبه را واز خانه كعبه مراجعت نموده نميروند بجاي ديگر * مسئله ۵۵ * در طواف الصدر رمل نيست بجهت آنكه سابق مذكور شد كه رمل مشروع نيست مگر يكبار * مسئله ۵۶ * بعد از طواف الصدر دوگانه نماز بايد گذارد بجهت آنكه سابق مذكور شده است كه بعد از هر طواف دوگانه براي ختم طواف مقرر است و نيز بايد كه بيايد بر چاه زمزم پس بنوشد آب آن را بجهت آنكه مرويست كه پيغمبر صلعم بدست مبارك خود دلو آب از چاه زمزم كشيده و نوشيده از ان و انچه ماند دران دلو آن را در چاه انداخت * مسئله ۵۷ * مستحب است كه بيايد بدروازه خانه كعبه و ببوسد استانه آن را نيز و بيايد نزد ملتزم و آن عبارت است از مابين حجر اسود تا بدروازه خانه كعبه پس بايد

که بنهد سینه وروی خود را بر ملتزم وتشبث نماید به پرده های خانه
کعبه ساعتی یعنی چنگال بآن بزند وبعد ازان کوچ کند وبرود
بسوی اهل خود بدانکه مرویست که پیغمبر صلعم در ملتزم چنین
عمل کرده است وباید دانست که فقها گفته اند که سزاوار این است
که برگردد از خانه کعبه بانیطور که روی او بسوی خانه کعبه
باشد وپس پا برود درحالیکه میفشرید وحسرت می نماید بر
فراق خانه کعبه وباید که بانیطور برود تا آنکه از مسجد
حرام خارج شود واین بیان تمام حج است والله اعلم

فصـــل * مسئله ۱ * اگر محرم داخل نشود
در مکه وبیرون بیرون بسوی عرفات رود ووقوف نماید در آن
مطابق آنچه سابقا مذکور شد پس طواف قدوم از وساقط میگردد
زیراچه او شروع کرد درا بندا برو جهیکه مترتب میشود بران باقی افعال
وارکان حج پس بجا آوردن آن بروجهی دیگر سوای وجه مذکور
سنت نخواهد شد وبسبب ترک نمودن او طواف قدوم را بروی هیچ
نقصان لازم نمی آید زیراچه طواف القدوم سنت است وبسبب ترک نمودن
سنت هیچ نقصان واجب نمیشود * مسئله ۲ * هر که وقوف
بعرفات نماید از ما بین وقت زوال روز عرفه تا دمیدن صبح روز عید

پس او در میابد حج را و حج او صحیح میشود پس اول وقت وقوف
نمودن بعرفات بعد از وقت زوال روز عرفه است نزد علمای ما بجهت
آنکه مرویست که پیغمبر صلعم وقوف بعرفات نموده است بعد از وقت
زوال در روز عرفه و این بیان اول وقت است و نیز پیغمبر صلعم فرموده است
که هرکه وقوف بعرفات نماید در وقت شب پس حج او صحیح میشود
و هرکه وقوف بعرفات ننماید تا بوقت شب نیز پس حج او فوت میشود
و این بیان آخر وقت وقوف بعرفات است و امام مالک رح میگوید که اول
وقت آن بعد از دمیدن صبح روز عرفه است و بعد از طلوع آفتاب است
هر روز عرفه و حدیث مذکور که دلیل علمای ما است حجت است
بر او، و بعد از آن باید دانست که اگر کسی در روز عرفه وقوف بعرفات نماید
بعد از وقت زوال و یا بعد از آن در همان ساعت افاضه نماید بسوی مزدلفه
* پس این جایز است نزد علمای ما زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است
که هرکه وقوف بعرفات نماید ساعتی از شب یا روز پس بدرستیکه
حج او تمام میشود و لفظ یا کلمه تخییر است و امام مالک رح گفته است
که وقوف بعرفات معتبر نیست مگر آنکه یافته شود در روز دهم
و هم جزوی از شب و حدیث مذکور حجت است بر او * مسئله *
اگر شخصی بگذرد بعرفات در حالت نوم یا در حالت بیهوشی

یا در حالیکه نمیداند که آن موضع عرفات است پس این وقوف
بعرفات شمرده میشود و کفایت میکند زیرا چه آنچه رکن است
یافته شده درینصورت و نوم و بیهوشی مانع منافی آن نیست چنانچه
امساک که رکن روزه است متحقق میشود در حالت نوم
و بیهوشی بخلاف نماز چه آن در حالت بیهوشی باقی
نمی ماند و جز این نیست که جهل و عدم اطلاع بر آن مخل
فوت است و نیت برای هر رکن علیحده شرط نیست *مسئله ۲*
اگر شخصی بیهوش گشت و رفیقان او از جانب او تلبیه گفت
و احرام نمود پس این جایز است نزد ابوحنیفه رح و صاحبین رح
گفته اند که جایز نیست و اگر کسی امر کرد انسانی را باینکه
احرام نماید از جانب او اگر او بیهوش گردد یا بخوابد و انسان
مامور احرام نمود از جانب او پس این صحیح است بالاجماع حتی
اگر آن شخص بعد از هوشیار شدن یا بیدار شدن افعال
حج بجا آورد جایز است و دلیل صاحبین رح این است
که در صورت اول شخص مذکور خود احرام نکرده است و نه اذن داده
است غیر را باینکه از جانب او احرام نماید چه اذن او یافته
نشده است نه صریحا نه دلالةً اما صریحا پس آن ظاهر است و اما

دلالة پس بجهت آن است که ثبوت اذن دلالةً موقوف است
بر اینکه وی را علم این باشد که اذن داده و وی را جایز است
و این را اکثر از علما و فقها نپسندیده‌اند پس عوام را بطریق اولی
از آن خبر نخواهد بود کما فسّر آنکه هر یک را امر کرده شود
بآن مرغوب را و دلیل ابی حنیفه رح این است که انسان
هر گاه عقد رفاقت می‌نماید با رفیقان پس او استعانت می‌نماید
از هر یک از آنها در چیزیکه او بذات خود آنرا نمیتواند کرد و
در سفر حج احرام مقصود است پس در صورت مذکوره اذن
آن ثابت است از روی دلالت و علم جواز اذن ثابت است
بنظر دلیل آن و مدار حکم بر دلیل است * مسئله * زن
بمنزله مرد است در جمیع آنچه مذکور شد زیرا چه زن مخاطب
است بتکلیف شرعی مانند مرد مگر اینکه فرق است
که زن سر خود را وا نمیکند زیرا چه سر او عورت است و باید
که زن روی خود وا نماید زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است
که احرام زن در روی او است و اگر زن در روی شود پارچه را امثال
آن آویزان نماید باید بطوریکه آن پارچه بروی او متصل نکرده
بلکه از آن منفصل باشد پس این جایز است بجهت آنکه چنین

و این را هدی و بدنه میگویند و هرگاه آن متوجه شود بسوی خانه کعبه
باراده حج پس او محرم میگردد خواه آن شتر قربانی بجهت
نفل باشد یا بجهت نذر یا بجهت جزای صید باشد یا غیر آن
بجهت آنکه نبی صلعم فرموده است که هر که قلاده بندد در
گردن شتر پس او محرم میشود و بجهت آنکه تلبیه برای
اظهار اجابت امر حج است وسوق هدی در معنی تلبیه است در
اظهار اجابت امر حج زیراچه سوق هدی نمیکند مگر کسیکه
اراده حج یا عمره دارد و اظهار اجابت گاهی متحقق میشود
بفعل چنانچه متحقق میشود بقول پس بسبب آن محرم خواهد
شد بجهت آنکه نیت حج متصل گشته بفعلیکه از خواص
احرام است و باید دانسته که بیان قلاده بستن این است که به
بندد در گردن شتر خود پاره نعل را یا عروه توشه دان را یا
پوست درخت را * مسئله ۱۱ * اگر شخصی قلاده بندد
در گردن شتر و بفرستد آن را و خود همراه آن نرود و سوق
نکند آن را پس درینصورت او محرم نمیشود بجهت آنکه
گفته است عایشه رض که من می بافتم قلاده هدی رسول خدا صلعم و
او صلعم میفرستاد آن هدی را و خود اقامت میکرد میان اهل

شود در حالت حلال اعنی بغیر احرام وهمچنین اگر بعد از
فرستادن هدی از پس روان شود محرم نمیگردد حتی که
لاحق شود بهدی مذکور و سوق کند آن را زیرا چه در وقت
متوجه شدن هرگاه حاضر نیست پیش روی او هدی که سوق
نماید آن را پس یافته نشده از وی مگر مجرد نیت و بمجرد نیت
کسی محرم نمیشود و هرگاه لاحق شود بآن و سوق نماید
آن را یا لاحق شود بآن اگرچه سوق ننماید آن را پس
مقترن میشود نیت او بفعلیکه از خواص احرام است لهذا درین
هنگام محرم میگردد چنانچه اگر سوق آن میکرد در
ابتدا لیکن اگر هدی تمتع باشد پس درینصورت بعد از فرستادن
آن اگر متوجه شود بسوی خانه کعبه به نیت حج پس او محرم
میشود از وقتیکه متوجه میشود وحاصل آنکه بعد از فرستادن
هدی بسبب متوجه شدن بسوی خانه کعبه به نیت حج محرم
نمیگردد حتی که لاحق شود بآن مگر درصورتیکه آن هدی
تمتع باشد چه درینصورت از وقت متوجه شدن محرم
میشود واین بنا بر استحسان است و بنا بر قیاس جایز نیست و
وجه قیاس آن است که مذکور شد که مجرد نیت معتبر نیست تا آنکه

مقارن نشود بفعلیکه از خواص احرام است و وجه
استحسان این است که این هدی تمتع مشروع است ابتداءً
نه بجهت جزای جنایت و هلاکی از مناسک حج
است از روی وضع شرعی چه آن مختص بمکه است
و در اتخاذ بدنه نموده میشود و واجب است برای شکر تمتع اعنی جمع
نمودن میان دو عبادت که عبارت است از ادا نمودن حج و عمره
و غیر هدی تمتع گاهی واجب می شود بسبب جنایت و مختص بمکه
نیست لهذا اکتفا نموده شده در ان بمجرد متوجه شدن بسوی خانه
کعبه بنیت حج بعد از فرستادن آن و در غیر هدی تمتع تحقق
احرام موقوف میماند بر مقارن شدن نیت بفعلیکه از خواص احرام
است * مسئله ۱۱ * اگر کسی جل پوشاند هدی را یا اشعار آن
نماید یا قلاده بهنده در گردن گوسفند پس در ینصورتها او
محرم نمیگردد زیرا چه جل پوشانیدن برای دفع گرمی و سردی
و دفع مگس است پس آن از خواص حج نیست و اشعار مکروه است
نزد ابیحنیفه رح پس آن از مناسک حج نیست و نزد صاحبین رح
اشعار اگر چه حسن است ولیکن گاهی اشعار نموده میشود
برای معالجه بخلاف قلاده بستن چه آن مختص است بهدی

و قلاده بستن در گردن گوسفند نه معتاد است و نه سنت و باید
دانست که هدی از سه چیز میشود یکی شتر دوم گاو و نزد
شافعی رح قطار شتر است زیرا که پیغمبر صلعم فرموده است که هرکه
در روز جمعه در ساعت اول در مسجد بیاید پس او مانند آنکس
است که هدی کند بدنه را یعنی شتر را و کسیکه بعد از ان بیاید
پس او مانند کسی است که هدی کند گاو را چه از این حدیث
معلوم میشود که بدنه شتر را میگویند فقط زیرا که درین حدیث
بدنه بمقابل گاو واقع شده است و دلیل علمای ما این است که
بدنه در لغت شتر و گاو هر دو را میگویند ازانکه اقربائی یک گاو
از هفت کس کفایت میکند چنانچه یک شتر کفایت میکند هفت
کس را و مراد از بدنه در حدیث مذکور شتر است بقرینه آنکه بمقابل
گاو واقع شده است والله اعلم

باب در بیان قران و تمتع

باید دانست که قران عبارت است از بستن احرام عمره و حج معا و باید از میقات
و باید که بعد از دو گانه نماز و بعد از نماز دعا بخواند اللهم انی
ارید العمرة والحج فیسرهما لی و تقبلهما منی زیرا که قران
عبارت است از جمع نمودن میان حج و عمره لهذا اختیار کسی احرام

عمره تنها باشد از میقات و بیش از چهار شوط از طواف آن احرام
حج نموده باشد قران میشود زیرا که جمع نمودن میان
حج و عمره متحقق میشود در بصورت و معنی تمتع نفع
گرفتن است بادای دو عبادت که عبارت است از حج و عمره
در یک سفر واحد بی آنکه الهام صحیح نماید باهل خود میان عمره و
حج و طریق آن این است که از میقات احرام عمره نماید
فقط و داخل شود در مکه و عمره نماید و بعد از ان حلق یا قصر
هرچه خواهد بکند و باین عمل از احرام عمره بیرون شود و حلال
گردد و باین حالت در مکه اقامت نماید و بعد از ان بتاریخ
هشتم ذی الحجه که آنرا یوم الترویه میگویند احرام حج نماید
از حرم و حج ادا نماید چنانچه حج کننده فقط حج ادا میکند و باید
دانست که هر که قران بنماید آنرا قارن میگویند و تمتع کننده
را متمتع و فقط حج کننده را مفرد و فقط حج را افراد و باید دانست
که درین باب دو فصل است فصل اول در بیان احکام
قران * مسئله ۱ * قران افضل است از تمتع و افراد و شافعی
رح گفته است که افراد افضل است و امام مالک رح گفته است
که تمتع افضل است از قران زیرا که تمتع در قرآن مصرح

آمده است وذکر قران در قرآن مجید نیامده است و دلیل شافعی رح یکی این است که پیغمبر صلعم فرموده است که قران رخصت است ودوم این است که در افراد زیاده تلبیه وسفر است وهم حلق است ودلیل علمای ما یکی این است که پیغمبر صلعم فرمود است بآل خود که یا آل محمد احرام حج وعمره تیا بیه معا ودوم این است که در قران جمع نمودن دو عبادت است پس قران مانند روزه مع اعتکاف است ومانند پهرا ست و نگاهبانی نمودن است سرحد اسلام را در جهاد مع نماز تهجد وجواب از دلیل دوم شافعی رح این است که تلبیه غیر محصور است وسفر مقصود نیست وبسبب حلق از عبادت حج بیرون میشود محرم پس بسبب آن ترجیح واقع نمیشود تا بسبب آن افضلیت ثابت شود وجواب از دلیل اول که حدیث است این است که کافران در ایام جاهلیت میگفتند که عمره نمودن در ماه های حج بدترین گناهان است ومراد از حدیث مذکور نفی قول اهل جاهلیت است وذکر قران نیز در قرآن مجید است زیرا چه خدا یتعالی در قرآن مجید فرموده است که تمام کنید حج وعمره را برای خدا یتعالی ومراد ازین آیت نیست

که احرام حج و عمره نماید از خانهٔ خود و بعد از آن بدانکه
در قران تعجیل احرام است و هم استدامت احرام و دوام آنست
از میقات تا آن زمان که فارغ شود از ادای حج و عمره هر دو و در تمتع
چنین نیست پس قران افضل و اولی از تمتع خواهد بود و بعضی
گفته اند که اختلاف میان علمای ما و شافعی رح
بنا بر آن است که قارن نزد علمای ما دو طواف
و دو سعی می نماید و نزد شافعی رح یک طواف و یک سعی
مینماید و اگر در دل نیت هر دو نماید و در تلبیه ذکر هر دو نکند
پس این نیت قلبی کفایت میکند چنانکه در نماز نیت قلبی
کافی است * مسئله ۲ * قارن هرگاه داخل شود بمکه
باید که ابتدا نماید بعمره باین طور که طواف خانه کعبه
نماید هفت شوط و در سه شوط اول رمل نماید و بعد از آن سعی
نماید میان صفا و مروه و باین افعال عمره تمام میشود چه عمره
ازین عبارت است و بعد از آن شروع نماید در افعال حج پس
طواف قدوم نماید هفت شوط و بعد از آن سعی نماید میان
صفا و مروه چنانچه سابقاً در بیان حج مذکور شد و بدانکه
در قران تقدیم عمره بر حج بطریق آنست که در تمتع عمره

مقدم است بر حج چه خدا تعالی در قرآن مجید در بیان
تمتع عمره را مقدم ذکر نموده است و قران در معنی تمتع است پس
در قران نیز عمره مقدم ادا نموده خواهد شد بر حج * مسئله *
قارن را نباید که بعد از ادای عمره پیش از ادای حج حلق
نماید زیرا چه احرام او در حق حج باقی است و حلق نمودن
در حالت احرام حج جنایت است بلکه قارن را باید که حلق
نماید در روز عید چنانچه قطع حج کننده در روز عید حلق
نماید و بسبب آن حلال میگردد نه بسبب ذبح نزد علمای
ما چنانکه مفرد بسبب حلق حلال میگردد نه بسبب ذبح
و بعد ازان باید دانست که آنچه مذکور شد مذهب علمای
ما است و شافعی رح گفته است که قارن یک طواف و یک
سعی نماید و آن برای حج و عمره هر دو کفایت میکند بجهت
آنکه پیغمبر صلعم فرموده است که عمره در حج داخل شد تا روز
قیامت و بجهت آنکه بنای قران بر تداخل است لهذا اکتفا
نموده میشود در وی به تلبیه واحد و بسفر واحد و بحلق واحد
پس همچنین اکتفا نموده خواهد شد به ارکان واحد و بسعی
واحد و دلیل علمای ما بحثی این است که هر گاه [illegible]

سعيد دو طواف كرد و دو سعي نمود عمر رضي بلو گفت كه عمل
نمودي بسنت پيغمبر صلعم و دوم اين است كه قران عبارت است
از ضم نمودن يك عبادت بسوي عبادت ديگر و آن دو عبادت
حج و عمره است و اين ضم متحقق نميشود مگر باينطور كه
هر واحد ادا نموده شود بر وجه كامل و سيوم اين است كه تداخل
نيست در عبادات پس براي هر يك از حج و عمره طواف
عليحده و سعي عليحده نموده خواهد شد و جز اين نيست كه براي
هر دو اكتفا نموده ميشود بسفر واحد و تلبيه واحد و بحلق واحد
بجهت آنكه اين چيزها مقصود نيست چه سفر وسيله است و تلبيه
براي احرام است و حلق براي حلال شدن است بخلاف اركان چه
آن مقصود است پس اركان براي هر يك عليحده بايد آيا نمي
بيني كه دو شفعه نماز نفل متداخل نميشوند و بيك تحريمه ادا
نميشوند و حديثيكه دليل آورده است آن را شافعي رح پس معني
آن اين است كه داخل شده وقت عمره در وقت حج تا روز قيامت
* مسئله ۴ * قارن اگر دو طواف پي در پي نمايد يكي براي
عمره و ديگر براي حج و همچنين دو سعي نمايد پي در پي كفايت
ميكند زيرا چه او بجا آورد چيزيرا كه بروي واجب است و

باید دانست که اینچنین کردن بد است چه دران تاخیر سعی عمره او
طواف التحیة وتقدیم طواف التحیة برسعی مذکور لازم می آید
واین بد است ولیکن بسبب آن چیزی از جبر نقصان برو لازم نمی آید
اما عدم لزوم نزد صاحبین رح پس آن ظاهر است زیراچه بسبب
تقدیم وتاخیر در مناسک حج دم لازم نمی آید نزد ایشان وعدم
لزوم آن نزد ابیحنیفه رح بنا بران است که طواف التحیة نزد
او سنت است وبسبب ترک سنت دم لازم نمی آید پس بسبب تقدیم
آن برسعی عمره بطریق اولی نخواهد شد وتاخیر سعی بسبب
اشتغال با مردیگر موجب دم نیست پس همچنین تاخیر آن بسبب
اشتغال بطواف موجب دم نخواهد شد * مسئله ٥ * قارن
هرگاه از رمی جمرة العقبه فارغ شود در روز عید باید که ذبح
نماید گوسفند یا گاو یا شتر یرا یا سبع گاو یا سبع شتر را باین
طور که در یکی گاو هفت کس شریک شوند واین را دم القران
میگویند واین در قران لازم است زیراچه قران در معنی تمتع
است ونص ثابت است که در تمتع دم است پس همچنین در قران
نیز خواهد شد وبدانکه هدی از سه چیز میشود از شتر وگاو
وگوسفند بنا بر انچه مذکور خواهد شد در باب آن

انشاء الله تعالى * مسئله ۴ * اگر نباشد نزد قارن یکی از این
سه چیز که ذبح کند آنرا پس باید که سه روزه دارد در ایام حج
که آخر آن روز عرفه باشد و بعد از مراجعت بسوی اهل خود هفت
روز روزه دارد زیرا چه خدا تعالی در حق تمتع در قرآن مجید
چنین فرموده است و قران مثل آنست و بهتر آنکه افضل این است
که سه روزه دارد در ایام حج از این تاریخ که آخر آن بروز
عرفه واقع شود زیرا چه روزه بدل هدی است پس مستحب است
که تاخیر نموده شود تا آخر وقت آن بامید آنکه شاید هدی که
اصل است پیدا کرده و او بر اصل قادر شود و بعد آنکه اگر آن هفت
روزه را در مکه دارد فساون بعد فراغت از حج و بعد گذشتن
ایام تشریق جایز است و نزد شافعی رح جایز نیست
زیرا چه در قرآن مجید مذکور است که آنرا بعد مراجعت
بسوی خانه خود دارد پس داشتن آن هفت روزه در مکه جایز
نخواهد شد مگر وقتیکه نیت اقامت نماید در مکه پس در آن هنگام
جایز است زیرا چه در بصورت مراجعت نمودن او بسوی خانه
خود متعذر است و علمای ما میگویند که آنچه در قرآن مجید
مذکور است که هفت روزه دارید بعد از مراجعت پس معنی

آن این است که هفت روزه دارید بعد مراجعت از حج اعنی
بعد فراغت از آن * مسئله ۷ * اگر قارن را اتفاق داشتن
سه روزه نشود در ایام حج حتی که روز عید رسد پس در این صورت
جایز نیست زیرا که مکروه و شافعی رح میگوید که او در این صورت
آن سه روزه قضا خواهد کرد بعد از ایام تشریق زیرا چه
این سه روزه موقت است و هرگاه در وقت آن اتفاق نشد
پس قضای آن خواهد کرد و امام مالک رح میگوید که در این صورت
آن سه روزه خواهد داشت در ایام تشریق زیرا چه خدای تعالی
در نص قرآن مجید فرموده است که باید که سه روزه در ایام حج
دارد و ایام تشریق ایام حج است و دلیل علمای ما این است که
از روزه داشتن در ایام تشریق نهی وارد شده است چنانکه مشهور
است پس نص قرآن محمول خواهد شد برسوای ایام تشریق و بعد
از ایام تشریق نیز آن سه روزه قضا نبوده نمیشود زیرا چه روزه بدل دم
است و بدل و عوض مقرر نبوده نمیشود مگر بنص شرع و نص شرع
دلالت میکند براینکه روزه مختص است با یام حج و دم اصل
است پس ادای دم جایز خواهد شد بعد گذشتن ایام
تشریق نیز بنابر آنکه دم اصل است و مروی است که در مثل صورت

مذکوره عمره فرض امر کرد است بذبح نمودن گوسفند پس
اگر قارن مذکور بعد روز عید نیز قادر نشود برذبح نمودن
هدی جایز است ویرا تا که حلال شود ودرین صورت بروی دو دم
لازم میشود یکی برای قران ودوم بسبب حلال شدن پیش از ذبح
نمودن هدی * مسئله ۸ * اگر داخل نشود قارن در مکه
و بیرون بیرون متوجه شود بسوی عرفات ووقوف عرفات
نماید پس لازم می آید که او عمره را ترک نمود زیرا چه اکنون
ادای عمره متعذر گشت چه اگر او بعد از وقوف بعرفات عمره
نماید لازم می آید که افعال عمره را بر افعال حج بنا کرد
واین خلاف مشروع است وباید دانست که بمجرد متوجه
شدن بسوی عرفات تاکه وقوف بعرفات نکند قارن لازم نمی آید
که او عمره را ترک کرد واین نزد صاحبین رح است ومذهب
صحیح ابی حنیفه رح نیز همین است ودرصورت مذکوره دم
قران ازو ساقط میشود چه او قران نکرد ولیکن بسبب ترک
عمره دم لازم می آید وهمچنین لازم است بروی که قضای آن
نماید زیرا چه شروع نمودن او در عمره مذکوره صحیح
شده بود وبعد از شروع ترک کردن آنرا پس قضای آن

نيز لازم خواهد شد چنانکه قضاي عمره لازم مي آيد بر کسيکه
بعد از شروع نمودن او در عمره منصرف گردد باين طور که چيزي
مفسد عمره او شود والله اعلم

فصل دوم در بيان احکام تمتع * مسئله ۱ *

تمتع افضل است از افراد بنا بر ظاهر روايت از ابي حنيفه رح
و نزد بعض مشايخ افراد افضل است زيراچه سفر متمتع واقع ميشود
براي عمره و سفر مفرد واقع ميشود براي حج و وجه ظاهر روايت
اين است که در تمتع جمع نمودن دو عبادت است مانند قران
و قران افضل است و نيز در ان يک نسک زياده است يعني دم
چه در تمتع دم است و در افراد دم نيست و سفر متمتع نيز براي
حج واقع است اگرچه عمره را در اثناي آن ادا مينمايد و اين منافي
آن نيست که سفر او براي حج واقع شده چه عمره تابع حج است
چنانچه در روز جمعه سعي نمودن و رفتن بسوي مسجد براي
نماز جمعه واجب است و بعد از رفتن در مسجد مشغول شدن بخفتن
جمعه منافي اين نيست که آن سعي براي نماز جمعه واقع شده
چه سنت جمعه ايضا از جمعه است * مسئله ۲ * بايد دانست
که متمتع بر دو نوع است يکي آنکه متوجه شود بسوي خانه کعبه

پاره دهٔ تمتع و سوق هدی نماید و دوم آنکه سوق هدی نماید
و این متمتع را باید که داخل شود پس از طواف خانهٔ کعبه
نماید برای عمره و بعد از آن سعی نماید میان صفا و مروه و بعد از آن
حلق یا قصر نماید و با این حلال میشود از عمرهٔ خود زیرا چه در عمره
همین افعال است چه اگر فقط عمره نماید کسی این عملها نماید
چنانچه پیغمبر صلعم در عمرهٔ قضا همین افعال کرده بود و امام مالک
رح گفته است که در آن حلق نیست و جز این نیست که عمره عبارت است
از طواف و سعی و عمل پیغمبر صلعم که در عمرهٔ قضا مروی است حجت
است برما و نیز حجت است برما قول او تعالی محلقین رؤسکم الآیه
یعنی در حالیکه حلق کنندگانید سرهای خود را و این آیه نازل
شده است در عمرهٔ قضا و نیز دلیل علمای ما برآنکه در آن حلق است
این است که هرگاه برای عمره احرام نموده میشود به تلبیه پس
تحلل از آن نیز بحلق خواهد شد مانند حج * مسئله ٣ *
قطع تلبیه نماید متمتع وقتیکه شروع کند در طواف و مالک رح
گفته است که قطع کند تلبیه را وقتیکه نظر او بخانهٔ کعبه افتد
زیرا چه عمره زیارت خانهٔ کعبه است و آن تمام میشود با فتادن نظر
برآن و دلیل علمای ما یکی این است که رسول خدا صلعم در عمره

قضا قطع تلبیه نموده است در وقت استلام حجر و دوم این است
که مقصود همان طواف است پس قطع کند تلبیه را وقتیکه شروع
نماید در طواف و از پنجم ساله است که قطع میکنند تلبیه را
حاجی وقتیکه شروع می نماید در رمی جمرهٔ عقبه
* مسئله ۴ * متمتع را باید که بعد از ادای عمره اقامت
نماید در مکه در حالیکه حلال است زیراچه او حلال شده است
از عمره که احرام آن کرده بود و فراغت نموده است از آن و بعد
از آن بتاریخ هشتم که آنرا یوم الترویه میگویند احرام حج
نماید از حرم خواه از مسجد حرام یا از غیر آن و احرام نمودن
از حرم شرط است و از مسجد شرط نیست زیراچه متمتع مذکور
که در مکه اقامت میدارد بمنزله مکی است و میقات مکی
برای احرام حج حرم است چنانچه ذکر آن بالا گذشت و
بعد از آن حج ادا نماید چنانچه مفرد حج ادا مینماید زیراچه
او ادای حج میکند ولیکن بساید که متمتع رمل نماید در
طواف زیارت و بعد از آن سعی نماید میان صفا و مروه
زیراچه طواف زیارت در حق او اول طواف است برای حج
بخلاف مفرد چه او طواف قدوم مینماید و بعد از آن

سعی مینماید میان صفا ومروه واگر متمتع نیز
بعد از احرام حج اول طواف خانه کعبه وسعی میان
صفا ومروه نماید وبعد از آن کوچ نماید وبرود بمنا پس
در یصورت او در طواف زیارت رمل نکند ونه سعی نماید
بعد آن میان صفا ومروه زیراچه او یکبار طواف سعی نموده
است * مسئله ٥ * بر متمتع دم تمتع واجب است بنا بر نص
قرآن که سابق مذکور شد واگر نیابد دم را سه روز روزه
دارد در ایام حج وهفت روزه دارد بعد از مراجعت بسوی خانه
خود وطریق داشتن این ده روزه همان است که در قران بیان
نموده شد پس اگر سه روز روزه دارد متمتع مذکور در ماه
شوال وبعد ازان عمره نماید پس آن سه روزه کفایت نمی‌کند
ازان سه روزه که براو واجب میشود در ایام حج حاصل آنکه این
سه روزه شوال بجای آن سه روزه اعتبار نموده نمیشود
زیرا چه سبب وجوب آن سه روزه تمتع است چه آن بدل هدی
است وارد در ایام ماه شوال تمتع نکرده است پس ادای آن سه
روزه پیش از تحقق سبب وجوب آن جایز نخواهد شد واگر
سه روز روزه دارد بعد از احرام عمره وپیش از طواف پس این

هدی است و پوشانیدن جل برای زینت است * مسئله ۸ *
بایدکه اولاً تلبیه بگوید و بعد ازان قلاده به بندد در گردن هدی
زیراچه او محرم میگردد بسبب بستن قلاده در گردن هدی مع
متوجه شدن همراه آن بنا بر آنچه سابق مذکور شد و اولی
این است که احرام نماید بتلبیه و سوق هدی نماید * مسئله ۹ *
سوق هدی افضل است از کشیدن آن بجهت آنکه پیغمبر صلعم
احرام نموده در ذی الحلیفه و شتران هدی سوق نموده میشدند پیش
او و بجهت آنکه بسبب سوق اشتهار بر وجه ابلغ و احسن
حاصل میشود و آن افضل است مگر وقتیکه سوق او دشوار باشد
بسبب رمیدن هدی و میل کردن آن بجانب چپ و
راست پس در بی هنگام بکشد آن را * مسئله ۱۰ * صاحبین
رح گفته اند که اشعار نماید بدنه را و ابوحنیفه رح گفته است که
اشعار نباید کرد و آن مکروه است و باید دانست که اشعار در لغت
بمعنی بر آوردن خون است بسبب جرح و بیان آن این است که
بشگافد کوهان آن را بانطور که زخم نیزه زند در اسفل کوهان
از جانب راست و فقها گفته اند اشبه بصواب این است که زخم زند
بر کوهان آن در جانب چپ زیرا چه پیغمبر صلعم زخم زده است

آلوده که بايد و اقتصار است بر جانب راست و هر دو جانب بسانيده
کرده اند که همان آن را بآن شود براي علامت هديه
دانسته شود که اين عمل مکروه است نزد ابي حنيفه رح و نزد صاحبين
رح حسن است و نزد شافعي رح سنت است زيرا چه اين عمل
مرويست از پيغمبر صلعم و از خلفاي راشدين رض و دليل صاحبين رح
اين است که مقصود از قلاده بستن در گردن هدي اين است که
کسي منع نکند آن را از خوردن آب و گياه وقتيکه وارد شود
بر آب و گياه مرغزار و نيز رد نمايند آن را مردمان و برسانند
آن را بمالکش وقتيکه گم شود و اين مقصود در اشعار بر وجه اتم
و اکمل حاصل ميشود چه اشعار متصل است ببدن بدنه و از آن
منفک نميشود و اين وجه مقتضي است که اشعار سنت باشد وليکن
اشعار مثله است و بدينجهت معارض آن وجه اول است لهذا
سنت گردانيده نشد و گفته شد که مستحسن است و حاصل دليل
صاحبين رح اين است که اشعار دو وجه است يکي
از آن ميخواهد که اشعار سنت باشد و ديگر ميخواهد که
روا نباشد لهذا اشعار مستحسن گردانيده شد نه سنت
تا رعايت هر دو وجه يافته شود و دليل ابو حنيفه رح اين است که

اشعار مثله است و آن منهي عنه است و منهي عنه حرام است و جواب
از صاحبين رح اين است که در صورت تعارض ترجيح مرجانب
حرام را است و جواب از دليل حنفا قعي رح اين است که پيغمبر صلعم
اشعار نموده بود هدي را بجهت محافظت آن چه کافران تعرض
مينمودند هدي را و از تعرض آن باز نمي آمدند مگر بديدن
اشعار و بعضي گفته اند که ابوحنيفه رح مکروه داشته است اشعار
اهل زمانه خود را چه آنها مبالغه مي نمودند در اشعار بوجهيکه
از ان خوف هلاکت ميشد و بعضي گفته اند که نزد ابوحنيفه
رح مکروه است اينکه ايشان نمايند اشعار را بر قلاده بستن اعني
نرسيد نمايد آن را و بجاي آن اختيار کند اشعار را
* مسئله ۱۱ * متمتع مذکور هرگاه داخل شود بمکه طواف و
سعي نمايد براي عمره چنانچه سابق مذکور شد در ذکر متمتعيکه
سوق هدي نميکند وليکن اين متمتع را بايد که حلال نشود
بعد از اداي عمره چنانچه حلال مي شود بعد از اداي عمره
متمتعيکه بغير سوق هدي تمتع مي نمايد بلکه لازم است
او را که حلال نشود مگر بعد از ان که احرام حج نمايد در روز ترويه
و در آنچه پيغمبر صلعم احرام تمتع نموده بود بسوق هدي و بعد از

اداي عمره حلال نشد و فرمود كه اگر پيشتر مي دانستم آنچه
پستر دانستم سوق هدي نميكردم و اداي عمره مي كردم پس الان
حلال ميشدم و از اين حديث معلوم ميشود چون كه متمتع
سوق هدي نمايد پس او حلال نميشود بعد از اداي عمره بلكه بايد
دانست كه اين متمتع را بايد كه احرام حج نمايد بنا بر مذهب هشتم
ذي الحجه [illegible] مانند اهل مكه بنا بر آنچه سابق مذكور شد و اگر
پيشتر از ترويه مذكور احرام حج نمايد جايز است بلكه
متمتع هر قدر كه تعجيل نمايد در احرام حج افضل است زيرا كه
در آن مسارعت است در امر حج و ثوابش مضاعف است و اين افضل
است در حق هر دو متمتع يعني متمتعي كه سوق هدي كند
و آنكه نكند * مسئله ۱۲ * بر متمتع دم نيز دم تمتع
واجب است بنا بر آنچه سابق مذكور شد * مسئله ۱۳ *
متمتع اول هرگاه حلق نمايد در روز عيد پس در آن هنگام از هر دو
احرام حلال ميشود زيرا كه حلق در حج سبب بيرون شدن از احرام
است مانند سلام در نماز * مسئله ۱۴ * در حق اهل مكه
تمتع و قران نيست و نه قران مشروع نيست در حق آنها مختص
افراد است [illegible] شافعي كه نزد او مسنون است و حاجت است

وشافعی رح انتهی خدای تعالی در قرآن مجید فرموده است که آن
کسی راست که از حاضران مسجد حرام نباشند و بجهت آنکه
تمتع و قران برای آسانی از مشقت سفر مشروع شده است تا مسافر
یک سفر حج و عمره هر دو را دریابد و برای هر یک بسفر جداگانه
محتاج نشود چه در آن مشقت بسیار است و این جهت یافته میشود
در حق آفاقی یعنی غیر اهل مکه * مسئله ۱۵ * ساکن
باشد در داخل میقات تهای مذکوره پس او بمنزله اهل مکه است
یعنی که در حق او تمتع و قران مشروع نیست * مسئله ۱۶ *
مکی اگر از مکه بر آمده در کوفه باشد پس تمتع و قران وی
صحیح است زیرا چه او درین هنگام بمنزله آفاقی است چه او
احرام حج و عمره از میقات میبندد مانند آفاقی * مسئله ۱۷ *
متمتعی که سوق هدی نکرده است اگر عود کند بشهر خود بعد
ادای عمره پس تمتع او باطل میگردد زیرا چه او المام صحیح نموده
باهل خود میان عمره و حج و بسبب آن تمتع باطل میگردد چنین
مروی است از چند تابعین رض و اگر چنین کند متمتعی که سوق هدی
نموده است تمتع او باطل نمیشود چه المام او صحیح نیست و این
نزد شیخین رح است و محمد رح میگوید که تمتع او نیز باطل

و بعد از آن احرام حج نماید پس آن شخص متمتع میشود
نزد علمای ما شیعه است و رکن باید است پس تقدیم
آن بر ماه های حج صحیح است و اما افعال حج و عمره پس آن
مرد رهستی که یافته شود در ماه های حج و در صورت مذکوره
افعال عمره مذکوره یافته میشود در ماههای حج چه اکثر افعال
عمره مذکوره یافته میشود در ماههای حج و این تمام مقام
کلام است و اگر شخص مذکور چهار شوط از طواف عمره
مذکوره یا زیاده از آن نماید پیش از ماههای حج و بعد از
فراغت از عمره حج نماید در این سال متمتع نمیشود بجهت آنکه
او درین صورت اکثر افعال عمره را ادا نموده پیش از ماههای
حج و سر آن این است که او بسبب ادا نمودن اکثر افعال
پیش از ماه های حج بحالتی گشت که اگر او جماع کند عمره
او باطل نمیشود پس جدا شد که گویا او حلال گشت از
عمره خود پیش از ماههای حج و مالک رح اعتبار کرده است
اتمام افعال عمره را در ماه های حج و حجت است بر او دلیلی
که سابق مذکور شد و بجهت آنکه تمتع عبارت است از
ادای عمره و حج بیک سفر در ماه های حج و آن یافته میشود

در صورت مذکوره و باید دانست که آنچه سابق مذکور
شد که ماههای حج شوال و ذی القعده و ده روز ذی الحجه
است پس آن مرویست از عبد الله [illegible] ابن عباس
و عبد الله ابن مسعود و عبد الله ابن زبیر و دلیل بر اینکه ده روز
ذی الحجه فقط در ماههای حج داخل است این است که بسبب
گذشتن ده روز ذی الحجه حج فوت میشود و اگر زیاده از این
از ایام ذی الحجه از ماههای حج می بود پس بسبب گذشتن
ده روز از آن حج فوت نمی شد و این دلالت میکند بر اینکه
مراد از قول خدا تعالی الحج اشهر معلومات دو ماه و بعضی از
ماه سیوم است نه تمام آن * مسئله ۱۹ * اگر کسی احرام
حج نماید پیش از ماههای حج احرام او صحیح است و منعقد
میشود برای حج و نزد شافعی رح منعقد نمیشود برای حج
بلکه برای عمره منعقد میشود زیرا که احرام رکن است نزد
شافعی رح و شرط است نزد علمای ما مانند وضو برای نماز
و تقدیم وضو برای نماز پیش از وقت آن جائز است پس همچنین
تقدیم احرام نیز بر وقت حج جائز خواهد بود و بدانکه
احرام عبارت است از تحریم بعضی شی مثل قتل صید و اینها سب

بعض شی مثل ربی و آن صحیح است در هر زمان پس این
تقویم مانند تقدیم احرام است بر مکان اعنی میقات
* مسئله ۳۰ * اگر کسی اهل کوفه عمره ادا نماید در ماههای
حج و بعد از فراغت از عمره حلق یا قصر نماید و بعد از آن در
مکه خانه بگیرد و سکونت نماید در آن و بعد از آن در آن
سال حج نماید پس او متمتع میشود زیرا چه تمتع عبارت است
از بنکه بیک سفر ادا نماید در ماههای حج دو نسک را که عبارت
است از حج و عمره را که مذکور بعد از فراغت از ادای
عمره مذکوره خانه نگیرد در بصره و در آن جا سکونت نماید
و بعد از آن در آن سال حج نماید پس درین صورت بعضی گفته اند
که متمتع میشود بالاتفاق و بعضی گفته اند که او
درین صورت متمتع میشود نزد ابی حنیفه رح فقط و نزد صاحبین
رح متمتع نمیشود زیرا چه متمتع آن را میگویند که عمره او
میقاتی باشد بایطور که احرام آن از میقات نماید و حج او
مکی باشد و درین صورت حج و عمره آنکس هر دو میقاتی است
و دلیل ابی حنیفه رح این است که سفر آنکس باقی است
ما دامیکه بوطن خود مراجعت نماید و هرگاه چنین شد

پس ثابت شد که او در یک سفر هر دو نسک را بجا آورد پس دم
تمتع برو واجب نخواهد شد و اگر فاسد کند آنکس عمره را
که احرام آن نموده بود و ازو فارغ شده سر تراشید یا [illegible]
قصر نماید و بعد ازان خانه گیرد در بصره و بعد ازان عمره دیگر ادا
نماید در ماههای حج و هم حج نماید درانسال پس او متمتع
نمیشود نزد ابیحنیفه رح و نزد صاحبین رح متمتع میشود زیراچه
او از سر نو سفر نموده و در یک سفر هر دو نسک را بجا آورد و دلیل
ابیحنیفه رح این است که سفر اول او باقیست تا وقتیکه بوطن
خود مراجعت ننماید پس اگر او مراجعت نماید بوطن خود و
بعد ازان عمره نماید در ماههای حج و هم حج نماید در آنسال
پس درینصورت او متمتع میگردد بالاتفاق زیراچه درینصورت
او از سر نو سفر نموده است چه سفر اول باقی نمانده است بسبب مراجعت
نمودن بوطن و دران یکسفر هر دو نسک را بجا آورده است و اگر آنکس
بعد از فراغت نمودن از عمرهٔ فاسده در مکه سکونت نماید و
به بصره نرود تا آنزمان که عمره دیگر ادا نماید در ماههای
حج و هم حج نماید در آنسال پس درینصورت او متمتع
نمیگردد بالاتفاق زیراچه عمرهٔ او مکی است و عمرهٔ فاسد نیز

میشود سفر اول و بعد از آن او بمنزله اهل مکه میشود و تمتع
مشروع نیست در حق اهل مکه * مسئله ۱۲ * هرگاه عمره را باید
در ماه‌های حج و هم حج تمتع را در آن سال پس هر کدام را که
فاسد کند باید که ترک نکند آنرا بلکه بهر طور افعال آنرا تمام
نماید زیرا چه ممکن نیست بیرون که خارج شود از عهده احرام
مگر باداء افعال آن و درین صورت ساقط میشود دم تمتع
زیرا چه درین صورت تمتع متحقق نشد چه تمتع عبارت است
از آنکه ادا نماید دو نسک صحیح را در سفر واحد و درین صورت
هر دو نسک صحیح یافته نشد * مسئله ۲۲ * اگر تمتع
نماید زن و برای دم تمتع نه بچه نماید گوسفندی را پس این کفایت
نمیکند و دم تمتع بسان ادا نمیشود زیرا چه او بجا آورده غیر
واجب را و همین حکم است در صورتیکه مرد نه بچه کند گوسفندی را
از دم تمتع * مسئله ۳۲ * اگر حایض گردد زن نزدیک
وقوف بعرفات باید که غسل کرده احرام حج نماید و افعال
حج بعمل آرد چنانچه عمل میکنند حج کنندگان و لیکن باید
که آن زن طواف خانه کعبه نکند تا آن زمانیکه از حیض پاک
گردد بجهت آنکه مرویست که چنین اتفاق شده بود مر عایشه رض

را پس ایشان سوای طواف باقی افعال حج را ادا نموده بودند
و بجهت آنکه طواف نموده میشود در مسجد و وقوف بعرفات
بعرفات است و آن صحرا است و مسجد نیست سوال آنچه
مذکور شد که زن حایض غسل کرده احرام حج نماید معقول
نیست زیرا چه زن حایض تا وقتیکه پاک نگردد غسل
کردن و بی فایده ندارد جواب این غسل برای احرام است نه برای
ادای نماز پس فایده آن ظاهر است * مسئله ۲۴ * اگر زن بعد از
وقوف نمودن بعرفات و بعد از طواف زیارت حایض شد پس
باید که او از مکه مراجعت نماید و برود بسوی وطن
و طواف الصدر را ترک نماید و در این صورت برو هیچ چیز لازم
نمی آید بسبب ترک نمودن طواف الصدر زیرا چه پیغمبر صلعم
اجازت داده است مر زنان حایض را برای ترک نمودن طواف الصدر
* مسئله ۲۵ * هر که خانه خود در مکه و در آنجا سکونت
اختیار نماید پس طواف الصدر برو واجب نیست زیرا چه طواف
الصدر برکسی واجب میشود که صدر نماید یعنی بازگشت نماید
بسوی وطن خود و شخص مذکور سکونت اختیار نموده در مکه مگر
وقتیکه خانه گیرد در مکه بعد از آنکه واجب شود بازگشت نمودن

بسوی وطن پس درینصورت بر او طواف الصدر واجب می شود
و بسبب اقامت نمودن او در مکه ساقط نمیشود طواف الصدر
که واجب شده است و باید دانست که این مرویست از
ابی حنیفه رح و بعضی آنرا از محمد رح روایت کرده اند و وجه آن
این است که هرگاه طواف الصدر بر او واجب نشد بسبب داخل
شدن وقت آن پس بعد از آن بسبب نیت اقامت نمودن در مکه ساقط
نخواهد شد والله اعلم

باب در بیان جنایات * مسئله ۱ *

اگر محرم بعد از احرام استعمال خوشبو نماید بر او کفاره آن لازم
می آید پس اگر خوشبو نماید یک عضو کامل را مانند سر و ساق
و امثال آن یا زیاده از آن پس بر او دم لازم می آید زیرا که جنایت
کامل میشود بسبب کمال انتفاع و بسبب استعمال نمودن خوشبو
در عضو کامل انتفاع حاصل میشود لهذا بسبب آن لازم می آید
کفاره کامل که عبارت است از دم و اگر استعمال خوشبو نماید در
کمتر از عضو کامل پس بر وی صدقه لازم می آید بسبب قصور جنایت
و محمد رح گفته است که درینصورت نیز واجب میشود دم بقدر آن
یعنی اگر خوشبو نماید نصف عضو را مثلا نصف دم لازم می آید بنا بر

قیاس چنین که گفته شد مذکور است که اگر استعمال خوشبو نماید
در ربع عضو پس بروه لازم می آید بنا بر قیاس آن بر حلق موی سر
و بیان فرق میان استعمال خوشبو در عضو و میان حلق موی سر خواهد
آمد انشاء الله تعالی و بعد ازان بدانکه در هر جاکه دم جنایت لازم
می آید دران ذبح نمودن گوسفند کفایت میکند مگر در دو موضع
که ذکر آن خواهد آمد در باب هدی انشاء الله تعالی
* مسئله ۲ * هر صدقه که در جنایت احرام مقرر نیست
پس عبارت است از نصف صاع گندم مگر آنچه واجب میشود
بسبب کشتن شپش و ملخ چه دران هر قدر که خواهد صدقه
دهد چنین مرویست از ابی یوسف رح * مسئله ۳ * اگر خضاب
کند محرم سر خود را بحنا پس بروه دم لازم می آید زیرا چه
پیغمبر صلعم فرموده است که حنا خوشبو است و اگر تلبید نماید
سر خود را بحنا یعنی موی سر خود را بهم نشاند بحنا پس
بروه دو دم لازم می آید یکی بجهت استعمال خوشبو دوم بجهت
پوشیدن سر چه دران پوشیدن سر او حاصل میشود
* مسئله ۴ * اگر خضاب نماید محرم سر خود را بوسمه
پس بروه هیچ چیز لازم نمی آید چه وسمه از قبیل خوشبو نیست

و از ابی یوسف رح مرویست که اگر خضاب کند سر خود را بوسمه
برای علاج صداع پس بر وجزا بر آن لازم می آید بجهت آنکه
دریں صورت او سر خود را می پوشد بآن مانند غلاف و این صحیح
است و بعد ازان باید دانست که محمد رح در جامع صغیر
اقتصار نموده است بر ذکر سر و در مبسوط ذکر سر و ریش هر دو کرده
است و این دلالت میکند بر اینکه خضاب هر واحد ازان
دو موجب جزا است * مسئله ٥ * اگر کسی استعمال روغن
زیتون نماید دم لازم می آید بر و نزد ابی حنیفه رح و صاحبین
رح گفته اند که بر وصدقه لازم می آید و شافعی رح
گفته است که اگر استعمال آن نماید در غیر موی پس بر و
هیچ لازم نمی آید زیرا که از دو صورت اول بسبب استعمال
روغن زولیدگی موی دفع میشود نه در صورت دوم و دلیل
صاحبین رح اینکه روغن مذکور از جمله مطعومات است
ولیکن استعمال آن در موی بدن بسبب قتل شپش و دفع زولیدگی
موی است پس استعمال آن جنایت قاصره است لهذا دران
صدقه واجب خواهد شد نه دم و دلیل ابی حنیفه رح این است
که روغن مذکور اصل خوشبوئی است پس آن نیز خالی نیست

از خوشبوئی و معده را نرم میکند موی را دفع میکند ژولیده گی
و چرک را و میکشد شپش را پس استعمال روغن زیتون جنایت
کامل است بنا بر آنکه مشتمل است برین فواید و هرگاه
چنین شد پس بسبب استعمال آن دم لازم خواهد آمد و
جواب از دلیل صاحبین رح این است که بودن آن
از قبیل مطعومات منافی وجوب دم نیست چه زعفران
نیز از قبیل مطعومات است که در طعام انداخته می
خورند آن را و معهذا بسبب استعمال آن دم لازم می آید و بدانکه
این اختلاف در روغن زیتون و کنجد است وقتیکه خالص
باشد و اما وقتیکه آن روغن خوشبو کرده شود بشکل بنفشه یا
بشکل یاسمین و مانند آن پس درین صورت بسبب استعمال آن
دم لازم می آید بالاتفاق چه آن خوشبو است و این وقتی است
که استعمال آن نماید بر وجه استعمال خوشبو یا اگر استعمال
نماید بطریق دوا باینطور که استعمال آن نماید در شقاق قدم
و جراحت برای دوا پس درین صورت بر وی هیچ کفاره لازم نمی
آید زیراچه روغن مذکور فی نفسه خوشبو نیست ولیکن من
وجه خوشبو است باعتبار آنکه اصل خوشبو است پس برای لازم

آمدن دم بسبب استعمال آن شرط نبوده شد که استعمال آن وقتی
نماید بطریق استعمال خوشبو بخلاف چیزیکه خوشبوئی مقصود نه
باشد چون مشک وغیره چه بسبب استعمال آن اگرچه
بطریق دوا باشد دم لازم می آید * مسئله ۲ * اگر
بپوشد محرم جامه دوخته را یا بپوشد سر خود را یک روز تمام
پس بر وی دم لازم می آید و اگر کمتر از یکروز بپوشد جامه
دوخته را یا بپوشد سر خود را پس درینصورت بر وی صدقه لازم
می آید و از ابویوسف رح مرویست که اگر بپوشد در اکثر
از نصف روز پس بر وی دم لازم می آید و ابوحنیفه رح نیز بهمین
قایل بود اولا و شافعی رح گفته است که دم لازم می آید زیرا چه
بمجرد پوشیدن آن انتفاع تمام حاصل میشود و دلیل علمای ما
این است که از پوشیدن آن انتفاع مقصود است پس ضرور است
که برای آن مدتی باشد تا انتفاع کامل دران حاصل شود و بنا بر
آن دم لازم کرده و تقدیر آن بیک روز نموده شد زیرا چه
عادت این است که انسان یکروز می پوشد جامه را و بعد از ان
روز دیگر می کشد آنرا از بدن و جامه دیگر می پوشد پس
در پوشیدن آن کمتر از یکروز جنایت قاصره است پس بسبب

آن صدقه لازم خواهد شد ولیکن ابویوسف رح اکثر روز را
قایم مقام کل اعتبار نموده است * مسئله ۷ * اگر قمیص
را بطور چادر بپوشد محرم یا باینطور بپوشد که یکطرف آنرا
بر منکب راست نهد و طرف دیگر آنرا زیر بغل راست در
آورده بالای منکب چپ بیندازد یا بطور ازار بپوشد سراویل را
پس دران باک نیست زیراچه او آنرا بطور جامه دوخته نپوشیده و
همچنین اگر قبا را بر هر دو دوش خود بیندازد باینطور که هر دو
منکب را داخل کند در قبا و دست را در آستین داخل نکند چه
درینصورت قبا را بطور پوشیدن قبا نپوشیده است لهذا بتکلف
نگاه میدارد آنرا تا نیفتد و درین معنی اختلاف زفر رح
است و بعد انکه انچه سابق مذکور شده در پوشیدن سر پس
دران بیان مدت پوشیدن آن بود و دران مقدار سر
مذکور نیست پس بدانکه اگر تمام سر را بپوشد تمام روز پس
بر وی دم لازم می آید بالاتفاق زیراچه آن منع است و یا
و اکثر بپوشد بعض سر را پس مروی است که ابو حنیفه رح دران
اعتبار ربع سر نموده است و ابو یوسف رح اعتبار اکثر سر نموده است چه
اکثر سر در حکم کل است و نزد ابو حنیفه رح ربع بمنزله کل است

بقیاس احکام دیگر چون حلق و عورت وسرّ آن این است که
انتفاع گرفتن بپوشیدن بعض سر مقصود است چنانچه عادت بعضی
مردمانست * مسئله ۸ * اگر حلق نماید محرم ربع سر را
یا ربع ریش را یا زیاده از آن پس بر وی دم لازم می آید و اگر حلق
نماید کمتر از ربع را لازم می آید بر وی صدقه و امام مالک رح
گفته است که دم لازم نمی آید مگر بحلق کل سر و شافعی رح گفته است
که بسبب حلق نمودن بعض سر یا بعض ریش دم لازم می آید
اگر چه قلیل باشد بنا بر قیاس آن بر نباتات حرم و دلیل علمای ما
این است که حلق ربع هم انتفاع کامل است لهذا اکثر مردمان
بآن عادت گرفته اند چون عباسیان و ترکان و اکثر بنی هاشم
پس حلق نمودن آن جنایت کامل است و حلق نمودن کمتر از آن
جنایت قاصر است بخلاف خوشبو نمودن ربع عضو چه آن غیر
مقصود است و حلق نمودن بعض ریش در بعض دیار معتاد است
چون دیار عراق و زمین عرب * مسئله ۹ * اگر حلق نماید
تمامی گردن را پس بر وی دم لازم می آید زیرا چه آن عضویست
که حلق آن مقصود است * مسئله ۱۰ * اگر حلق نماید محرم
هر دو بغل را یا یکی را پس برو لازم می آید دم زیرا چه حلق

* مسئله ۱۲ * اگر حلق نماید موضع حجامت را پس براو دم
لازم می آید نزد ابیحنیفه رح وصاحبین رح گفته اند که براو صدقه
لازم است زیرا چه حلق نکرد است آن موضع را مگر برای حجامت
و آن منع نیست در حق محرم پس همچنین منع نخواهد شد چیزیکه
وسیله گردانیده میشود برای حجامت ولیکن دران دفع میشود
قدری از چرک بدن لهذا براو صدقه لازم می آید و دلیل ابیحنیفه
رح این است که حلق آن موضع مقصود است زیرا چه حجامت
که مقصود است حاصل نمیشود مگر بحلق نمودن موضع آن نیز
و بسبب آن ازاله چرک میشود از عضو کامل باعتبار حجامت
پس بسبب آن دم واجب خواهد شد * مسئله ۱۳ * محرم اگر
حلق کند سر محرم دیگر را بامر وی یا بغیر امر وی پس بر حالق
صدقه لازم می آید و بر محلوق دم و نزد شافعی رح هیچ چیز
لازم نمی آید در صورتیکه حلق نموده باشد بدون امر محلوق
یا بنطور که محلوق در حالت نوم باشد زیرا چه قاعده نزد
شافعی رح این است که بسبب اکراه بر مکره مواخذه فعل نمیشود
و نوم بالاتر از اکراه است و نزد علمای ما بسبب اکراه و نوم مکره
گنهگار نمیشود و اما مواخذه بجهت حکم فعل پس آن باقی میماند

و در صورت مذکوره بسبب حلق متحقق شده است در حق محلوق
تا ایم سبب وجوب دم که اعتبار است از راحت و زینت پس واجب
خواهد شد بر محلوق دم و مختار نیست در اینکه ذبح نماید
گوسفند را یا صدقه دهد بشش مساکین سه صاع گندم را
یا سه روزه دارد بخلاف محرم مذکور که مضطر بسا شد بسوی
حلق سر بسبب بعضی از امراض مثلا چه او مختار است میان
سه چیز مذکوره زیرا چه در اینصورت آفت آسمانی است و در صورت
اولی از جانب انسان است و بعد ازان باید دانست که در صورت
مذکوره محلوق نمیگیرد قیمت دم را از حالق زیرا چه دم لازم
نشده است مر او را مگر بجهت راحتیکه یافته است آنرا پس او مانند
مغرور است در حق عقر یعنی اگر خرید کند شخصی از کسی
کنیزی را و وطی کند آنرا و بعد ازان کنیز مذکوره ملک
غیر بایع ثابت شود پس در اینصورت عقران لازم می آید
بر شخص مذکور برای مالک کنیز و شخص مذکور آن را
نمیگیرد از بایع آن کنیز زیرا چه عقر بمقابل وطی است
که او کرده است و اگر حالق مذکور حلال باشد و محلوق مذکور
محرم پس در اینصورت نیز بر محلوق دم لازم می آید و

باید دانست که بر حالق محرم صدقه لازم است در هر دو صورت
یعنی در صورتیکه حلق نموده باشد یا موی محلوقست و در صورتیکه
حلق نموده باشد بغیر امر وی و شافعی را شکّی نیست که بر حالق
هیچ چیز لازم نمی آید و همین اختلاف است در صورتیکه حلق
کند محرم سر حلال را و دلیل شافعی را این است که موجب جزا
نیست مگر معنی انتفاع و آن یافته نمی شود بسبب حلق نمودن
موی سر غیر و دلیل علمای ما این است که ازاله چیزیکه نما میکند
از بدن انسان از جمله آن اشیا است که در احرام ممنوع است چه
آن چیز مستحق امان است بمنزله نباتات حرم پس فرق نیست
میان موی بدن خود و میان موی بدن غیر مگر اینقدر که در
حلق نمودن موی بدن خود کمال جنایت است بر نسبت حلق
نمودن موی بدن غیر * مسئله ۱۴ * اگر بچیند محرم
از شارب حلال چیزیرا یا بتراشد ناخنهای ویرا باید که طعام دهد
بتقدیر هر قدر که خواهد زیرا آنچه مذکور شد که آن بمنزله
نباتات حرم است از انتفاع من وجه خالی نیست چه انسان را
ایذا میرسد بسبب چرک بدن غیر اگرچه این ایذا کم است به نسبت
ایذای چرک بدن خود پس درینصورت لازم خواهد شد برو طعام

* مسئله ۱۰ * اگر محرم ناخنهای هردو دست و پای خود
را بتراشد براو دم لازم می آید چه آن از محظورات احرام است
زیرا چه دران دفع چرک بدن است وهم ازاله چیزی است که نیسا
میکند از بدن انسان پس اگر بتراشد همه ناخنهای دست و پای
را دم لازم خواهد شد چه آن ارتفاع کمال است و باید دانست
که اگر بتراشد همه ناخنها را در یک مجلس پس درینصورت
زیاده از یکدم لازم نمی آید زیرا چه جنایت نوع واحد است
واگر آن را بتراشد در مجلس متعدد پس درینصورت نیز نزد
محمد رح زیاده از یکدم لازم نمی آید زیرا چه بنای دم جنایت
برتداخل است چه آن کفاره است مانند کفاره روزه پس
درینصورت زیاده از یک دم لازم نمی شود مگر وقتیکه
بتراشد ناخنهای یکدست را مثلا در مجلسی و کفاره آن ادا
نماید و بعد ازان بتراشد ناخنهای دست دیگر را در مجلس دیگر
پس درینصورت دم متعدد لازم می آید بجهت آنکه
جنایت اول مرتفع می شود بسبب دادن کفاره پس
تداخل نخواهد شد لهذا برای تراشیدن ناخنهای
دست و پا کفاره دیگر لازم خواهد شد و نزد شیخین رح

در صورت مذکوره چهار دم واجب میشود اگر بتراشد ناخنهای
هر دو دست و پای را در چهار مجلس باین طور که ناخنهای
یکدست را در یک مجلس و ناخنهای دست دیگر را در مجلس
دیگر و همچنین ناخنهای هر دو پای را در دو مجلس زیراچه
در تراشیدن ناخنهای دست و پا معنی عبادت غالب است پس تداخل
میان آن مقید است با تعدد مجلس چنانچه در تلاوة آیتهای
سجده و اگر بتراشد ناخنهای یکدست را یا ناخنهای یک پای
را پس بر وی یکدم لازم می آید بجهت قایم نمودن ربع در مقام کل
چنانچه ربع سر قایم مقام حلق تمام سر است و اگر تراشد
کمتر از پنج ناخن پس بر او بمقابل هر ناخن یک صدقه لازم
می آید و این در قدوری مذکور است و در شرح کنز است که
بسبب تراشیدن سه ناخن دم لازم می آید و این قول اول
ابیحنیفه رح است زیراچه بسبب تراشیدن ناخنهای
یکدست دم لازم است و سه ناخن اکثر است و اکثر در حکم کل
است ووجه آنچه در قدوری مذکور است این است که
ناخنهای یکدست اقل چیزی است که بسبب تراشیدن آن
دم لازم می آید و آنرا قایم مقام کل نموده شده است پس سه

ناخن که اکثر ناخنهای یکدست است قایم مقام کل گردانیده
نخواهد شد چه این مودی است بسوی تسلسل و اگر بتراشد
پنج ناخن متفرق را از هر دو دست و هر دو پای پس بر او صدقه
لازم می آید نزد شیخین رح و محمد رح گفته‌اند که بر او دم
لازم می آید بنا بر قیاس آن بر تراشیدن پنج ناخنهای
یکدست و بر حلق نمودن مقدار ربع سر از مواضع متفرقه
و دلیل شیخین رح این است که موجب دم کمال جنایت است و آن
متحقق میشود بسبب راحت و زینت و بسبب تراشیدن پنج ناخن
متفرق بطور مذکور راحت و زینت نیست بلکه در آن
ایذا و عیب است بخلاف حلق نمودن موی سر از مواضع
متفرقه چه آن معتاد است بنا بر آنچه سابق مذکور شده است
و هرگاه چنین شد پس در صورت تراشیدن پنج ناخن متفرق صدقه واجب
خواهد شد نه دم بجهت قصور جنایت ولیکن باید دانست که بر ازای
هر ناخن طعام یک مسکین واجب میشود و همچنین حکم است اگر
زیاده از پنج ناخن متفرق بتراشد مگر قیمت آنقدر
ناخنهای متفرق را بتراشد که مجموعه صدقه آن بقیمت دم
رسد پس درین هنگام هر قدر که خواهد کم نماید تا صدقه

مساوی دم نگردد * مسئله ۲۶ * اگر ناخن از ناخنهای محرم شکسته معلق مانده وجدا نگردد ومحرم آن را بگیرد دور نماید پس برا و هیچ لازم نمی آید زیرا چه ساختن بعد از شکستن ایذا نمیکند پس آن مانند درخت خشک است در حرم

* مسئله ۲۷ * اگر استعمال خوشبو نماید محرم یا بپوشد جامه دوخته را یا حلق نماید بسبب عذر پس او مختار است اگر خواهد ذبح کند گوسفند را واگر خواهد سه صاع گندم را تصدق نماید بشش مسکین واگر خواهد سه روز روزه دارد زیرا که خدا تعالی در قرآن مجید فرموده است که پس او روزه است یا صدقه یا ذبح کردن است ولفظ یا برای تخییر است و پیغمبر صلعم تفسیر کرده است این آیت را بسه چیز مذکور واین آیه در شان معذوران نازل است وبعد ازان باید دانست که این روزه داشتن در هر جا جایز است پس در هر جا که خواهد دارد آن را زیرا چه روزه داشتن در هر مکان عبادت است وهمچنین صدقه مذکور را در هر جا که بدهد بمساکین جایز است چه صدقه دادن بمساکین در هر مکان عبادت است واما ذبح نمودن گوسفند مذکور پس آن مختص بحرم است بالاتفاق

زیرا چه ریختن خون حیوان بذبح نمودن آن در شرع عبادت
نیست مگر در زمان خاص یا در مکان خاص وذبح نمودن
گوسفند مذکور مختص نیست بزمانی از زمانه ها پس
مختص خواهد شد بمکان خاص که حرم است و اگر اعتبار
نماید که شش مسکین را سه صاع گندم دهد پس در یصورت جایز
است و اگر شش مسکین را هر دو وقت طعام خوراند هم این نزد
ابی یوسف رح است بنا بر قیاس آن بر کفارهٔ یمین و نزد محمد
رح این طعام خورانیدن و اباحه جایز نیست زیرا چه صدقه نمودن
عبارت است از اینکه تملیک آن نماید بمسکین و در صورت
مذکوره صدقه نمودن واجب است بنا بر نصیکه در این باب
آمده است و بسبب طعام خورانیدن صدقه نمودن متحقق
نمی شود چه تملیک یافته نمی شود والله اعلم

فصل * مسئله ۱ * محرم اگر بنظر شهوت
نگاه کند بسوی فرج زن خود و بسبب آن انزال شود ویرا پس
در یصورت بر او هیچ لازم نیست زیرا چه حرام نیست در
حق او مگر جماع و آن یافته نشد و در صورت مذکوره
پس چنان شد که خیال نماید صورت جماع را و بسبب آن

آن انزال شود * مسئله ۲ * محرم اگر بوسه دهد
بر روی زن یا مس نماید آن را بشهوت پس بر او دم
لازم می آید و در جامع صغیر مذکور است که اگر مس کند
زن را بشهوت و انزال کند پس بر او دم لازم می آید و در مبسوط
مذکور است که بر او دم لازم می آید انزال نموده باشد
یا نه و همچنین حکم است در صورتیکه جماع کند در غیر
فرج و از شافعی روایت است که در جمیع این صورتها احرام
او فاسد میگردد بشرط انزال چنانچه بسبب این افعال روزه
فاسد میگردد بشرط انزال و دلیل علمای ما این است که
فساد حج متعلق است بجماع و از افعال مذکوره جماع مقصود
نیست پس متعلق نخواهد شد بآن چیزیکه متعلق است بجماع
ولیکن بسبب افعال مذکوره استمتاع و انتفاع از زن حاصل
میشود و این منع است محرم را پس بسبب آن دم لازم خواهد
شد بخلاف روزه زیرا آنچه حرام در آن قضای شهوت است و
آن متعلق نمی شود بسبب افعال مذکوره بدون انزال
* مسئله ۳ * محرم اگر جماع نماید در قبل یا دبر پیش از
وقوف بعرفات فاسد میشود حج او و بر او لازم می آید قضا

ودم اعني ذبح نمودن گوسفند وليكن بايد اول اركان افعال حج
تمام نمايد چنانچه نمايد آن را كسي كه حج او فاسد نشده است
زيرا چه مروي است كه شخصي سوال كرد از پيغمبر صلعم از
احوال كسي كه جماع كرده بود زن خود را در حاليكه آنها
محرم بودند پس فرمود پيغمبر صلعم كه بر آنها دم است و هم
بايد كه افعال حج را تمام نمايند و واجب است بر آنها كه
در سال آينده حج نمايند و همچنين مروي است از جماعتي از
اصحاب رض و شافعي رح گفته است كه در صورت مذكوره
واجب است بر محرم مذكور كه قرباني نمايد شتر يا گاو را
بنا بر قياس اين بر صورتيكه جماع كند محرم بعد از وقوف
بعرفات و حديث مذكور كه دليل علماي ما است حجت است
بر وجه آن حديث مطلق است و شامل است گوسفند
را و دليل ديگر نزد علماي ما اين است كه در صورت مذكوره
قضاي آن حج واجب است بر محرم مذكور و قضا واجب نمي شود
مگر براي تدارك مصلحتي كه فوت شده است پس بر قياس
شدن اداي حج هر گاه چنين شد پس در صورت مذكوره چنانچه
قضايش خواهد شد پس قرباني نمودن گوسفند كفايت خواهد

گرده بخلاف آنکه اگر جماع نماید محرم بعد از وقوف
بعرفات چه دریصورت قضا واجب نیست وبعد ازان باید دانست
که از انچه مذکور شده معلوم شد که جماع نمودن درقبل ودبر هردو در
حکم برابر است ولیکن مرویست از ابوحنیفه رح که بسبب جماع نمودن
دردبر حج فاسد نمیشود چه معنی جماع دریصورت قاصر است
وشاید که از ابوحنیفه رح دریصورت دوروایت است وبباید
دانست که درحالت قضا نمودن حج فاسد واجب نیست بر محرم
مذکور که مفارقت نماید از زنیکه باوی جماع نموده بود درسال
اول واین نزد علمای ماست واما م مالک رح گفته است که براو
واجب است که مفارقت نماید از زن مذکوره از وقتیکه بیرون
شوند از خانه خود ها برای قضا نمودن حج فاسد وزفر رح گفته است
که مفارقت نماید ازو هر وقتیکه آنها احرام نمایند وشافعی رح
گفته است که مفارقت بر آنها واجب است وقتیکه برسند آنها بمکانی
که دران باهم جماع نموده بودند ودلیل شافعی رح این است
که آنها در وقتیکه خواهند رسید بمکان مذکور یاد خواهند آمد
آنهارا حالت جماع گذشته واین یاد آمدن آنهارا باعث انبساط
شهوت خواهد شد وباز بجماع مبتلا خواهند شد ودلیل علمای ما

این است که منشاء اجتماع میان آنها که نکاح است موجود است
پس پیش از احرام مفارقت نمودن معنی ندارد چه در حین
هنگام جماع مباح است و همچنین مفارقت نمودن بعد از احرام
نیز معنی ندارد زیرا چه آنها یاد خواهند کرد مشقت شدیدی را
که لاحق شده است آنها را بسبب لذت اندک و این باعث زیادتی
احتراز و ندامت خواهد شد پس واجب گردانیدن مفارقت میان
آنها معنی ندارد * مسئله ۴ * هرکه جماع کند بعد از وقوف
بعرفات حج او فاسد نمی شود و واجب میشود براو که قربانی نماید
بدنه را و شافعی رح گفته است که اگر جماع نماید محرم پیش
از رمی حج او فاسد میشود و دلیل علمای ما این است که
پیغمبر صلعم فرموده است که هرکه وقوف نماید بعرفات پس حج
او تمام میشود و در صورت مذکوره قربانی نمودن بدنه واجب نیست
مگر بجهت آنکه ابن عباس رض گفته است که اگر جماع کند محرم
پیش از وقوف بعرفات فاسد میشود حج او و براو دم
لازم می آید و اگر جماع کند بعد از وقوف بعرفات پس
حج او تمام میشود و براو واجب میشود که قربانی نماید
بدنه را و بجهت آنکه جماع نمودن از اعلی انواع استمتاع

است بلكه كفارهٔ آن نيز بايد كه شديد باشد * مسئله ۵ *
محرم اگر جماع نمايد بعد از حلق پس بر او لازم مي آيد كه
قرباني نمايد گوسفند را زيرا كه هنوز احرام او در حق قربت
نمودن با زنان باقي است اگرچه باقي نيست در حق پوشيدن
جامه دوخته و مانند آن پس جماع نمودن بعد از حلق جنايت
خفيف است لهذا براي آن قرباني نمودن گوسفند
كافي است * مسئله ۶ * محرميكه احرام نمود است براي
عمره اگر جماع كند پيش از آنكه چهار شوط طواف نمايد
عمرهٔ او فاسد ميگردد و بايد كه اتمام نمايد افعال عمره را
و قضا نمايد آن را و براو دم لازم مي آيد يعني قرباني
نمودن گوسفند و اگر او جماع كند بعد از چهار شوط طواف
يا زياده از آن عمرهٔ او فاسد نميگردد و درين صورت نيز قرباني
نمودن گوسفند براو لازم مي آيد و شافعي رح گفته است كه در
هر دو صورت عمرهٔ او فاسد ميشود و براو قرباني نمودن بدنه لازم
مي آيد بنا بر قياس آن بر حج چه عمره نيز نزد او فرض است
مانند حج و دليل علماي ما اين است كه عمره سنت است پس
رتبهٔ او از حج كمتر است لهذا در هر دو صورت قرباني نمودن

گوسفند واجب است و در حج در صورتیکه بعد از وقوف بعرفات
جماع نماید قربانی نمودن بدنه واجب است تا تفاوت جرمها
میان حج و عمره ظاهر گردد * مسئله ۷ * هرکه جماع کند
بفراموشی پس او مانند کسی است که عمدا جماع کند
در حج فساد احرام و عدم آن و شافعی رح گفته است که بسبب
جماع بفراموشی حج فاسد نمیگردد و همچنین اختلاف
است در صورتیکه جماع کند کسی زن خوابیده را یا جماع
کند زن او را کره و شافعی رح گفته است که جماع در این صورتها
بسبب عوارض مذکوره جنایت واقع نمی شود و دلیل علمای ما
این است که فساد حج بسبب جماع بعد از احرام باعتبار
معنی استمتاع خاص است و این معنی معدوم نمی شود بسبب عوارض
مذکوره و حج در معنی روزه نیست زیرا که حالات احرام باعث
یاد داشتن آن است بمنزله حالات نماز بخلاف روزه
والله اعلم

فصل * مسئله ۱ * هرکه طواف قدوم
نماید بی وضو پس بر او صدقه لازم می آید و شافعی رح گفته است
که این طواف معتبر نیست زیرا که پیغمبر صلعم فرموده است

که طواف خانه کعبه بمنزل نماز است مگر اینکه و فرق
است که خدا ایتعالی درطواف تکلم مباح کرده است نه در نماز
پس وضو شرط طواف است چنانچه شرط نماز است و دلیل
علمای ما این است که خدا ایتعالی در قرآن مجید امر کرده است
بطواف خانه کعبه بغیر قید طهارت پس وضو برای آن فرض نخواهد شد
و بعد ازان باید دانست که بعضی گفته اند که وضو برای آن سنت
است و اصح این است که واجب است بجهت آنکه بسبب ترک
آن جبر نقصان لازم می آید که عبارت است از صدقه و بجهت
آنکه حدیث آحاد و قتیکه صحیح باشد عمل بران واجب است
پس بآن وجوب ثابت خواهد شد و بعد ازان باید دانست
که طواف قدوم اگرچه سنت است ولیکن بسبب شروع واجب میگردد
و چون در صورت مذکوره بسبب ترک طهارت نقصان دران واقع شد
پس برای جبر نقصان صدقه واجب خواهد شد نه دم تا کمتری رتبه
آن از رتبه طواف زیارت ظاهر گردد چه طواف زیارت واجب است
بسبب واجب کردانیدن خدا ایتعالی و همین حکم در طواف
نفل است * مسئله ۲ * اگر طواف زیارت نماید کسی بی وضو
پس برو قربانی نمودن گوسفند لازم می آید زیرا چه طواف زیارت

رکن حج است و او بسبب ترک طهارت ناقص کرده آن را و این نقصان
شدید است به نسبت نقصانیکه در طواف قدوم واقع میشود
بسبب ترک طهارت پس درینصورت جبر نقصان بدم نموده خواهد شد
ع
* مسئله ۳ * اگر طواف زیارت نماید کسی در حالت جنابت
پس براو قربانی نمودن بدنه لازم می آید بجهت آنکه چنین
مرویست از ابن عباس رض و بجهت آنکه جنابت غلیظ تراست
به نسبت حدث پس واجب خواهد شد جبر نقصان آن بقربانی نمودن
بدنه تا تفاوت میان حدث و جنابت ظاهر گردد و باید دانست
که آنچه لازم می آید در صورتیکه جمیع اشواط طواف نماید
کسی بیوضو یا در حالت جنابت همان لازم می آید
در صورتیکه اکثر شوط طواف نماید بیوضو یا در حالت جنابت
زیرا چه اکثر شی در حکم کل آن شی است و در صورتیکه
در حالت حدث یا جنابت طواف زیارت نموده باشد افضل این است
که اعاده نماید آن را مادامیکه در مکه باشد پس اگر اعاده
نساید آن را واجب نمی شود براو دم و در بعض نسخه مبسوط
مذکور است که براو اعاده آن واجب است و اصح این است
که در صورت حدث اعاده آن مستحب است و در صورت جنابت

واجب است چه بسبب جنابت نقصان شدید واقع میشود
نسبت بنقصانیکه بسبب حدث واقع میشود و بعد ازان باید دانست
که اگر اعاده نماید طواف را در صورتیکه طواف نموده بود بی وضو
دم واجب نمی شود اگرچه اعاده نماید آنرا بعد از گذشتن
ایام نحر زیراچه بعد از اعاده آن باقی نمی ماند
مگر شبهه نقصان بسبب حدث و اگر اعاده نماید
طواف را در صورتیکه طواف نموده بود در حالت جنابت
پس اگر اعاده نماید آن را در ایام نحر برو هیچ لازم نمی آید
چه او اعاده آن کرده در وقت آن و اگر اعاده آن نماید بعد از ایام نحر
لازم می آید برو دم نزد ابیحنیفه رح بسبب تاخیر آن بنا بر آنچه
معلوم شده است از مذهب ابیحنیفه رح و اگر مراجعت نماید
بسوی خانه خود و حال آنکه او طواف زیارت نموده بود در
حالت جنابت واجب است برو که عود کند زیراچه نقصان
درینصورت کثیر است پس امر کرده خواهد شد مر آنکس را که عود
نماید برای تدارک این نقصان و باید که برای عود احرام جدید
نماید و اگر عود نکند و فرستد بدنه را پس این نیز کفایت میکند
بنا بر آنچه مذکور شد که این جبر نقصان میشود ولیکن افضل همان

است که عود نماید و اگر مراجعت نماید بسوی خانه خود و حال آنکه بیوضو طواف زیارت نموده بوده پس اگر عود نماید و طواف زیارت اعاده نماید هرآینه بجا آورده است و اگر فرستد گوسفند برای قربانی نمودن در حرم پس این افضل است زیرا چه نقصان در این صورت کم است و در فرستادن گوسفند نفع فقرا است * مسئله ۴ * اگر شخصی پیش از بجا آوردن طواف زیارت مراجعت نماید بسوی خانه خود پس بر او واجب است که عود نماید به آن احرام چه او هنوز از آن احرام حلال نشده است در حق جماع تا آن زمان که طواف زیارت نماید * مسئله ۵ * هر که طواف صدر نماید بیوضو پس بر او صدقه لازم می‌آید زیرا چه رتبه طواف صدر کمتر است از رتبه طواف زیارت اگرچه طواف صدر واجب است و از این جهت که در صورت مذکوره قربانی نمودن گوسفند واجب است و لیکن آنچه مذکور شد که صدقه واجب است اصح است و اگر طواف صدر در حالت جنابت کند پس بر او قربانی نمودن گوسفند لازم می‌آید چه در این صورت نقصان کثیر است و لیکن هرگاه رتبه طواف صدر کمتر است از رتبه طواف زیارت پس اکتفا نموده شد در این صورت بر گوسفند

* مسئله ۶ * هرکه ترک نماید از طواف زیارت سه شوط را
یا کمتر از آن پس براو قربانی نمودن گوسفند لازم می‌آید زیرا چه
بسبب ترک نمودن آنها نقصان اندک است پس این نقصان مانند آن
نقصان است که بسبب طواف نمودن بیوضو یافته می‌شود پس
لازم خواهد شد قربانی نمودن یک گوسفند و درینصورت اگر
مراجعت نماید بسوی خانه خود پس جایز است و براو که عود نکند
و گوسفندی فرستد بنا بر آنچه مذکور شد که بسبب آن جبر نقصان
حاصل میشود * مسئله ۷ * هرکه ترک کند چهار شوط از طواف
زیارت پس احرام او باقی میماند همیشه تا آن زمان که
طواف زیارت نماید زیرا چه درینصورت اکثر متروک شده
است پس چنان شد که گویا طواف زیارت اصلا نکرده است
* مسئله ۸ * هرکه ترک نماید طواف صدر را یا چهار شوط
را ازان پس براو لازم است که قربانی نماید گوسفند را
زیرا چه او ترک کرده است واجب را تمام یا اکثر آن را ولیکن
مادامیکه در مکه است امر نموده میشود مر او را باینکه ادا
نماید طواف صدر را تا ادای واجب در وقت خود متحقق شود
* مسئله ۹ * هرکه ترک نماید سه شوط را از طواف صدر پس

بر او صدقه لازم می‌آید * مسئله ۱۰ * هر که طواف واجب را بجا آرد
در اندرون حطیم پس اگر او هنوز در مکه است باید که اعاده
آن نماید زیرا چه طواف نمودن از ورای حطیم واجب است
بنا بر آنچه سابق مذکور شد که حطیم جزوی از اجزای خانه کعبه
است پس در صورت مذکوره در طواف او نقصان واقع
میشود لهذا باید که مادامیکه در مکه است اعاده آن نماید
بتمامه تا طواف او بوجه مشروع متحقق شود و همچنین اگر
اعاده طواف نماید بگرد حطیم فقط کفایت میکند زیرا چه
درینصورت نیز تدارک آن میشود و طریقش آن این است که طواف
شروع نماید از خارج حطیم از جانب راست خود تا آنکه برسد
بآخر حطیم و بعد ازان داخل شود در فرجه که ما بین حطیم و خانه
کعبه است و بیرون شود از جانب دیگر و بهمین طور نماید هفت
بار پس اگر مراجعت نماید بسوی خانه خود بی آنکه اعاده
طواف نماید بگرد حطیم پس بر او دم لازم می‌آید زیرا چه
در طواف او نقصان شده بسبب ترک نمودن طواف بگرد ربع
خانه کعبه چه حطیم قریب ربع خانه کعبه است و صدقه درینصورت
کفایت نمیکند * مسئله ۱۱ * هر که طواف زیارت نماید

پوشیده و طواف صدر نماید در آخر ایام تشریق با وضو پس برا و
دم لازم می آید و درینصورت اگر طواف زیارت نماید
در حالت جنابت پس بر او دو دم لازم می آید نزد ابوحنیفه رح
و صاحبین رح گفته اند که بر و یکدم لازم می آید زیرا چه
در صورت اول طواف صدر منقلب نمی شود بسوی طواف
زیارت اعنی طواف صدر طواف زیارت نمیگردد زیراچه
طواف صدر واجب است و اعادهٔ طواف زیارت واجب نیست
در صورتیکه بی وضو طواف زیارت نموده باشد بلکه
مستحب است پس در صورت اول طواف صدر منقلب نخواهد
شد بسوی طواف زیارت و در صورت دوم منقلب می شود
طواف صدر بسوی طواف زیارت زیراچه درینصورت اعادهٔ
طواف زیارت واجب است و درینصورت هرگاه طواف
صدر منقلب شد بسوی طواف زیارت یعنی طواف صدر
طواف زیارت گشت پس لازم آمد که طواف صدر متروک
شد و طواف زیارت موخر واقع شد از ایام نحر پس بسبب
ترک نمودن طواف صدر دم واجب خواهد شد بالاتفاق
و بسبب تاخیر طواف زیارت دم لازم خواهد شد نزد ابوحنیفه

رج نه نزد صاحبين رح وليكن مرآنكس را امر نموده خواهد شد بابنكه اعاده نمايد طواف صدر را مادام يكه در مكه است و بعد از مراجعت نمودن از مكه بسوي خانه امر كرده نميشود و برا بابنكه اعادهٔ نمايد طواف صدر را بنا بر آنچه مذكور شد * مسئله ۱۲ * هر كه طواف و سعي نمايد براي عمره بغير وضو و بعد از ان حلال شود پس ما داميكه در مكه باشد بايد كه اعاده هر دو نمايد زيراچه در طواف نقصان واقع شده است بسبب حدث و سعي تابع طواف است پس اگر اعاده نمايد براو هيچ لازم نمي آيد بجهت مرتفع شدن نقصان بسبب اعاده و اگر پيش از اعاده آنكس مراجعت نمايد بسوي خانه خود پس براو دم لازم مي آيد بسبب ترك طهارت دران و درينصورت امر كرده نمي شود مراورا بابنكه عود نمايد زيراچه حلال گشته است بسبب ادا نمودن ركن و نقصان بسبب حدث اندك است ومانع اداي ركن نيست و بجهت سعي براو هيچ لازم نمي آيد زيراچه اوسعي نموده است بعد از طوافيكه معتبر است شرعا الحاصل اگر اعاده نمايد طواف را نه سعي را براو هيچ لازم نمي آيد بنا بر روايت صحيح * مسئله ۱۳ *

هرکه سعی ننماید میان صفا و مروه یعنی ترک کند آن را
در حج خود پس بر او دم لازم می آید و حج او تمام میشود
زیرا چه سعی نمودن میان صفا و مروه از جمله واجبات
است نزد علمای ما پس بسبب ترک آن دم لازم خواهد شد
نه فساد حج * مسئله ۱۴ * هرکه افاضه نماید از عرفات
پیش از امام پس بر او دم لازم می آید و شافعی رح گفته است که
بر و هیچ لازم نمی آید زیرا چه رکن حج وقوف بعرفات است
مطلق نه امتداد آن و در صورت مذکوره ترک نشده است مگر
امتداد آن پس بسبب ترک آن هیچ لازم نخواهد شد و دلیل
علمای ما این است که استاده ماندن در عرفات و دوام آن تا بغروب
آفتاب واجب است چه پیغمبر صلعم فرموده است که افاضه نمائید
از عرفات بعد از غروب آفتاب پس بسبب ترک آن دم لازم خواهد شد
بخلاف آنکه اگر امام وقوف بعرفات نماید در وقت شب
و استاده ماند دران در وقت شب چه درین صورت اگر کسی پیش
از امام افاضه نماید بر او هیچ لازم نمی آید زیرا چه دوام وقوف
آن واجب است بر کسیکه وقوف بعرفات نماید در روز نه در شب
در صورت مذکوره اگر آنکس بعد از افاضه عود نماید بعرفات

بعد از غروب آفتاب ساقط نمي شود مگر واجب شد است برای
بسبب افاضه نمودن پیش از امام قبل از غروب آفتاب
و این بنا بر ظاهر روایت است و وجه آن این است که واجب مذکور
ترک شده است بسبب عود نمودن او بعد از غروب آفتاب و تدارک
آن نمي شود و اگر عود نماید آنکس بعرفات قبل از غروب
آفتاب پس درینصورت اختلاف است در سقوط دم مذکور
* مسئله ۱۵ * هرکه وقوف بمزدلفه ننماید و ترک کند
آن را پس بر او دم لازم مي آید زیرا چه وقوف بمزدلفه از
واجبات است * مسئله ۱۶ * هرکه ترک نماید رمي جمار را در
جمیع ایام آن یعني یکروز نیز رمي ننماید پس بر او دم
لازم مي آید زیرا چه درینصورت نیز ترک واجب یافته میشود
و کفایت میکند برای آن دم واحد و برای هر روز آن دم
علیحده لازم نیست زیرا چه همه رمیها جنس واحد است چنانچه
در حلق جمیع سر حلق متعدد که واقع میشود در هر وقت آن
یکدم کفایت میکند و برای هر یک دم علیحده لازم نیست
چه آنکه حلق جنس واحد است و باید دانست که ترک
رمي متحقق نمي شود مگر بغروب آفتاب در آخر ایام رمي

زیراچه رمی عبادت نیست مگر در ایام مذکوره که آن را
ایام تشریق گویند و مادامیکه آن ایام باقی است اعاده رمی در آن
ممکن است پس ترک آن متحقق نمی شود مگر بعد از گذشتن
ایام مذکوره و اگر اعاده آن نماید در آخر ایام نحر پس باید
که بترتیب اعاده نماید یعنی اول رمی جمره عقبه نماید
و بعد از آن رمی نماید جمره را که متصل مسجد خیف است
و بعد از آن رمی نماید جمره را که بعد از آن است و همچنین
سه بار نماید و دریتصورت نزد ابیحنیفه رح بر وی دم لازم می
آید بسبب تاخیر نمودن آن و نزد صاحبین رح بسبب تاخیر آن
هیچ لازم نمی آید و اگر ترک نماید کسی رمی یکروز را پس
بر او دم لازم می آید زیراچه رمی یک روز نسک تمام است
و هرکه ترک نماید رمی یکی از جمره های ثلاثه را پس
بر او صدقه لازم می آید زیراچه رمی هر سه جمره در این
روز نسک واحد است پس دریتصورت متروک شده اقل او لهذا صدقه
لازم می آید و اگر اکثر از نصف را ترک نماید دم لازم می آید
مسئله ۱۷ هرکه ترک نماید رمی جمره عقبه را در روز عید پس
بر او دم لازم می آید زیراچه رمی نمودن جمره عقبه کل رمی آن روز

اضحیت و همچنین است حکم اگر ترک نماید از هفت سنگریزه اگر آن
را اگر ترک کند یک سنگریزه یا دو سنگریزه را یا سه سنگریزه را
پس درینصورت بمقابل هر سنگریزه نصف صاع گندم صدقه دهد
بشرطیکه قیمت آن برابر قیمت یک گوسفند نرسد پس درینصورت
هرقدر که خواهد کم نماید زیرا چه متروک درینصورت اقل
است پس بجهت رفع این نقصان صدقه کفایت میکند
* مسئله ۱۸ * هرکه تاخیر نماید حلق را تا آن زمان که ایام
نحر بگذرد پس بر او دم لازم می آید نزد ابیحنیفه رح و همچنین
اگر موخر نماید طواف زیارت را از ایام نحر و صاحبین رح گفته اند
که درین هر دو صورت هیچ لازم نمی آید و همچنین اختلاف است
در تاخیر نمودن رمی و در هر صورتیکه نسک موخر را مقدم ادا نماید بر
نسک مقدم چنانچه حلق نماید قبل رمی یا نحر نماید قارن قبل رمی
یا حلق نماید قبل از ذبح و دلیل صاحبین رح این است که درینصورتها
آنچه فوت میشود پس تدارک آن میشود بسبب قضای آن پس بعد از
قضای آن چیزی دیگر لازم نخواهد شد و دلیل ابیحنیفه رح یکی این
است که ابن مسعود رض گفته است که هرکه مقدم نماید نسکی را پس
بر او دم لازم می آید و دوم این است که دم لازم می آید در صورتیکه

تاخیر نماید چیزی را از مکان آنکه معین است چون تاخیر نمودن
احرام از میقات آن پس همچنین دم لازم خواهد شد بسبب تاخیر
نمودن چیزی از زمان آنکه معین است * مسئله ۱۹ * هرکه
حلق نماید در ایام نحر در غیر زمین حرم پس بر او دم لازم می آید
وهر که عمره نماید و بعد ازان از حرم بیرون رفته قصر نماید پس
بر او دم لازم می آید نزد طرفین رح و ابو یوسف رح گفته است که بر او
هیچ لازم نمی آید و این قول ابی یوسف رح در جامع صغیر در حق
عمره کننده مذکور است و در حق حج کننده مذکور نیست و بعضی
گفته اند که در حق حج کننده دم لازم است بالاتفاق زیرا چه
سنت جاری شده است باینکه حج کننده حلق می نماید
در منا که زمین حرم است و اما اصح این است که در حق حج
کننده نیز اختلاف است میان ابی یوسف رح و میان طرفین رح ابو
یوسف رح میگوید که حلق مختص نیست بحرم زیرا چه پیغمبر صلعم
و اصحاب وی محصور شده بودند در حدیبیه و حلق نموده بودند
در غیر حرم و دلیل طرفین رح این است که حلق در حج سبب بیرون
آمدن است از احرام حج مانند سلام در آخر نماز پس از واجبات
حج واقع بود چنانچه سلام در آخر نماز واجب است و هرگاه

چنین شد پس مختص نخواهد بود بحرم مانند ذبح قربانی
و جواب از دلیل ابو یوسف رح این است که بعضی از اجزای حدیبیه
زمین حرم است پس احتمال است که پیغمبر صلعم و اصحاب وی
در حدیبیه حلق نموده باشند در حرم و حاصل کلام این است
که حلق نزد ابو حنیفه رح مقید است بدو چیز یکی زمان که عبارت
است از ایام نحر و دوم مکان که حرم است و نزد ابی یوسف
رح بهیچ از ان مقید نیست و نزد محمد رح مقید است بمکان
نه زمان و نزد زفر رح مقید است بزمان نه بمکان و بباید
دانست که این اختلاف در تضمین آن در حق وجوب دم است
و اختلاف نیست درین که بسبب حلق حلال میشود محرم
* مسئله ۲۰ * حلق و تقصیر در عمره موقت بزمان نیست بالاجماع
زیرا چه اصل عمره موقت نیست بزمان بخلاف مکان چه آن مقید
است بمکان پس اگر عمره کننده بعد از ادای عمره بیرون رود از حرم
بدون آنکه تقصیر نماید و بعد از ان پیش از تقصیر بازگرده بحرم و در حرم
قصر نماید پس درینصورت براو هیچ نمی آید بالاتفاق زیرا چه
او قصر کرده در مکان آن * مسئله ۲۱ * اگر حلق نماید قارن
پیش از ذبح قربانی پس براو دو دم لازم می آید نزد ابی حنیفه رح

یکی بسبب حلق نمودن در غیر وقت آن چه وقت حلق بعد از ذبح است
ودوم بسبب تأخیر نمودن ذبح از حلق و نزد صاحبین رح واجب
نمیشود بر او مگر دم واحد که همان اولی است و بسبب تأخیر
نمودن ذبح از حلق چیزی لازم نمی آید بنا بر آنچه سابق مذکور
شده است والله اعلم ۔

فصــــل * مسئله ۱ * صید بر حرام است بر محرم
و صید بحر حلال است مر او را زیرا چه خدای تعالی در قرآن مجید
فرموده است که حلال کرده شده است برای شما صید بحر
تا آخر آیة و باید دانست که صید بر عبارت است از جانوریکه
تولد و خوابگاه آن در بر باشد و صید بحر عبارت است
از جانوریکه تولد و خوابگاه آن در آب باشد و صید عبارت است
از جانوریکه وحشت نماید از انسان و بگریزد ازو باعتبار
اصل خلقت و پیغمبر صلعم از آن مستثنی نموده است پنج جانوری را
یکی کلب گزنده دوم گرگ و سیوم غلیواز و چهارم
زاغ که آن را بعربی غراب میگویند و پنجم مار و گژدم چه این جانورها
ابتداءً قصد ایذای انسان می نمایند و مراد از غراب درینجا
آن غراب است که چیزها میخورد و همین مرویست از ابی یوسف

رح * مسئله ۲ * اگر محرم قتل کند صید برا یا دلالت کند

بر آن کسی را که او کشد آن را پس بر و جزای آن لازم

می آید و دلیل صورت قتل این است که خدا یتعالی در قرآن

مجید فرموده است که قتل مکنید صید را در حالتیکه شما محرم

باشید و کسیکه از شما قتل کند آن را عمدا پس جزای آن مثل

آن صید است از چهارپایه تا آخر آیة و در صورت دلالت

اختلاف است چه شافعی رح میگوید که در ینصورت جزا

لازم نمی آید زیرا چه تعلق جزا بقتل است و دلالت غیر قتل است

پس دلالت محرم مانند دلالت نمودن غیر محرم است بر صید حرم

و دلیل علمای ما یکی حدیث ابی قتاده رض است که سابق

مذکور شد و دوم این است که عطا رح که یکی از علمای تابعین

است گفته است که بر وجوب جزا بر دلالت کننده اجماع است

وسوم این است که دلالت مذکوره از محظورات احرام است

زیرا چه صید در امن است بسبب وحشت و گریختن و مخفی

شدن و پوشیده شدن از چشم انسان و بسبب دلالت مذکوره این امن

از ان زایل میگردد پس دلالت مانند اتلاف است و چهارم

این است که محرم بسبب احرام خود التزام ترک تعرض صید

نموده است پس او ضامن خواهد شد بسبب ترک نمودن چیزی که
او التزام آن نموده است مانند مودع وقتیکه ترک نماید
محافظت ودیعت را باینطور که دلالت نماید بر آن مرد دزد
را بخلاف غیر محرم که دلالت کند بر صید حرم چه او التزام
ترک تعرض آن نکرده است و علاوه این است که بر او نیز جزای آن
لازم است بنا بر آنچه مرویست از ابی یوسف رحمه الله باید دانست
که دلالتیکه موجب جزا است باینطور است که شخص مدلول مطلع
نباشد بر مکان صید و مدلول تصدیق آن نماید در دلالت
و قول او را باور کند حتی اگر مدلول تصدیق او ننماید و قول
او را باور نکند بلکه قول غیر او را باور نماید پس در این صورت بر دال
ضمان و جزای آن لازم نمی آید * مسئله ۳ * اگر دلالت
کند حلال بر صید حرم کسی را پس بر او هیچ لازم نمی آید
بنا بر آنچه مذکور شد که او التزام ترک تعرض آن نکرده است
* مسئله ۴ * در صورتهائیکه جزا لازم می آید پس در آن عامد
و ناسی برابر است زیرا که موجب جزا اتلاف است و آن در هر دو
صورت یافته می شود پس در هر دو صورت جزا لازم خواهد شد
مانند ضمان مالها نیز اگر شخصی نزد صید را ایذا کرد بعد از آن نزد

آن را شخصی دیگر پس اول را مبتدی میگویند و دوم را تابع
و نیز باید دانست که چنانچه بسوی مستقبل کردن صید جزا بر آن لازم
می‌آید بر محرم مبتدی همچنین لازم می‌آید جزا بر آن بر تابع
و برابر آنچه موجب جزا است در بار دوم متعلق است چنانچه
متعلق است در بار اول * مسئله * جزا نزد شافعی رح این
است که قیمت نموده شود صید در مکانی که در آن کشته شده است
یا در مکانی که قریب است از آن وقتیکه آن صید در بیابان
باشد پس باید که قیمت آن نمایند دو مرد عادل و بعد از آن
محرم مذکور مختار است در اینکه اگر خواهد بآن
قیمت خرید کند هدی را و ذبح کند آن را اگر بآن قیمت
خریدن هدی ممکن باشد و اگر خواهد بآن خرید کند طعام
را و تصدق نماید آن را بطوریکه بهر مسکین از آن نصف صاع
گندم یا یک صاع از خرما و جو بدهد و اگر خواهد روزه
دارد بطوریکه قدر آن خواهد آمد و مذهب شافعی رح آنست
که واجب است در صید نظیر آن در صورتیکه نظیر آن باشد
پس در آهو گوسفند واجب میشود و در خرگوش
عناق واجب است یعنی بزغاله و در یربوع اعنی موش دشتی

بچهٔ گاو واجب است یعنی بزغاله چهار ماهه و در نعامه یعنی شتر
مرغ بدنه واجب است و در کفتار و خرگوش واجب است زیرا که
خدای تعالی در قرآن مجید فرموده است که پس جزای آن
مثل آن جانور یست که کشته است محرم آن را از جنس نعم
یعنی چارپایه و مثل صید مقتول از جانور چیزیست که مشابه
مقتول باشد بصورت زیرا که قیمت نعم یعنی چارپایه ذکر نشده
نمیشود و اصحاب رض واجب کرده اند نظیر را باعتبار
خلقت و صورت در صورتیکه قتل کند محرم نعامه را یا آهو را
یا کفتار را یا خرگوش را چنانکه بیان کرده شد و همچنین
پیغمبر صلعم فرموده است که ضبع یعنی کفتار صید است و در آن
گوسفند واجب است و در صورتیکه نظیر آن نباشد چون
عصفور و کبوتر و مانند آن پس در این صورت نزد محمد رح
قیمت آن واجب میشود و هرگاه نزد محمد رح قیمت واجب شد پس
قول او در این هنگام مانند قول شیخین رح است و شافعی رح میگوید که
در کبوتر گوسفند واجب است بنا بر آنکه مشابهت است میان کبوتر و
گوسفند باعتبار خوردن آب و آن از جهه که کبوتر یکدم
آب میخورد مانند گوسفند بخلاف پرندهای دیگر و همچنین

تر از کبوتر مثلا به آواز گوسفند است و دلیل شیخین رح این است
که مثل مطلق عبارت است از مثل صورة و معنی و حمل کردن آیت
مذکوره بر مثل مطلق ممکن نیست چه یک حیوان مثل حیوان دیگر نیست
اگرچه هردو از یک جنس باشد پس چگونه مثل آن خواهد
شد در صورتیکه یکی خلاف جنس دیگر باشد و هرگاه حمل
آن بر مثل مطلق ممکن نیست پس حمل نموده خواهد شد بر مثل
معنوی که عبارت است از قیمت بجهت آنکه آن معهود است
در شرع چنانچه در حقوق عباد یا بجهت آنکه مثل معنوی مراد
است بالاجماع یا بجهت آنکه مثل معنوی عام است یعنی در
جمیع انواع جانور یافته میشود و مثل باعتبار صورت خاص است
یعنی در جمیع انواع جانور یافته نمیشود و همچنین در حدیث
مذکور از قول پیغمبر صلعم که در ضبع ذکر گوسفند است تقدیر جزا
یعنی گوسفند مراد است نه تعیین آن و بعد از این باید دانست که در
انتخاب از بوده هدی یا اطعام یا روزه اختیار قاتل است نزد ایشان و وجه
که شیخین رح میفرمایند که این اختیار مر قاتل را است و
هرگاه ام از این سه چیز را که هر سه اختیار نیا بحکومت ... و شافعی رح
گفته اند که آن اختیار مر حکمین را است پس اگر حکمین حکم ... نمایند

بهدی واجب میشود نظیر بنا برانچه مذکور شد و اختیار حکم نمایند
وطعام یا بروزه پس آن واجب خواهد شد موافق قول شیخین رح
ودلیل شیخین رح این است که تخییر یعنی اختیار دادن در چیزی
مشروع است برای آسانی در حق کسیکه آن چیز برو واجب است
پس اختیار در بیان مرورا خواهد شد چنانچه در کفارات یمین ودلیل
محمد وشافعی رح این است که در قول او تعالی فجزاء مثل
ما قتل من النعم یحکم به ذوا عدل منکم هدیا الایه لفظ هدیا
منصوب است بجهت آنکه تفسیر است برای قول او تعالی یحکم به
یا مفعول حکم است و بعد از ان ذکر طعام وصیام بحرف تردید
یعنی بلفظ او مذکور است پس اختیار هر دو حکمین را خواهد بود
وجواب علمای ما این است که لفظ کفاره معطوف بر جزا است
نه بر لفظ هدیا دلیل اینکه کفاره مرفوع است وهدیا منصوب
و اعراب معطوف ومعطوف علیه مختلف نمی تواند شد
همچنین قوله تعالی او عدل ذلک صیاما مرفوع است پس در آیة
مذکوره دلالت نیست بر اختیار مرد حکم در جزا بین نیست که رجوع
بسوی هر دو حکم لازم است در قیمت کردن چیزیکه تلف
شده است وبعد ازان اختیار کسی را است که جزا برو واجب شده است

* مسئله ٦ * حکمین را باید که قیمت آن صید نمایند
در موضعیکه کشته است زیراچه در قیمت آن تفاوت میشود باعتبار
تفاوت مکان پس اگر آن موضع بر و بیابان باشد که
در انجا فروخته نمی شود صید پس در ینصورت اعتبار نموده می شود
قریب ترین موضعیکه فروخته میشود * مسئله ٧ * فقها گفته اند
که برای قیمت نمودن آن صید یک شخص عادل کافی است واگر
دو کس باشند اولی است چه آن احوط است و از احتمال غلط ابعد
چنانچه همچنین است در حقوق عباد و بعضی گفته اند که
در ینجا دو کس معتبر است بنا بر نص * مسئله ٨ * هدی ذبح
کرده نمی شود مگر در مکه زیراچه در قرآن مجید چنین مذکور است
وطعام دادن مساکین در غیر مکه نیز جایز است وشافعی رح
میگوید که آن نیز در غیر مکه جایز نیست بنا بر قیاس آن
بر هدی بسبب آنکه مقصود از ان توسعه است در حق ساکنان
حرم واین معنی مشترک است میان هدی وطعام وعلمای ما میگویند
که ذبح کردن هدی عبادت است غیر معقول المعنی خلاف قیاس
و ثابت است پس آن مختص خواهد بود بمکانی خاص
یا بزمانی خاص که بیان آن در شرع آمده است واما صدقه

پس آن عبادت معقول است در هر مکان و زمان و همچنین روزه
داشتن جایز است در غیر مکه زیرا چه روزه عبادت است در هر مکان
پس اگر هدی را ذبح کند در کوفه و بخوراند مسکینان را
طعام واجب ادا میشود بشرطیکه قیمت آن هدی برابر قیمت
طعام واجب باشد زیرا چه ذبح کردن آن قایم مقام طعام نمی شود
* مسئله ۹ * وقتیکه محرم مذکور اختیار نماید هدی را باید
که هدی نماید چیزیرا که برای اضحیه جایز است زیرا چه
از مطلق اسم هدی همین فهمیده میشود و محمد و شافعی رح
گفته اند که کفایت میکند برای آن جانور کوچک اعنی بچه
زیرا چه اصحاب رض واجب کرده اند در بچهای عناق
و جفره را و نزد شیخین رح ذبح کردن صغار جایز است بروجه
اطعام اعنی اگر آن را ذبح کند و بمسکینان تصدق نماید واجب
ادا می شود * مسئله ۱۰ * اگر محرم مذکور اختیار نماید
طعام را قیمت نموده میشود آن صید بطعام نزد علمای ما زیرا چه
واجب نیست مگر جزای آن صید و ضمان آن پس اعتبار نموده خواهد شد
قیمت آن صید و بعد از آن هرگاه خرید کند بقیمت آن طعام
را باید که تصدق نماید آن را باینطور که هر مسکین را نصف

صاع از گندم و یا یک صاع از خرما و جو بدهد و جایز نیست
که بدهد بیکی از مسکینان کم از نصف صاع زیرا چه طعام مبیحه
مذکور است درین باب حمل نموده میشود بر طعامیکه معهود است
در شرع * مسئله ۱۱ * اگر اختیار کند محرم مذکور روزه را
پس درینصورت نیز قیمت نموده میشود آن صید بطعام و
بعد از آن باید که بمقابل هر نصف صاع از گندم یا یک صاع از
از خرما و جو یک روزه دارد زیرا چه اندازه نمودن قیمت
آن صید بروزه ممکن نیست پس اندازه نموده خواهد شد بطعام
و اندازه نمودن روزه بر وجه مذکور یعنی اعتبار نمودن
یک روزه بعوض نصف صاع از گندم و یا یک صاع از خرما و جو
معهود و معلوم است در شرع چنانچه در باب فدیه روزه در حق
شیخ فانی چنین آمده است پس اگر بعد از اندازه نمودن
روزه بر وجه مذکور کم از نصف صاع از گندم باقی ماند پس
درینصورت آن شخص مختار است درینکه اگر خواهد
تصدق نماید آن را بفقرا و اگر خواهد عوض آن یک روزه
دارد چه روزه کم از یک روز مشروع نیست و همچنین درصورتیکه
واجب شود طعام کمتر از طعام یک مسکین مختار میشود اگر

خواهد بود از واجب طعام بده هر مسکین یا عوض آن یکروز
روزه دارد بنا بر آنچه مذکور شد * مسئله ۱۲ * اگر مجروح
کند صیدی را یا بر کند موی آن را یا ببرد عضوی از اعضای
آن را پس ارش آن میشود بقدر نقصان بقاعده قیاس یعنی بر
مثل چنانچه در حقوق عباد * مسئله ۱۳ * اگر برکند پر
طایر را یا ببرد پای صیدی را یا بدو درجه که آن صید طایر از
انسان گریختن نتواند پس در ینصورت تمام قیمت آن لازم
می آید زیرا چه هر گاه آلت گریختن آن را شکسته و برکنده
پس آن را تلف نهاده از ینکه کسی بگیرد آن را پس جزای آن
بر او لازم خواهد شد * مسئله ۱۴ * هر که بشکند بیضه نعامه
را پس بر او قیمت آن لازم می آید بجهت آنکه این مروی است
از امیر المومنین علی و ابن عباس رض و بجهت آنکه بیضه اصل
صید است و قابلیت افزایش دارد که صید گردد پس بیضه مادامیکه
فاسد نباشد بمنزله صید اعتبار نموده میشود احتیاطا
پس اگر بعد از شکستن بیضه بچه مرده بر آمد از آن پس بر او
قیمت بچه زنده لازم می آید و این بنا بر استحسان است و مقتضای
قیاس این است که بر او سوای قیمت بیضه هیچ تاوان لازم نی

شوهر زیرا چه حیات آن بچه غیر معلوم است و وجه استحسان این
است که بیضه مهیا و آماده است برای اینکه از آن بچه زنده
بر آید و شکستن بیضه پیش از وقت بر آمدن بچه سبب مرگ آن بچه
است پس بنای حکم بر سبب مذکور نموده خواهد شد بنا بر
احتیاط الحد اگر کسی عصای و سنگی بر زد بر شکم آهو و بیندازد
آن آهو بچه مرده را و خود هم بمیرد پس جزای قیمت آن آهو و بچه
هر دو لازم می آید * مسئله ۱۵ * اگر قتل کند غراب یا غلیواز
یا کژدم یا مار یا کژدم یا موش یا کلب گزنده را پس جزای آن لازم نمی
آید زیرا چه پیغمبر صلعم فرمود است که پنج چیز از جمله فواسقه
است پس کشتن آن روا است در حل و حرم بغیر جزا و آن پنج چیز
این است غلیواز و مار و کژدم و موش و کلب گزنده و نیز فرمود است
که محرم را کشتن این پنج چیزها جایز است و در بعض روایات ذکر
گرگ آمده است و بعضی گفته اند که مراد از کلب گزنده در این
حدیث گرگ است و جایز است که گفته شود که گرگ در معنی سگ گزنده
است و مراد از غراب آنست که جیفه میخورد و خلط میکند
نجس را با طاهر در تناول یعنی هر دو را میخورد چه این جانور را
ابتدا میکنند با یذای انسان و اما عقعق شده [illegible] میگویند

پس آن مستثنی است چه آن را اعراب نمیگویند و نه ایذا میکند
یا بغذای انسان را زیان میرساند در حدیث مرویست که کلب گزنده و غیر آن
و کلب اهلی و غیر اهلی همه برابر است زیرا چه معتبر در این جنس
است و همچنین موش خانگی و موش وحشی و اهلی همه برابر
است و ضب یعنی سوسمار و یربوع از جمله پنج فواسق که
مستثنی است نیست چه آن هر دو ابتدا نمیکنند با بغذای انسان
* مسئله ۱۶ * بسبب کشتن پشه و مور و کیک و کنه و مگس جزا
لازم نمی آید چه این چیزها از جمله صید نیست و هم از بدن انسان
متولد نیست و موذی است باعتبار مقتضای طبیعت و مراد از مور
آن مور است که ایذا برساند خواه سیاه باشد یا زرد و اما موری که ایذا
نمیرساند پس کشتن آن مباح و روا نیست ولیکن اگر بکشد آن را محرم
جزای آن لازم نمی آید زیرا چه از جمله صید نیست و نه متولد از بدن
است * مسئله ۱۷ * اگر محرم قتل کند سپش را لازم است مر او را
که صدقه دهد هر قدر که خواهد چون یک مشت گندم
زیرا چه سپش متولد میشود از چرک بدن و در جامع صغیر مذکور
است که بخوراند مسکین را چیزی و این دلالت میکند بر
اینکه قاتل سپش را کفایت میکند که بخوراند مسکین

یا آنکه چیزی بر سبیل اباحت اگرچه از آن سیری حاصل نشود
مسکین را مانند پاره نان * مسئلهٔ ۱۸ * اگر محرم قتل
کند ملخ را لازم می آید که صدقه دهد هر قدر که خواهد
زیرا چه ملخ از جمله صید بر است زیرا چه صید آن را میگویند
که گرفته نشود مگر بحیله وگیرنده قصد میگیرد آن را
وگرفتن آن مقصود وی است و هر گاه قیمت آن بسیار کم
است زیرا چه عمر رض گفته است که یک خرما بهتر است از یک
ملخ اینجا گفته شد هر قدر که خواهد بدهد * مسئله ۱۹ *
محرم اگر پشه بکشد یا [illegible] را هیچ چیز بر او لازم نمی آید زیرا چه
پشه از جمله هوام و حشرات است پس آن مانند خنفسه و وزغ
است و نیز گرفتن آن بغیر حیله ممکن است و هم چنین گرفتن آن
مقصود گیرنده نمیشود پس آن از جمله صید نیست * مسئله ۲۰ *
هر که شیر دوشد از صید حرم پس بر او قیمت آن لازم می آید
زیرا چه شیر از اجزای صید است پس مانند صید خواهد بود در حکم
* مسئله ۲۱ * هر که بکشد صیدی را که ماکول اللحم
نیست چون شیر وغیره که از جنس درنده است پس برای
جزای آن لازم نمی آید مگر آن درنده که استثنا نموده است

آنرا شارع چون کلب گزنده و غیره که مذکور شد چه جزای
آن لازم نمی آید و شافعی رح گفته است که بسبب کشتن
درنده چون شیر مثلاً جزا لازم نمی آید زیرا چه آن مقتضای
طبیعت موذی است پس آن داخل است در پنج فاسق که مستثنی
نموده شد است و نیز کلب گزنده مستثنی است و اسم کلب
جمیع درنده ها را شامل است از روی لغت و دلیل علمای ما این
است که درنده صید است بجهت آنکه وحشی است که بغیر
حیله گرفتن آن ممکن نیست و گرفتن آن مقصود گیرنده
میشود برای پوست آن یا برای شکار کردن آن یا برای دفع
ایذای آن و قیاس آن بر پنج جانور فواسق جایز نیست زیرا چه
اگر قیاس نموده شود بران عدد پنج که مذکور است باطل
میشود چه زیاده میشود بر آن و جواب شافعی رح این
است که اسم کلب واقع نمی شود بر درنده ها باعتبار
عرف و عرف غالب است بر لغت و باید دانست که
جزا اینکه لازم می شود بسبب کشتن غیر ماکول اللحم
باید که زیاده نباشد از قیمت یک گوسفند و زفر رح گفته است
که جزای آن لازم می آید هر قدر که باشد چنانچه ماکول حکم است

فرما کول اللحم و دلیل علمای ما یکی این است که پیغمبر صلعم
فرموده است که ضبع صید است و بسبب کشتن آن گوسفند لازم
می آید و دوم این است که اعتبار قیمت آن بجهت انتفاع است
بچرم آن نه بجهت آنکه آن موذی و درنده است که
حمله میکند بر انسان و بنا بر جهت مذکوره ظاهرا قیمت آن
زیاده نمی شود از قیمت یک گوسفند * مسئله ۲۳ * اشتر
درندهٔ حمله نماید بر محرم و محرم آن را بکشد پس درینصورت
بر او هیچ لازم نمی آید و زفر رح گفته است که درینصورت نیز
جزای آن لازم می آید بنا بر قیاس آن بر شتریکه حمله نماید
و بکشد آن را محرم و دلیل علمای ما یکی این است که عمر رض
کشته است درنده را و بجهت آن هدی ساخت قوچ را و گفت که
ما ابتدا کشتیم آن را و ازین معلوم شد که اگر ابتدا رضامند از
جانب آن میشد چیزی لازم نمی آمد و دوم این است که
محرم را تعرض آن منع است و دفع نمودن ایذا از ذات خود
منع نیست لهذا از جانب شارع ماذون است که دفع نماید
از ذات خود ایذا ی را که موهوم است چنانچه در صورت کشتن
فواسق پس دفع نمودن ایذای متحقق ویرا بطریق اولی رواخواهد

بود باذن شرع و با وجود اذن شارع جزا لازم نخواهد شد
برای حق شرع بخلاف شتریکه حمله کند و بکشد آن را محرم
زیراچه درینصورت اذن از جانب صاحب حق که بنده است
یافته نشده است * مسئله ۲۳ * اگر محرم بسبب مخمصه
مضطر گردد بسوی کشتن صید و بنا بر آن بکشد صید را پس برو
جزای آن لازم می‌آید زیراچه درینصورت اگرچه وی را اذن
کشتن آن است در نص قرآن ولیکن آن اذن مقید است بدادن
کفاره باعتبار نص چنانچه ذکر آن بالا رفت * مسئله ۲۴ *
باک نیست محرم را در اینکه ذبح کند گوسفند یا گاو
یا شتر یا ماکیان یا بط اهلی را زیراچه این چیزها از جمله صید
نیست چه آنها وحشت و رم نمیکنند از انسان و مراد از بط آنست
که در خانها و حوضها میباشد زیراچه آن باصل خلقت وحشت
ندارد * مسئله ۲۵ * محرم اگر ذبح کند کبوتر مسرول را
یعنی کبوتر پای موزه را پس برو جزای آن لازم می
آید و امام مالک رح میگوید که برو هیچ لازم
نمی‌آید زیراچه کبوتر مذکور از انسان وحشت ندارد
و گریختن نمیتواند بسبب پرواز خود چه آن بطیء الحرکت

است در وقت پرواز و بزودی پرواز نمیکند و علمای ما میگویند
که کبوتر با خانه‌ها را اصل خلقت خود از انسان وحشت میدارد
و متنفر میشود بسبب پرواز خود اگرچه بطول الفت بسا شده و در
وقت پرواز نفرت میکند از انسان و انس گرفتن او با انسان
عارضی است پس این معتبر نیست *مسئله ۱۱۲* محرم اگر
قتل کند آهوئی را که مانوس است بانسان مثل او سفید
بر او جزای آن لازم می‌آید زیرا چه آهو در اصل صید است پس بسبب
مانوس شدن آن بانسان اهلی شمرده نمیشود مثل آنچه شتر که
اهلی است در اصل خلقت اگر رم نماید از انسان و وحشت
گیرد صید شمرده نمیشود در حق محرم *مسئله ۷۲* محرم
اگر ذبح کند صیدی را پس آن ذبیحه مردار است و حلال نیست
و شافعی رح گفته است که حلال است ذبیحه که ذبح کند آنرا
محرم برای غیر زیرا چه محرم در این صورت عامل میگردد برای غیر
پس فعل او منتقل و منسوب میگردد بسوی آن غیر و چنان
شمرده میشود که آن غیر ذبح کرده است و دلیل علمای ما
این است که ذبح کردن فعل مشروع است و ذبح کردن محرم
غیر مشروع و حرام است پس ذبح کردن او ذبح نیست و رخصت

مانند ذبح کردن مجوسي و سر آن این است که مشروع همان
ذبح است که قایم مقام جدا کردن خون از گوشت است
برای آسانی اهل اسلام حتی که اگر مسلم غیر محرم ذبح کند
و از ذبیحه مطلقا خون نه برآید و از گوشت جدا نشود
خوردن آن حلال است بجهت آنکه ذبح مسلم غیر
محرم قایم مقام جدا کردن خون ذبیحه از گوشت آن
است و اگر ذبح کند مجوسي خوردن آن حلال نیست
اگرچه خون برآید و از گوشت جدا شود بجهت آنکه ذبح
او مشروع و قایم مقام جدا کردن خون از گوشت ذبیحه
نیست پس اگر آن ذبح مشروع که قایم مقام جدا کردن خون از
گوشت است منعدم شود پس بسبب محرم بودن ذابح گویا آن
خون از گوشت منعدم خواهد شد پس ذبیحه محرم حلال نخواهد
شد مانند ذبیحه مجوسي پس اگر بخورد محرم از ذبیحه
خود جزیرا لازم می آید براو قیمت آن چیز نزد ابي حنیفه رح
و صاحبین رح گفته اند که براو بجهت خوردن آن هیچ لازم
نمی آید و اگر بخورد از ذبیحه محرم دیگر پس بروهیچ لازم نمی آید
بالا تفاق و دلیل صاحبین رح این است که ذبیحه مذکور

مردار است پس لازم نیست بسبب خوردن آن مگر استغفار
چنانچه لازم نمی آید بر محرم دیگر بسبب خوردن آن مگر
استغفار و دلیل ابی حنیفه رح این است که حرمت آن
باعتبار دین است که آن ذبح از محظورات احرام است زیرا چه
آن ذبیحه بسبب احرام ذبح کننده آن از حلت بیرون شده است
و هم بسبب آن احرام اهلیت ذبح کردن در حق محرم باقی نمانده است
پس حرمت خوردن آن بسبب این و سبب بقا مانده و سبب مضاف
است بسوی احرام آن ذبح کننده و از محظورات احرام او گشته است
و هرگاه چنین شد پس بر محرم مذکور بسبب خوردن چیزی
از آن جزای آن لازم خواهد آمد بر خلاف محرم دیگر چه
خوردن آن از محظورات احرام او نیست * مسئله ۲۸ *
باک نیست محرم را اگر بخورد گوشت صیدی را که صید کرده است
آنرا حلال یعنی غیر محرم و هم ذبح کرده است آنرا حلال بشرطیکه
دلالت کرده نباشد بر آن محرم و نه امر کرده باشد آن
حلال را بصید کردن آن صید و امام مالک رح گفته است که خوردن این
آن حلال نیست محرم را هرگاه که شکار کرده باشد آن را
حلال برای محرم و دلیل ما آنچه پیغمبر صلعم فرموده است که باک نیست

تنها بعد بقتل از بیرا چه صید حرم مستحق امن است بسبب حرم چه
پیغمبر صلعم درحدیثیکه دراز است فرموده است که مگریزانید
صید حرم را و روزه در حق او کفایت نمیکند زیرا چه لزوم
قیمت آن بجهة حلال مذکور بطریق تاوان است نه بطریق کفاره
پس مانند تاوان مال شد و سر آن این است که آن قیمت واجب
میشود بسبب تفویت وصف امن و محل و آنچه بر محرم واجب
میشود آن بطریق کفاره جزای فعل اوست زیرا چه حرمت آن
باعتبار معنیست که در محرم است و آن احرام اوست و روزه
صلاحیت این دارد که جزای افعال واقع شود نه تاوان محال و زفر رح
گفتست که در صورت مذکوره روزه نیز کفایت میکند در حق حلال مذکور
بنابر قیاس آن بر چیزیکه واجب میشود بر محرم لیکن هرگاه فرق
میان آن و این بیان نموده شد ظاهر گشت که این قیاس
مع الفارق است و بدانکه هدی کفایت میکند در حق حلال مذکور
یا نه پس در آن دو روایت است * مسئله ۳ * اگر غیر محرم
مع صید داخل شود در حرم پس واجب است بر او که بگذارد آنرا
در حرم اگر آن صید در دست او باشد نه آنکه در قفس یا
کجاوه مثلا شافعی رح میگوید که گذاشتن آن بر او واجب نیست

چه آن صید مملوک وی است و حسب الشرع ظاهر نمیشود که
مملوک عبد بجهت آنکه بنده محتاج است و دلیل علمای ما این
است که آن صید هرگاه داخل شد در حرم واجب گشت ترک
کردن آن بجهت تعظیم حرم چه صید در این هنگام از جمله حرم
گشته پس دست تصرف او زایل شد بنا بر آنچه مرویست پس اگر بفروشد
آنرا مالک آن که داخل شده است در حرم پس آن بیع رد
نموده میشود اگر آن صید موجود باشد زیرا چه این بیع صحیح
نیست بجهت آنکه در آن تعرض صید حرم است و حال آنکه تعرض
آن حرام است و اگر آن صید موجود نباشد پس بر بایع مذکور
جزای آن لازم می آید بجهت آنکه بیع مذکور تعرض آن صید
است یا بتلف ساختن او را از آن زایل گردانید است و حال
آنکه صید در این هنگام مستحق امن است و همین حکم است
در صورتیکه بفروشد محرم صید بری را بدست محرم دیگر یا
بدست حلال بنا بر وجهیکه مذکور شد * مسئله ۳۱ * اگر
شخصی احرام نماید و حال آنکه صید در قفس دارد همراه
خود یا در خانه پس واجب نیست بر او که بگذارد آن صید را و
شافعی رح گفته است که واجب است بر او که بگذارد آن صید را

زیرا چه اگر نگذارد آنرا پس لازم می‌آید که تعرض
آن نموده یعنی نگاه داشتن آن در ملک خود پس چنان شد که
در دست او حقیقةً باشد و دلیل علمای ما یکی این است که
اصحاب پیغمبر در احرام می‌بودند و حال آنکه در خانهای ایشان‌ها
صید بود مثل دواجن یعنی کبوتر و مرغ و غیره می‌بود و منقول
نیست که آنها را میگذاشتند اوشان [illegible]
جاری است و این یک حجت است و دوم این است که [illegible]
محرم ترک تعرض آنست و در صورت مذکوره تعرض آن از
جانب محرم یافته نمیشود بلکه آن جانور در صورت مذکوره
محفوظ است بخانه یا بقفس نه بدست محرم و جز این نیست که
آن جانور در ملک وی است و در آن مضایقه نیست چه اگر
بگذارد آن را در صحرا و بیابان ملکیت او در آن باقی میماند
پس بقای ملکیت اعتبار ندارد و بعضی گفته اند که اگر
قفس آن جانور در دست محرم باشد لازم است بر او که بگذارد
آنرا بطوریکه ضایع نگردد بایں طور که بگذارد آنرا در خانه خود
* مسئله ۳۳ * اگر بگیرد حلال صید را و بعد از آن احرام
ببندد و رها بکند کسی آنرا از دست محرم مذکور پس

آنکس ضامن آن میشود نزد ابوحنیفه رح و صاحبین رح گفته
اند که ضامن نمیشود زیراچه آنکس درین صورت امر بمعروف
ونهی عن المنکر نموده است واین را محسن گفته میشود و بر
محسن چیزی لازم نمی آید ودلیل ابوحنیفه رح این است که
محرم مذکور مالک آن صید شده است بسبب گرفتن آن
درحالیکه او حلال بود واین ملک محترم است پس احترام این
ملک بسبب احرام آنشخص زایل نمیشود و هرگاه چنین شد پس
آنکس بسبب رها نمودن آن از دست محرم مذکور ضامن آن
خواهد شد چه او تلف کرد مملوک غیر را بخلاف آنکه اگر بگیرد
محرم صیدی را در حالت احرام چه درین صورت اگر برهاند آن
را کسی از دست او آنکس ضامن آن نمیشود بالاتفاق زیراچه
درینصورت محرم مالک آن صید نمیشود بجهت آنکه خدای تعالی
در قرآن مجید فرموده است که حرام گردانیده شده است بر شما
صید بر مادامیکه شما محرم باشید پس صید نیز
در حق محرم بمنزله خمر است در حق مطلق مسلمانان
و مسلمان بسبب خریدن خمر مالک آن نمیشود
همچنین محرم بسبب گرفتن صید مالک آن نخواهد شد و باید

دانست که نظیر این اختلاف اینجا است در شکستن
آلت لهو که آنرا معازف میگویند چون طنبور و غیره
یعنی اگر بشکند کسی معازف کسی را پس او ضامن
آن میشود نزد ابی حنیفه رح نه نزد صاحبین * مسئله ۳۳ *
اگر بگیرد محرم صیدی را و قتل کناند آنرا از دست محرم دیگر
پس بر هر واحد از آن دو محرم جزا لازم می‌آید زیرا که
گیرنده تعرض آن نموده است باین دلیل که او بسبب گرفتن امنیت
از آن زایل گردانیده است و کشنده مذکور تعرض مذکور را ثابت
و بر قرار داشته است بسبب کشتن آن و این بمنزله تعرض نمودن است
ابتداءً در حق وجوب ضمان جزا چنانچه گواهان طلاق قبل الدخول
اگر رجوع نمایند ضامن نصف مهر میشوند و بعد از آن باید
دانست که در صورت مذکوره گیرنده صید آنچه جزای آن
صید داده میگیرد آنرا از کشنده آن و زفر رح گفته است که او را
نمیرسد که بگیرد آنرا از کشنده مذکور زیرا چه بر گیرنده
مذکور جزا لازم آمده است بجهت فعل او که گرفتن صید است
پس مواخذه آن نخواهد کرد از غیر و دلیل علمای ما این است
که گرفتن صید سبب ضمان جزا نمیشود در حالت محرم مگر وقتیکه

آن شکرفتن مفضی شود بهلاکت آن پس کشنده مذکور بسبب کشتن
آن در دست محرم مذکور فعل وبرا سبب جزا گردانید است پس
کشنده مذکور در معنی مباشر علت العلت است پس ضمان وجزای
آن بروعاید خواهد شد * مسئلة ۴۳ * محرم اگر ببرد گیاه
حرم راکه سبز است یا ببرد درختی راکه مملوک کسی نیست
وهم خشک نباشد وهم درخت مذکور از جنس آن درخت نباشد
که انسان آنرا می نشاند از روی عادت پس بروقیمت آن لازم
می آید بالاتفاق زیرا چه حرمت آن گیاه ودرخت ثابت است
بسبب حرمت حرم چه پیغمبر صلعم فرمود است درحق حرم که
لا یختلی خلاها یعنی که بریده نمیشود گیاه آن ونه بریده میشود خار آن
ونباید دانست که روزه داشتن بجای قیمت آن گیاه ودرخت
کفایت نمیکند زیرا چه حرمت آن گیاه ودرخت بجهت
حرمت حرم است نه بسبب احرام پس قیمت مذکور ضمان
محل است ودر ضمان محل روزه را دخل نیست وجز این
نیست که روزه در جزای فعل است ونباید که قیمت مذکور
را تصدق نماید وبدهد بفقرا وبعد از دادن قیمت آن گیاه
ودرخت او مالک آن میشود چنانچه همین حکم است درحق

گیاه و باید دانست که فروختن آن گیاه و درخت بعد از بریدن
آن و بیرا مکروه است زیرا چه او مالک آن شده است بنا بر
سببیکه محظور است از روی شرع پس اگر جا بر داشته شود
بیع آن بی کراهیت هر اینه سودمان جواز خواهد شد [illegible]
بریدن و فروختن آن ولیکن بیع آن جایز است مع [illegible]
بخلاف صید چه بیع آن اصلا جایز نیست و بیان فرق میان
گیاه و درخت و میان صید در مختصر بیع خواهد آمد انشاء الله
تعالی و درختی که می نشاند آن را انسان از روی عادت پس
آن مستحق امن نیست بنا بر اجماع و همچنین آنکه بریدن آن
گیاه و درخت حرام است که منسوب بحرم باشد منسوب بوجه کمال
نمیشود مگر وقتیکه منسوب بسوی غیر نباشد و درختی که
می نشاند آن را انسان از روی عادت منسوب است
بسوی غیر حرم که انسان است بجهت نشاندن او پس
درختی که نشانده است آن را انسان در زمین حرم
منسوب بحرم نیست بر وجه کمال و باید دانست که درختیکه
می نشاند آنرا انسان از روی عادت اگر نشاند آنرا انسان
پس آن بمنزله آن درخت شمرده میشود که می نشاند آنرا [illegible]

انسان از روي عادت * مسئله ۳۵ * درختيكه نروي نشانند آن را انسان اكثر از خود رويد در حرم در زميني كه مملوك كسي است پس در بنصورت بر قاطع آن دو قيمت لازم مي آيد يكي براي حرمت حرم و دوم براي مالك چنانچه دو قيمت لازم مي آيد بر كسيكه بكشد در حرم صيد برا كه مملوك كسي است * مسئله ۳۶ * اگر ببرد كسي در حرم گياه خشك يا درخت خشك را پس بر وي پيان و جزاي آن لازم نيست چه آن قامي نيست * مسئله ۳۷ * روا نيست چرانيدن دواب در گياه حرم و نه بريدن آن مگر گيا هيكه آنرا اذخر ميگويند واين نزد طرفين رح است وابويوسف رح گفتست كه در چرانيدن دواب در گياه حرم باك نيست زيرا چه در ان ضرورت و حاجت است بجهت آنكه بازداشتن دواب از آن متعذر است و دليل طرفين رح اين است كه مرويست كه پيغمبر صلعم فرموده است كه بريدن بمشغراعتي بلب شتر مانند بريدن بداس است وجواب از دليل ابي يوسف رح اين است كه برداشتن گياه براي علف دواب از حل ممكن است پس در چرانيدن آن در گياه حرم ضرورت نيست بخلاف اذخر چه رسول خدا صلعم آنرا استثنا نموده

است پس جایز است بریدن آن و هم چرانیدن آن بخلاف گیاه
اعنی سماروغ چه آن از جمله نباتات نیست * مسئله ۳۸ *
در هر صورت که از صورتهای جنایت مذکوره بر مفرد یکدم لازم
می آید پس در آن بر قارن دو دم لازم می آید یکی بجهت حج و
دیگر بجهت عمره و شافعی رح گفته است که در صورتهای مذکوره بر
قارن نیز یکدم لازم می آید بنا بر آنکه قارن محرم است باحرام
واحد نزد شافعی رح و نزد علمای ما او محرم است بدو احرام پس
بر او دو دم لازم خواهد شد مگر در صورتیکه تجاوز نماید از
میقات بدون احرام حج و عمره اعنی احرام یکی از آن هم نه باید
از میقات پس درین صورت بر او یکدم لازم می آید زیرا چه
واجب نیست بر او در میقات مگر احرام واحد و هرگاه
یک احرام هم نکرده در میقات پس لازم می آید تاخیر واجب واحد
و بسبب تاخیر واجب واحد لازم نمی آید مگر جزای واحد و درین
اختلاف زفر رح است * مسئله ۳۹ * اگر شریک شوند
دو محرم در کشتن صیدی پس بر هر واحد از آنها لازم می آید
جزای کامل زیرا چه هر واحد درین صورت جنایت کرده است که
فوق دلالت است پس لازم خواهد شد جزای متعدد بسبب تعدد

جنایت * مسئله ۴۰ * اگر شریک شوند دو حلال در کشتن
صید حرم پس بر هر دو جزای واحد لازم می آید زیراچه جزا
درین صورت عوض محل جنایت است نه بمقابله جنایت و محل
درین صورت واحد است پس جزای واحد بعوض آن لازم خواهد
شد چنانچه اگر دو کس قتل نمایند کسی را بخطا واجب میشود
بر آن دو کس دیت واحد و بر هر واحد از آنها کفاره علیحده لازم
می آید * مسئله ۴۱ * اگر بفروشد محرم صید را یا خریده
کند آن را پس بیع درین هر دو صورت باطل است زیراچه محرم
اگر صید را زنده بفروشد پس این تعرض آن است و اگر بفروشد
آن را بعد از کشتن آن پس درین صورت فروختن آن فروختن مردار
است چه صید که باشد آن را محرم مردار است پس بهر طور
بیع آن جایز نیست * مسئله ۴۲ * هر که بیرون کند
آهوی را از حرم و بعد از آن بزاید آن آهو بچه ها را و بمیرد
آن آهو و بچه های آن پس بر او جزای هر واحد
از آنها لازم می آید زیراچه صید حرم بعد اخراج آن از حرم
مستحق امن است شرعا لهذا رد آن واجب است بسوی مامن آن
که حرم است و این استحقاق صفت شرعیست پس سرایت خواهد کرد

بسوي اولاد اهدا و در صورت مذکوره براي هر يک از آهو
و بچه هاي آن جزاي عليحده لازم خواهد شد و اگر بعد از اخراج
آن جزاي آن ادا نمايد اخراج کننده و بعد از آن بچه ها بزايد آن آهو
پس در ين صورت لازم نمي آيد براو جزاي بچه آن زيرا چه آهو مذکور
بعد از اداي جزاي آن مستحق امن باقي نمي ماند لهذا او در ين
هنگام رد آن بما من آن که حرم است براو واجب نيست
زيرا چه جزاي آن شده بدل آن است پس از [illegible] آن نسته
و در ين صورت اداي جزاي آن نموده است پس بعد از ان
چيزي ديگر لازم نخواهد شد والله اعلم

باب در بيان احکام تجاوز نمودن از ميقات

بغير احرام * مسئله ۱ * کوفي اگر داخل شود در بستان
بني عامر و بعد از ان احرام نمايد براي عمره پس اگر باز گشت نمايد
بسوي ذات عرق که ميقات اهل کوفه است و در انجا تلبيه
بگويد پس ساقط ميشود از و دم که واجب ميشد براو بسبب آن
جهت تجاوز نمودن او از ميقات خود و اگر بعد از باز گشت
نمودن او بذات عرق تلبيه نگويد تا آنکه بمکه داخل شود
و طواف نمايد براي عمره پس براو دم لازم مي آيد در ين نزد

ابی حنیفه رح است و صاحبین رح گفته اند که اگر شخص مذکور
بعد از احرام نمودن از بستان مذکور باز گشت نماید بمیقات
عرفه در حالیکه محرم است پس بر او هیچ لازم نمی آید تلبیه
گفته و یا بعد از رسیدن بمیقات عرفه یا نگوید و زفر رح گفته است
که دم بر او لازم است خواه بعد از رسیدن بمیقات عرفه تلبیه بگوید
یا نگوید زیرا چه جنایت او مرتفع نمیگردد بسبب عود نمودن
او بمیقات عرفه چنانچه اگر افاضه نماید کسی از عرفات پیش
از امام و بعد از آن عود نماید بعرفات بعد از غروب آفتاب
پس بسبب عود نمودن او جنایت او مرتفع نمیگردد
باتفاق [illegible] نیز و دلیل علمای ما این است که شخص
از میقات تجاوز نموده بود بغیر احرام پس او ترک نموده بود
احرام را از میقات و بعد از این تدارک آن نموده در وقت آن
چه پیش از شروع نمودن در افعال عمره یا حج همه وقت آن
است پس ساقط خواهد شد دمیکه بسبب تجاوز نمودن از
میقات بدون احرام لازم میشود بخلاف آنکس که افاضه
نماید از عرفات و بعد از آن عود نماید بعرفات بعد از غروب
آفتاب زیرا چه او تدارک متروک ننموده است در وقت آن بخاطر

آنچه سابق مذکور شده است ولیکن تدارک متروک در صورت
مذکوره نزد صاحبین رح حاصل میشود بسبب عود نمودن کوفی
مذکور بذات عرق در حالت احرام چه درین هنگام حق
میقات ازو فوت نشده چنانچه در صورتیکه بحالت احرام
بگذرد از میقات در حالیکه ساکت است و نزد ابیحنیفه رح
تدارک آن حاصل میشود بسبب عود نمودن او بذات عرق در
حالت احرام بشرطیکه تلبیه بگوید در ذات عرق زیرا که
عزیمت در احرام این است که از خانه خود احرام کند و هرگاه
بطریق رخصت جایز داشته شده تاخیر آن تا میقات پس
واجب است بر تاخیر کننده مذکور که قضا نماید حق آن را
باینطور که بعد از رسیدن بذات عرق تجدید تلبیه نماید
وهمچنین اختلاف است در صورتیکه احرام حج نماید کوفی
بعد از تجاوز نمودن از میقات و بعد از آن بازگشت نماید
بسوی میقات که ذات عرق است بطوریکه در صورت عمره
بازگشت نموده بود و اگر کوفی مذکور عود نماید بسوی
ذات عرق بعد از شروع نمودن او در طواف خانه کعبه و استلام
حجر اسود پس درینصورت دم ازو ساقط نمیشود بالاتفاق و

اتفاق شود که اگر بستان مذکور بسوی ذات عرق پیش از احرام
پس در بینصورت دم ساقط میشود بالاتفاق و اینچه که مذکور شد
وقتی است که کوفی مذکور اراده حج یا عمره یا شد و اگر اراده
داخل شود در بستان بنی عامر برای حاجتی پس میرسد وی را که
داخل شود در مکه بغیر احرام و در بینصورت وی را اگر بعد از
رسیدن به بستان مذکور اراده حج یا عمره شود پس میقات او
بستان مذکور است و او و صاحب بستان هر دو برابر اند زیرا چه
بستان مذکور واجب التعظیم نیست پس بسبب قصد رفتن
به بستان مذکور احرام واجب نیست و هرگاه داخل شد دران و
لاحق شد با اهل آن بستان بمنزله یکی از انها گشت و بستانی را
جایز است که برای حاجت بمکه رود بغیر احرام پس همچنین
کوفی مذکور را نیز جایز خواهد شد رفتن بمکه برای حاجت بدون
احرام و باید دانست که انچه مذکور شد که بستان مذکور
میقات وی است پس مراد ازان جمیع زمین حل است که واقع
است میان آن و میان حرم چنانچه سابق مذکور شد است پس اگر
کوفی مذکور با یکی از اهل بستان احرام نساید از حل و وقوف
بعرفات نماید پس برآنها هیچ لازم نمی آید زیرا چه آنها احرام

آنرا براو چه واجب بر او اینست که تعظیم این بقعه نماید باحرام و
که بی احرام داخل شود در آن و لازم نیست تخصیص برای
داخل شدن در مکه احرام مستقل نماید و در صورت مذکوره
داخل شدن در مکه باحرام یافته شد پس کفایت خواهد
کرد چنانچه اگر داخل میشد در مکه باحرام حج فرض خود را یا نذر
کفایت میکرد و بخلاف آنکه سال دیگر در آید چه در این
هنگام داخل شدن بمکه بی احرام برای آمدن وی واجب
میشود بر ذمه او پس آن ادا نمی شود مگر بانطور که
باحرام مستقل داخل شود در مکه چنانچه اگر نذر کند کسی باینکه
اعتکاف خواهم نمود در ماه رمضان در این سال پس اعتکاف
مذکور ادا میشود بروزه رمضان مذکور و برای آن اعتکاف
روزه علیحده سوای روزه رمضان درکار نمیشود و اگر در رمضان
مذکور اعتکاف نماید پس بعد از آن واجب میشود بر او
که اعتکاف نماید در ماه دیگر سوای رمضان بروزه مستقل
و اگر در سال آینده در ماه رمضان آن اعتکاف ادا نماید
بروزه رمضان مذکور صحیح نمیشود * مسئله ۳ * هرکه
بعد از گذشتن از میقات احرام عمره نماید و بعد از آن عمره

مذکور را فاسد کند باید که اقضاء آن عمره را تمام کند و
بعد ازان آن را قضا کند زیرا که احرام لازم میشود پس این
چنان شد که فاسد کند حج را بعد از احرام و درین صورت بر او
واجب نمیشود دم بسبب تجاوز نمودن او از میقات بدون احرام
زیرا چه برو قضای آن حج وعمره لازم است پس وقت قضا احرام
آن از میقات خواهد کرد و بسبب آن این جنایت مجاوزت
نمودن از میقات بغیر احرام مرتفع خواهد گشت بجهت آنکه
بسبب احرام نمودن از میقات در قضای آن حج وعمره حق میقات
که فوت شده است نیز قضا خواهد شد و هرگاه قضای آن خواهد
شد پس سوای آن چیزی دیگر لازم نیست و بنا بر قیاس قول زفر
رح دم مذکور ازو ساقط نمیشود چنانچه همین اختلاف است
در حق کسیکه حج او فوت شود و ایام حج باقی باشد و آنکس
بغیر احرام تجاوز نماید از میقات و در حق کسیکه تجاوز
نماید از میقات بغیر احرام و بعد ازان احرام حج بسته باشد و
بعد ازان آن حج را فاسد نموده باشد در این صورت نیز نزد
زفر رح دم تجاوز از میقات بغیر احرام بر ذمه وی آید
ولیکن بسبب قضا نمودن آن حج وعمره ساقط نمیشود و نزد علمای

باسقاط میشود و در فروع این جنایت را قیاس میکنند بر
محظورات دیگر و در آن دمها واجب میشود بسبب
قضا نمودن آن حج و عمره که در آن محظورات واقع شده بود
آن دم ساقط نمیشود و همچنین ساقط نمیشود دمیکه واجب
میشود بسبب تجاوز نمودن از میقات بغیر احرام و علمای
ما میگویند که قیاس آن بر محظورات دیگر صحیح نیست
زیرا چه بسبب احرام نبودن از میقات در وقت قضای آن حج و
عمره حق میقات نیز قضا نموده میشود پس جنایت مجاوزت
مرتفع میگردد بخلاف محظورات دیگر چه بسبب قضا نمودن
آن حج و عمره مرتفع نمیگردد و پس فرق واضح شد * مسئله ۴ * مکی
اگر خارج شود از حرم و بعد از آن اراده حج نماید و احرام کند
و عود نکند بحرم و وقوف بعرفات نماید پس بر او یک
گوسفند لازم می آید زیرا چه میقات او حرم است
و او از آن تجاوز نموده است بغیر احرام پس اگر عود کند بسوی
حرم و تلبیه بگوید یا نگوید پس در آن اختلاف است بر وجهیکه
مذکور شد در حق آفاقی * مسئله ۵ * متمتع اگر بعد از
فارغ شدن از عمره خارج شود از حرم و احرام حج نماید و وقوف

یکی از حج و عمره لازم است نیز اگر جمع نمودن میان حج
و عمره در حق مکی غیر مشروع است و ترک عمره اولی است
چه آن ادنی است از روی رتبه و اعمال آن قلیل است به نسبت
اعمال حج و ادای آن آسان است بجهت آنکه عمره موقت
نیست بلکه نمودن در هر وقت روا است و اگر احرام
عمره نماید مکی و بعد از آن احرام حج نماید پس آنکه از
افعال عمره چیزی بجا آورده باشد پس در این صورت نیز همان
حکم است که در صورت اول مذکور شد بنابر وجهی که مذکور
شد و اگر مکی بعد از احرام چهار شوط طواف نماید و
بعد از آن احرام حج نماید پس در این صورت لازم است و برا
که [illegible] کند حج را بالاتفاق زیرا که چهار شوط اکثر اجزای
طواف است و اکثر شی بمنزله کل آن است پس در این صورت ترک
نمودن عمره متعذر است چنانچه ترک آن متعذر است در
صورتیکه فراغت نماید از عمره و دلیل این حکم یکی
این است که در صورت مذکوره احرام عمره موکد شده است
بسبب ادا نمودن بعضی از افعال آن و احرام حج موکد نشده است
و ترک نمودن غیر موکد آسان است به نسبت ترک مؤکد

هرگاه دوم این است که در ترک نمودن عمره بعد از شروع در آن
ابطال عمل لازم می آید و در ترک نمودن حج ابطال عمل لازم
نمی آید و جزا این نوشته شده در این باز ماندن از عمل است
و باید دانست که براو دم لازم می آید هرگاه مرا ترک نماید
زیرا چه او حلال گشت پیش از وقت آن بسبب آنکه متعذر شده
تمام نمودن آن پس او در معنی محصر گشت ولیکن در صورت
ترک نمودن عمره براو قضای عمره است فقط و در صورت ترک نمودن
حج قضای حج و ادای عمره لازم می آید زیرا چه او مانند کسی است
که حج او فوت شود و بر آنکس حج و عمره لازم می آید و اگر مکی
مذکور ترک ننماید هیچ یکی از حج و عمره را بلکه افعال هر دو را
بجا آورد ادا میشود هر دو زیرا چه او بجا آورد افعال آن حج
و عمره را بطوری که التزام آن نموده بود ولیکن بجا آوردن هر دو
هر حال او منهی است و همچنان اگر هر دو را بجا آورد منهی میشود
زیرا چه نهی مانع تحقق فعل نیست بنا بر قاعده علمای ما که مقرر
است در موضع خود و در او دم لازم می آید بسبب جمع
نمودن او میان حج و عمره زیرا چه بسبب نمودن حج و عمره نقصان
لازم می آید در عمل بجهت ارتکاب منهی ماده و شاید دانسته

که این دم در حق مکی برای جبر نقصان است ودر حق آفاقی
برای اداي شکر است * مسئله * هرکه احرام حج نماید
و چون از آن در روز عید احرام حج دیگر نماید پس اگر پیش از احرام
دیگر حلق نبوده باشد بجهت احرام اول واجب میشود بر او حج
و هیچ چیز را و لازم نمی آید و اگر پیش از احرام دیگر حلق
نبوده باشد بجهت احرام اول حج دیگر واجب میشود
و در این صورت اجتماع میان دو احرام حج لازم می آید و آن
بدعت است پس اگر حلق نماید بعد از احرام دوم بر او دم لازم
می آید بالاجماع زیرا چه این حلق نبوده اگرچه منسکی از مناسک
احرام اول است ولیکن آن جنایت است در حق احرام دوم زیرا چه
این حلق به نسبت احرام دوم در غیر وقت آن واقع شده است و اگر
حلق نکند تا آنکه حج نماید در سال دیگر پس در این صورت
دم لازم می آید نزد ابی حنیفه رح زیرا چه او در این صورت تاخیر کرده است
حلق را از وقت آن در حق احرام اول و بسبب تاخیر حلق از وقت
آن دم لازم می آید نزد ابی حنیفه رح و نزد صاحبین رح
در این صورت هیچ چیز بر او لازم نمی آید بنابر آنچه مذکور
شده است در باب جنایت در حج و هرگاه چنین [illegible] باید

که او وقوف بعرفات نیابد * مسئله ۰ * هرکه طواف
قدوم نماید برای حج و بعد ازان احرام عمره نماید و حج و عمره
هر دو را بجا آرد پس بر وی لازم است و بر او دم لازم می آید
بجهت جمع نمودن او میان حج و عمره زیرا که جمع نمودن
میان حج و عمره مشروع است بنابر انچه سابق مذکور شد پس
در صورت مذکوره احرام هر دو صحیح است زیرا که طواف
قدوم سنت است و رکن حج نیست لهذا اگر ترک کند آنرا کسی بر
او هیچ لازم نمی آید پس پیش از بجا آوردن رکن حج ممکن است
و برا که افعال عمره بجا آرد و بعد ازان حج نماید لهذا اگر
در صورت مذکوره هر دو را ادا نماید جایز است و بر او دم لازم
می آید برای جمع نمودن میان حج و عمره و باید دانست که این
دم برای جبر نقصان است و همین صحیح است زیرا که او
درین صورت بنا نموده است افعال عمره را بر افعال حج من وجه و
مستحب است زیرا که درین صورت ترک نماید عمره را زیرا چه
احرام حج موکد شده است بسبب بجا آوردن بعض اعمال حج
چه طواف قدوم را او بجا آورده است بخلاف آنکه طواف
قدوم نموده باشد برای حج پس اگر ترک کند عمره را قضا [illegible]

هم نيز براي جبر نقصان است زيرا چه جمع نمودن ميان حج و عمره
بطور صحت او زنان فضيلت است و بعضي گفته اند كه اگر كسي
حلق نمايد براي حج و بعد از آن احرام عمره نمايد ترك نكند آن
عمره را بنا بر آنچه فهميده ميشود از ظاهر عبارت مبسوط و بعضي
گفته اند كه ترك كند عمره را براي اينكه احتياط در آن چيزيكه
مقرر است و فقيه ابو جعفر گفته است كه مشايخ ما [illegible]
داده اند * مسئله ۷ * اگر فوت شود حج شخصي و بعد از آن
احرام حج بستن عمره نمايد آن شخص پس بايد كه ترك كند
آنرا زيرا چه كسي كه حج او فوت ميشود لازم است برو كه افعال
عمره بجا آورده حلال شود بي آنكه احرام نمايد براي
عمره بنا بر آنچه ذكر آن خواهد آمد انشاء الله تعالى در باب
فوايت پس اگر احرام نمايد براي عمره ديگر لازم مي آيد
كه او جمع كرده ميان دو عمره باعتبار افعال لهذا لازم است
برو كه آن عمره را ترك نمايد چنانچه همين حكم است
در صورتيكه احرام دو عمره نمايد كسي و شخص [illegible]
ابتدا احرام حج نموده باشد لازم مي آيد كه جمع كرده ميان
دو حج باعتبار احرام لهذا لازم است [illegible]

حج را چنانچه اگر احرام دو حج نبسته باشد کسی و لیکن بر

شخص مذکور در صورت مذکوره قضای آن حجی باشد که

ترک کرده است آنرا واجب است بجهت صحیح شدن شروع

در آن و هم بر او دم لازم است بسبب ترک نمودن آن یعنی حلال شدن

پیش از وقت والله اعلم

باب در بیان احصار و آن عبارت است

از اینکه محرم را عارضه از ادای حج در پیش شود که

بسبب آن برای حج رفتن نتواند چون عدو و بیماری

مثلا و این محرم را محصر میگویند بفتح صاد * مسئله ۱ *

محرم اگر محصر شود بسبب عدو یا بیماری که مانع است وی را

از ادا نمودن حج پس جایز است وی را که حلال شود و شافعی رح

گفته است که احصار متحقق نمیشود مگر بسبب عدو زیرا چه

حلال شدن بفرستادن هدی مشروع نیست مگر در حق کسیکه

محصر شود برای تحصیل نجات از دست عدو و بسبب حلال شدن

نجات می یابد از دست عدو نه از بیماری و دلیل علمای ما این

است که لفظ احصار که در قرآن مجید آمده است اطلاق آن

[illegible] بر بیماری شایع است باجماع اهل لغة

میگویند که احصار بسبب بیماری شکسته میشود و بسبب عدو حصر شکسته میشود وجواب شافعی رح این است که حلال شدن پیش از وقت آن برای دفع حرج است یعنی اگر محصر را حلال شدن جایز نباشد باید که او تا مدت دراز در حالت احرام بماند واین حرج است وحلال شدن پیش از وقت آن مشروع شده است برای دفع این ودر حالت احرام تا مدت دراز ماندن ایشه حرج است در حق بیمار وهرگاه جایز باشد مر محصر را حلال شدن پس باید او را که بفرستد گوسفند برا بدست شخصی برای ذبح کردن در حرم وبگوید آن شخص را که در فلان تاریخ این را در حرم ذبح کن وان شخص مذکور وعده آن بکند بعد از ان هرگاه آن تاریخ بگذرد حلال شود وبدانکه وجه فرستادن آن گوسفند در حرم این است که ذبح کردن این گوسفند قربت وعبادت است وذبح کردن گوسفند وریختن خون آن معلوم نیست که عبادت شود مگر در زمان خاص ومکان خاص چنانچه سابق مذکور شده است پس بدون آن زمان ومکان خاص ذبح آن قربت وعبادت واقع نخواهد شد ودر صورتیکه ذبح آن قربت واقع نشود حلال

شدن بسبب آن متاعتق نخواهد شد چنانچه قول خدا تعالی
در قرآن مجید که حلق نکنید سرهای خود را تا آن زمانکه
برسد هدی بمحل خود بران دلالت میکند چه هدی اسم آن
چیز است که فرستاده شود بسوی حرم و شافعی رح گفته است
لازم آن گوسفند در صورت احصار است و اجب
است مقید و مخصوص بحرم نیست زیرا که آن مشروع شده
است بطریق [illegible] برای تخفیف را شکر مقید شود ذبح کردن
آن بحرم تخفیف حاصل نمیشود و علمای ما در جواب این
میگویند که مقصود ازان مطلق تخفیف است نه نهایت تخفیف
و بسبب حلال شدن بفرستادن هدی مطلق تخفیف
حاصل است و بدانکه محصر را فرستادن هدی لازم است
خواه آن هدی گوسفند باشد یا شتر یا گاو و حاصل آنکه
فرستادن گوسفند نیز جایز است زیرا که در نص قرآن ذکر هدی
آمده است و آن شامل است گوسفند را نیز و بدانکه مراد از
فرستادن گوسفند این نیست که گوسفند معین را بفرستد
چه آن [illegible] منجر میشود بلکه جایز است و در اول قیمت
آنرا بفرستد تا بآن قیمت گوسفند را خریده در حرم ذبح کنند

شدن مذکور وباید دانستکه بر محصر واجب نیست که حلق یا قصر نماید برای حلال شدن واین قول ابیحنیفه ومحمد رح است وابو یوسف رح میگوید که واجب است بر او زیراچه پیغمبر صلعم حلق نموده است در سال حدیبیه وامر کرده اصحاب خود را بآن ودر آن سال پیغمبر صلعم مع اصحاب خود محصر بودند ومعهذا اگر او حلق یا قصر نکند چیزی لازم نمیشود براو نزد ابی یوسف رح ودلیل طرفین رح این است که قربت وعبادت شدن حلق معلوم نشده است مگر در صورتیکه مرتب بر افعال حج باشد پس بدون ادای حج قربت نخواهد شد وفعل نبی صلعم واصحاب وی برای آن بود که تا ظاهر شود بر مردمان که عزم آنها درست ومحکم است برای برگشتن * مسئله ۲ * قارن اگر محصر شود پس لازم است براو که دو هدی فرستد زیراچه او محتاج است باینکه حلال شود از دو احرام پس اگر یک هدی فرستد قارن تا که حلال شود از احرام حج وباقی ماند در حالت احرام عمره حلال نمیشود از هیچ یکی از دو احرام زیراچه حلال شدن از هر دو احرام در یک حالت مشروع است * مسئله ۳ * جایز نیست ذبح کردن هدی احصار مگر

ه نزد ما جایز است ذبح نمودن آن پیش از روز عید نزد
ابی حنیفه رح وصاحبین رح گفته اند که جایز نیست ذبح
نمودن دم احصار مر محصر را مگر در روز عید و در دیگر ایام
احصار او از حج باشد واگر احصار او از عمره باشد پس
جایز است ذبح نمودن آن هر وقتیکه خواهد و دلیل صاحبین
رح این است که دم احصار حج مانند دم تمتع و قران است
و ذبح نمودن دم تمتع و قران جایز نیست پیش از
روز عید و نیز ذبح نمودن دم احصار مذکور سبب حلال شدن
است مانند حلق و حلق جایز نیست پیش از روز عید و دلیل
ابی حنیفه رح این است که دم احصار واجب است بطریق کفاره
و جبر نقصان لهذا خوردن گوشت جایز نیست مر محصر را
پس ذبح نمودن آن مختص نخواهد شد بمکان و زمان مانند
جمله دمهای کفاره بخلاف دم تمتع و قران چه آن دم کفاره
نیست و بخلاف حلق چه حلال شدن بسبب آن در وقت خود
است و معظم افعال حج که وقوف بعرفات است منتهی میشود
بآن و در احتمال حلال شدن بسبب ذبح نمودن دم
احصار پیش از وقت آنست پس قیاس این

بحلق مع الفارق است * مسئله ۴ * محصر از حج اگر حلال
شود پس برو لازم میشود حج و عمره بجهت آنکه چنین مرویست
از ابن عباس و ابن عمر رض و بجهت آنکه حج واجب میشود
بطریق قضا و برای صحت شروع در آن عمره واجب نمی شود براو
بجهت آنکه او مانند کسی است که حج او فوت شده
باشد * مسئله ۵ * بر محصر از عمره واجب نیست مگر قضای
آن و بجهت آنکه احصار از عمره متحقق میشود نزد علمای ما
و امام مالک رح میگوید که متحقق نمیشود زیرا که عمره موقته
نیست و دلیل علمای ما این است که پیغمبر صلعم و اصحاب
وی محصر شده بودند در حدیبیه و آنها احرام عمره نموده
بودند فقط و دوم این است که در صورت احصار از حج حلال شدن
مشروع شده است بسبب دفع حرج و این سبب موجود است در
احرام عمره و هرگاه ثابت شد که احصار از عمره متحقق
میشود پس در صورتیکه احصار از آن متحقق شود در حق او قضای
آن برو واجب خواهد شد وقتیکه حلال شود چنانچه در صورت احصار
از حج قضای حج واجب میشود * مسئله ۶ * قارن اگر
محصر گردد و پس براو یک حج و دو عمره لازم می آید همچنانکه لزوم

یک حج و یک عمره پس آن بنابر وجهی است که سابقا مذکور شد و اما لزوم عمره دیگر پس آن بجهت آنست که او از حج و عمره بیرون شده است بعد از آنکه شروع نمودن او در آن صحیح شده بود * مسئله ۷ * قارن اگر فرستد هدی را بدست شخصی و وعده بگیرد از او باینکه در فلان روز ذبح خواهد کرد آن را و بعد از آن زایل شود احصار پس اگر زایل شود احصار در وقتیکه در آن اینقدر فرصت نباشد که ادا نماید حج را و در یابد هدی را پس در این صورت لازم نیست بر او که متوجه شود برای ادای حج زیرا چه آنچه مقصود از آن است در این صورت حاصل نمیشود بلکه باید که صبر کند تا آن زمانیکه حلال گردد بسبب ذبح نمودن هدی که فرستاده است آن را و معهذا اگر متوجه شود باراده اینکه افعال عمره بجا آورده حلال خواهد شد پس این جایز است زیرا زیرا چه حج او فوت شده است و کسیکه حج او فوت میشود افعال عمره بجا آورده حلال میشود و اگر احصار او زایل کرده در وقتیکه در آن ادای حج و ادراک هدی تواند کرد لازم میشود بر او که متوجه شود برای ادای حج زیرا چه عذری که بسبب مانع از ادای حج عارض شده بود زایل

گشت پیش از انکه خلف وعوض آنرا بعمل آورده باشد پس
درینصورت هرگاه روانه شود و هدي خود را سلامت بیابد پس
آنرا هرچه خواهد کند زیراچه آن هدي ملک او است و آنرا
براي مقصودي معین نموده بود که استغنا ازان حاصل گشت و
آنرا احصار را و زایل گردد در وقتیکه دران ادراک هدي تواند
کرد نه اداي حج پس درینصورت حلال خواهد شد بسبب عجز
او از اداي اصل واگر احصار او زایل گردد در وقتیکه دران
اداي حج تواند کرد نه ادراک هدي باینطور که وعده گرفته
باشد از برنده هدي که ذبح کند آنرا بتاریخ هفتم شهر ذي الحجه
پس درینصورت نیز جایز است ویرا که حلال شود بنابر
استحسان وزفر رح گفته است که درینصورت ویرا جایز
نیست که حلال شود وهمین موافق قیاس است زیراچه او
درینصورت قادر است بر اصل که حج است پیش از حاصل
کردن مقصود از بدل که هدي است وباید دانست که این تقسیم
وتردید که مذکور شد بنا بر قول صاحبین درست نمیشود در حق
کسیکه محصر باشد از حج زیراچه ذبح نمودن دم احصار حج نزد
ایشان جایز نیست مگر در روز عید پس هرگاه خواهد یافت

حج را خواهد یافت هدی را نحر و جدا بین نیست که تقسیم مذکور
درست میشود در حق محصر مذکور بنا بر قول ابو حنیفه رحمه در حق
محصر از عمره درست است بالاتفاق چه ذبح نمودن دم احصار
از عمره موقت نیست بروز عید بالاتفاق و باید دانست که وجه
استحسان این است که در صورت مذکوره اگر لازم گردانیده
شود بر او که متوجه شود برای ادای حج هر آینه مال او ضایع خواهد شد
زیرا چه شخصی که بدست او هدی فرستاده است ذبح خواهد کرد
آن را بعد چه مقصود آن از او حاصل نخواهد شد و حرمت مال او
مانند حرمت ذات انسان است و باید دانست که در صورت
مذکوره محصر مذکور مختار است اگر خواهد صبر کند
در مکانیکه محصر شده است در آن یا در غیر آن تا آن زمانی که هدی
وی ذبح کرده شود از جانب او پس او در آن هنگام حلال گردد
و اگر خواهد متوجه شود بسوی ادا نمودن عبادتیکه التزام آن
نموده بود بسبب احرام پس لازم نیاید آن را و این افضل است چه در این وفا
نمودن چیزی است که وعده آن نموده بود * مسئله ۸ * شخصیکه
بعد از وقوف بعرفات محصر گردد پس او در حقیقت محصر نیست
زیرا چه در یقین تمام بسبب احرام حج از فوت نمیشود * مسئله ۹ *

هرکه محصر شود در مکه و بسبب احصار طواف خانهٔ کعبه و وقوف بعرفات نتواند کرد پس او محصر است زیرا چه در حق او متعذر است اتمام حج برا او مانند کسی است که محصر شود در زمین حل و انکار و قادر باشد بر یکی از طواف و وقوف بعرفات پس در بن دو صورت او محصر نیست اما در صورت اول پس بجهت آنکه قاین الحج حلال میشود بسبب طواف و در صورتیکه قادر نباشد بر طواف پس دم قایم مقام آن میشود و در ینصور بسبب دم حلال میشود و اصل بیان طواف است در حق او و هرگاه او بر طواف قادر باشد محصر نخواهد شد و اما در صورت دوم پس بنا بر وجهی است که در مسئله اول مذکور شد و بعضی گفته از که در بن مسئله اختلاف است میان ابی حنیفه و میان ابی یوسف رح باینطور که امام ابوحنیفه رح میگوید که محرم محصر نمیشود در حرم و ابو یوسف رح میگوید که اگر عدو غالب شود بر مکه حتی که حایل شود عدو میان محرم و میان خانه کعبه پس در ینصورت احصار متحقق میشود ولیکن این بیان اختلاف صحیح نیست و صحیح همان است که اول مذکور شد والله اعلم

باب در بیان فوت شدن حج

* مسئله ۱ * هرکه احرام حج نماید و بعد ازان اتفاق وقوف
بعرفات نیافته تا فجر روز عید پس حج او فوت میشود بجهت آنکه
سابق مذکور شده است که وقت وقوف بعرفات تا فجر روز عید است
و درین هنگام برو واجب است که طواف خانهٔ کعبه و سعی میان
صفا و مروه نموده حلال شود و در سال آینده قضای حج نماید و برو
دم لازم نیست بجهت آنکه پیغمبر صلعم فرموده است که هرکرا
وقوف بعرفات اتفاق نشود در شب عید نیز وقوف بعرفات
اتفاق نیافته پس حج او فوت میشود و لازم است و برو که عمره
نموده حلال شود و در سال آینده حج نماید و عمره عبارت است
از طواف و سعی و بجهت آنکه هرگاه احرام صحیح و منعقد گردد
پس خروج ازان متصور نیست مگر باداء حج یا عمره چنانکه اگر
کسی احرام مبهم کرده و در تلبیه گوید اللهم لبیک و تعیین حج
و عمره ننماید و در دل هم نیت یکی ازان دو نکند پس خروج
او از احرام متصور نمیشود مگر باداء یکی از دو نسک و در صورت
مذکوره اداء حج متصور نیست پس اداء عمره باید و لازم است و برو
دم لازم نیست زیرا چه او حلال شده بسبب افعال عمره و با فعال

عمره در حق او که فایت الحج است بمنزله دم است در حق محصر
پس جمع نموده نمیشود میان آن هر دو یعنی افعال عمره ودم
* مسئله ۲ * عمره فوت نمیشود چه آن جایز است در جمیع
ایام سال مگر در پنج روز از ایام سال و آن پنج روز روز عرفه
و عید اضحی و سه روز ایام تشریق است چه در این روزها عمره
مکروه است بجهت آنکه مرویست که عایشه رض مکروه
داشته است عمره را در این روزهای پنجگانه و بجهت آنکه
این روزها ایام حج است پس این روزها برای حج متعین است واز
ابی یوسف رح مرویست که او مکروه نمیداشت عمره را
در روز عرفه پیش از وقت زوال زیرا چه وقت رکن حج میرسد بعد از
وقت زوال در روز عرفه نه قبل از آن و مذهب ظاهر همان است که اول
مذکور شد ولیکن معهذا اگر عمره کند کسی در این روزها
صحیح میشود و او محرم میماند برای عمره در این روزها زیرا چه
کراهیت آن در این روزها لغیره است بجهت تعظیم امر حج
وهم بجهت آنست که این ایام وقت حج است پس باید که
خالص برای حج باشد پس شروع او با کراهیت صحیح خواهد بود
* مسئله ۳ * عمره سنت است و شافعی رح گفته است که

فرض است زیرا آنچه پیغمبر صلعم فرموده است که عمره فرض است
مانند حج و دلیل علمای ما یکی این است که پیغمبر صلعم فرموده است که
حج فرض است و عمره نفل است و دوم این است که عمره موقت نیست
و به نیت غیر ادا کرده میشود چنانچه در صورتیکه فوت شود
حج کسی پس او در بخصوص عمره می نماید بنابر آنچه مذکور
شده حال آنکه وی را نیت حج بود تمت عمره این احکام دلالت
میکند بر اینکه عمره نفل است و حدیثیکه نقل نموده آورده
است که عمره فرض است مانند حج پس جواب آن این است
که میان این حدیث و میان حدیثیکه علمای ما آورده اند
تعارض است و با وجود این تعارض فرضیت ثابت نخواهد شد
پس تاویل آن ضرور است و تاویل آن این است که فرض بمعنی
تقدیر است در حدیث مذکور یعنی اعمال عمره مقدر است
مانند اعمال حج * مسئله ۳ * عمره عبارت است از طواف
خانه کعبه و سعی نمودن میان صفا و مروه چنانچه مذکور
شده در باب تمتع والله اعلم.

باب در بیان حج نمودن انسان از جانب

غیر * مسئله ۱ * نماید نزد اهل سنت جماعت این

است که جایز است مر انسان را که بشکر داند ثواب عمل
خود را برای غیر خواه آن عمل روزه باشد یا نماز یا صدقه
باشد یا غیر آن و وجه جواز آن این است که پیغمبر صلعم قربانی
نموده دو قوچ را اصلح یکی را برای ذات خود و دیگری را برای
امت خود که ایمان آورده باشند بوحدانیت خدا و الهی
و برسالت پیغمبر او صلعم پس ازین معلوم شد که انسان را
بخشیدن ثواب عمل خود برای غیر جایز است چه پیغمبر
صلعم بامت خود بخشید ثواب قربانی نمودن قوچ را
که مکلف نیست و بباید دانست که عبادات بر چند
نوع است یکی عبادت مالی فقط چون ادای
زکات مال دوم عبادت بدنی فقط چون نماز و
سیوم عبادتی است که ببدن و بمال هر دو تعلق دارد چون حج و
و در نوع اول نیابت جاری است در هر دو حال یعنی در حالت
صحت و اختیار و در حالت ضرورت و بیماری زیرا چه مقصود از
عبادت مالی دادن مال است و آن حاصل میشود از فعل نایب
هم و در نوع دوم نیابت جاری نیست در هیچ حال زیرا چه
مقصود ازان رنج و مشقت دادن است بر نفس و آن حاصل نمیشود

از قبل نایب و در نوع سیوم نیابت جاری میشود در وقت عجز
ضرورت و جاری نمیشود در وقت قدرت زیراچه در آن جهت
مالی و جهت بدنی هردو متحقق است پس در آن در حالت عجز
نیابت جاری خواهد شد بنابر جهت اول و جاری نخواهد شد
در حالت قدرت بنابر جهت دوم و باید دانست که شرط جواز
حج نمودن انسان از جانب غیر این است که آن غیر همیشه عاجز
باشد تا دم مرگ زیراچه حج نموده در تمامی عمر یکبار فرض
است پس وقت آن تمام عمر است پس عجز از آن متحقق
نمیشود مگر وقتیکه حالت عجز ممتد شود تا دم مرگ
* مسئله ۲ * در حج نفل نیابت جایز است در حالت قدرت
نیز زیراچه در باب نفل وسعت است و بعد از آن باید دانست که
صاحب درج میگوید که در صورتیکه حج نماید انسان از جانب
غیر حج واقع میشود از حج کننده و ثواب نفقه آن میشود مر
آن غیر را که امر کرده است آن انسان را بحج نمودن از جانب
او و عین حج از جانب آن غیر واقع نمیشود زیراچه حج عبادت
بدنی است و در صورت عجز انفاق یعنی خرج دادن قایم
مقام حج نموده میشود مانند فدیه در باب روزه پس ساقط

میشود حج از ذمه امر کننده و ظاهر روایت این است که در صورت
مذکوره حج واقع میشود از جانب آن غیر زیرا چه بر این دلالت
میکنند احادیثیکه در ینباب وارد شده است چون حدیث
شعیب چه پیغمبر صلعم فرموده است شعیب را که حج بکن از
جانب پدر خود و عمره بکن از جانب او * مسئله ۳ *
اگر شخصی را امر کنند دو کس باینکه از جانب هر واحد
از انها حج فرض نماید و او از جانب هر دو کس احرام حج
نماید پس در ینصورت آن حج واقع میشود از جانب آن حج
کننده نه از جانب هیچ یکی از انها زیرا چه هر واحد از انها
امر کرده بود هر آنشخص را باینکه حج نماید از جانب
او فقط و بگرداند آن حج را برای وی خالصا بغیر اشتراک و شخص
مذکور مخالفت آن نموده و ممکن نیست که آن حج واقع شود از جانب
یکی از ان دو کس چه یکی اولی نیست از دیگر پس بالضرورت
از جانب مامور واقع خواهد شد و بعد از ان اگر خواهد آن شخص که
بگرداند آن حج را برای یکی از ان دو کس پس آن نیز ممکن نیست
بخلاف آنکه اگر شخصی حج نماید از جانب پدر و مادر
هر دو چه آن شخص را میرسد که بگرداند آن حج را برای یکی از

نیابت آن شخص نه از جانب هیچ یکی از آنها و همین موافق
قیاس است زیرا چه شخص مذکور مامور بود بحج نمودن برای
معین و مبهم مخالف معین است و هرگاه شخص مذکور مخالفت
امر آنها کرد پس آن حج از جانب او واقع خواهد شد نه از جانب
آنها بخلاف آنکه اگر شخصی احرام مبهم نماید باینطور
که در احرام خود تعیین حج یا عمره ننماید چه درینصورت آن
شخص را میرسد که آن احرام را معین نماید برای هر کدام
که خواهد از حج و عمره زیرا چه درینصورت امریکه التزام آن
نموده است آن شخص مجهول است و در صورتیکه کلام در آن
است صاحب حق مجهول است و وجه استحسان این است
که احرام مشروع است برای این وجه که وسیله افعال حج
است و مقصود بنفسه نیست و احرام مبهم وسیله آن میتواند شد
بواسطه تعیین پس احرام مبهم معتبر خواهد شد در صورت مذکوره
بخلاف آنکه اگر تمام نماید افعال حج را باحرام مبهم
و برای یک کس معین نکند و بعد از آن بخواهد که معین
نماید آن را برای یک کس از آن دو کس چه این جایز
نیست زیرا چه حجیکه ادا نموده شد باحرام مبهم صلاحیت

این ندارد که بعد از آن معین نموده شود برای یکی
از آن دو کس پس ثابت شد که در یصورت حج شخص
مذکور مخالف امر آنکسان است لهذا آن حج از جانب
شخص مذکور واقع خواهد شد نه از جانب آن کس
مسئله ۴ اگر کسی امر کند بشخصی باینکه
قران نماید از جانب او پس در یصورت دم قران واجب میشود
بر شخص مذکور که مامور است زیرا چه دم قران واجب شده
است بطریق شکرانه بر توفیقش جمع نمودن میان دو نسک
و این جمع نمودن میان دو نسک فعل مامور است فقط چه او جمع
مینماید میان آن هر دو نه آمر و باید دانست که این مسئله
دلالت میکند بر صحت آنچه از محمد رح مرویست که حج
از مامور واقع میشود چنانچه سابق مذکور شده است
مسئله ۵ اگر امر کند انسانی را دو کس برین وجه
که یکی امر کند ویرا باینکه حج نماید از جانب او و دیگری
امر کند ویرا باینکه عمره نماید از جانب او و هر دو اذن قران
بکنند ویرا پس در یصورت دم واجب میشود بر انسان مذکور
زیرا چه او بجهت قران مینماید پس قران

بر او واجب خواهد شد بنا بر آنچه در مسئله سابق مذکور
شد * مسئله ٦ * اگر امر کند کسی بکسی بحج
کردن از جانب خود پس در یصورت اگر محصر شود مامور
پس دم احصار بر آمر است و این نزد طرفین رح است و ابو یوسف
گفته است که این دم بر محصر مذکور است زیرا چه وجوب
دم احصار برای دفع ضرر است و این ضرر عبارت است از امتداد
احرام و این ضرر است در حق محرم محصر پس دم احصار
بر او واجب خواهد شد و دلیل طرفین رح این است که در صورت
مذکوره آمر مذکور آن مامور را درین ضرر انداخته است
پس بر آمر است که خلاص کند ویرا ازین ضرر * مسئله ٧ *
اگر کسی احرام حج نماید از جانب میت و بعد از ان محصر
گردد پس دم احصار درین صورت واجب می شود در مال
میت نزد طرفین رح برخلاف قول ابی یوسف رح و بعد از ان
باید دانست که بعضی گفته اند که در صورت مذکوره دم مذکور
از ثلث مال میت داده می شود زیرا چه آن صله است مانند
زکات وغیره چه صله عبارت است از واجب مالی که بعوض مال
نبود چون نذر و کفاره و بعضی گفته اند که آن داده میشود از جمیع

شخصی را برای آنکه حج نماید از جانب او و بعد از آن هرگاه
برسید آن شخص بکوفه و مرد و یا مالیکه بوی داده بود برای حج
دزد برد آنرا حال آنکه آن شخص نصف آنرا خرج نموده بود
پس درینصورت باید که شخص دیگر را مقرر نماید که او برای
حج برود از جانب میت از خانه میت و خرج او داده شود از ثلث مال
میت که باقی است و اینکه مذکور شد نزد ابی حنیفه رح است
و صاحبین رح گفته اند که درصورت مذکوره وارثان میت مذکور را
لازم است که بفرستند شخصی را برای حج نمودن از جانب میت
مذکور برای حج نمودن از جانب میت مذکور برین وجه که
آن شخص برای حج رود از مکانیکه مامور اول در آنجا مرده است
لیکن نزد محمد رح خرج آن داده میشود از مالیکه باقیمانده است
از مالیکه بمامور اول داده شده بود اگر از آن مال چیزی
باقیمانده باشد و اگر چیزی از آن باقی نمانده باشد
پس درینصورت وصیت مذکوره باطل میگردد بنا بر قیاس این
صورت نیکه موصی معین نماید مقدار مال را برای حج و آنمال خرج شود
باقی نماند چه درینصورت وصیت او باطل میگردد پس
ما که چنین مورد اینجا نیز چه معین نمودن وصی مقدار مال را برای حج

مانند معین نمودن موصی است نزد ابی یوسف رح خرج آن
داده میشود از مالیکه باقی مانده است از ثلث جمیع مال
میت که از آن خرج داده شده بود بمامور اول زیراچه ثلث
جمیع مال محل نفاذ وصیت است و دلیل ابی حنیفه رح این است
که قسمت نمودن وصی مال میت را و علیحده نمودن مقداریرا
از آن برای حج نمودن از جانب او صحیح نیست مگر وقتیکه
خرج نماید آنرا در وجهیکه مقرر نموده بود آنرا موصی
زیراچه کسی خصم نیست در آن مال تا قبض کند آنرا او در صورت
مذکوره آنچه از مال که آنرا بمامور اول داده بود و صرف خرج
نشده در وجهیکه موصی آنرا مقرر نموده بود پس چنان شد که مال
هلاک شود پیش از آنکه علیحده نماید آنرا وصی برای خرج
حج در اینصورت حج نموده میشود از جانب میت از ثلث مالیکه
باقی است همچنین در ینجا نیز خرج داده خواهد شد از ثلث
مال میت که باقی است بعد از مردن مامور اول و بعد از خرج
نمودن او مقداریرا که خرج کرد آنرا مامور اول باید دانست
که اختلاف میان علما در مقدار مال است یکی در اعتبار ثلث
مال و دوم [illegible] ابتدا برای حج رفتن مامور

دوم و اختلاف آنها در مقام اول مع دلیل هریک بیان نموده
شد و اما دلیل قول ابی حنیفه رح در مقام دوم پس آن این است
که هر قدر سفر که مامور اول نموده بود در صورت مذکوره
بسبب مردن او بساطل گشت در حق احکام دنیا زیرا چه
پیغمبر صلعم فرموده است که هر گاه میمیرد انسان منقطع
میگردد عمل او مگر سه چیز باقی میماند الی آخر الحدیث
و یکی از این سه چیز وصیت است پس وصیت میت مذکور در
صورت مذکوره باقیست و او وصیت کرده بود باینکه حج نماینده
از جانب او باینطور که شخصی را برای حج از وطن او فرستند
پس چنان شد که در صورت مذکوره کسی برای حج نمودن از
جانب او اصلا نرفته است و همین موافق قیاس است و وجه قول
صاحبین رح در مقام دوم این است که آن مقدار سفر که مامور
اول نموده بود بساطل نگشته است بجهت آنکه خدا تعالی
فرموده است که هرکه بیرون شود از خانه خود به نیت آنکه هجرت
نماید بسوی خدا و رسول خدا صلعم و بعد از آن بمیرد پس
اجر او بر خدا است و بجهت آنکه پیغمبر صلعم فرموده است که
هرکه بمیرد در راه حج نوشته میشود برای او ثواب حج مقبول در

سابق مذکور شد والله اعلم

باب در بیان هدی * مسئله ۱ * ادنی
هدی گوسفند است بجهت آنکه پیغمبر صلعم فرموده است که
ادنی هدی گوسفند است و بدانکه هدی بر سه نوع است
یکی شتر دوم گاو سیوم گوسفند بجهت آنکه پیغمبر
صلعم هرگاه گوسفند را ادنی هدی گردانیده پس معلوم
شد که چیزی اعلی ازان خواهد بود و اعلی ازان گاو و شتر
است و بجهت آنکه هدی آنرا میگویند که برده شود بحرم
برای ذبح بطریق عبادت و این معنی یافته میشود در هر سه
نوع مذکور * مسئله ۲ * جایز نیست هدی نمودن چیزی
ازین سه نوع مذکور مگر چیزیکه اضحیه نمودن آن
جایز است زیرا که ذبح نمودن هدی عبادت است که تعلق
دارد بریختن خون مانند اضحیه پس مختص خواهد شد هدی
بچیزیکه مختص است باضحیه * مسئله ۳ * ذبح نمودن
گوسفند جایز است در هر جائیکه دم لازم می آید در حج
مگر در دو صورت یکی اینکه طواف زیارت نماید در حالت
جنابت دوم اینکه جماع نماید بعد از وقوف بعرفات پس

در این صورت جایز نیست * شکر شکر یا قضا و بنا بر آنچه سابق
بیان نموده شده است * مسئله ۴ * کسیکه ذبح کند
هدی را پس جایز است و برا خوردن گوشت آن هدی اگر
آن هدی نفل بوده باشد یا هدی تمتع بوده یا هدی قران زیرا چه
این هدی ها هدی نسک است پس جایز است مر او را خوردن
گوشت آن چنانچه اگر قربانی نماید کسی جایز است و برا خوردن
گوشت آن نیز بنقل صحیح آمده است که پیغمبر صلعم خورده است گوشت
و شوربای هدی خود را بلکه مستحب است اما نواله از گوشت هدی خود
چیزی بخورد بجهت آنچه مذکور شد از عمل پیغمبر صلعم و
همچنین مستحب است زیرا که تصدق نماید گوشت هدی خود را
بر وجهیکه بیان نموده شده است در تصدق نمودن گوشت
قربانی و جایز نیست و برا خوردن گوشت هدی سوای هدی که
مذکور شد زیرا چه هدی های دیگر برای کفاره جنایت است و
بنقل صحیح آمده است که پیغمبر صلعم هر گاه محصور شده بود
در حدیبیه و هدی ها فرستاده بود بدست ناجیه اسلمی رضی
فرموده بود مرا که تو و رفیقان تو چیزی از گوشت آن نباید
خورد * مسئله ۵ * ذبح کردن هدی نفل و هدی تمتع و قران

جایز نیست مگر در روز عید اضحی و در مبسوط مذکور است
که ذبح نمودن هدی نفل پیش از روز عید نیز جایز است و ذبح کردن
آن در روز عید افضل است و همین صحیح است زیرا چه معنی
عبادت در هدی نفل باعتبار آنست که آن هدی است و این معنی
متحقق میشود برسانیدن آن در حرم و هرگاه یافته شود
این معنی پس جایز است ذبح کردن آن در غیر روز عید ولیکن ذبح
کردن آن در ایام نحر افضل است زیرا چه معنی عبادت در ذبح
کردن آن درین روزها ظاهرتر است و ذبح نمودن هدی تمتع
و قران جایز نیست مگر در روز عید بجهت آنکه از قرآن مجید
چنین فهمیده میشود زیرا چه او تعالی فرموده است که بخورید
ازان و بخورانید بدحال فقیر را و بعد ازان ادا کنید تفث خود ها را یعنی
شعرهای بدن را مانند حلق و رمی و غیره و ادای تفث مختص است
بروز نحر و هدی تمتع و قران در تفث داخل است و بجهت
آنکه این هر دو هدی هدی نسک است پس ذبح کردن آن مختص بروز
عید خواهد شد مانند اضحیه و ذبح نمودن هدی های دیگر
در هر وقت جایز است و شافعی رح گفته است که ذبح نمودن
هدی های دیگر نیز جایز نیست مگر در روز عید بنا بر قیاس

آن بر هدي تمتع وقران زيرا چه هدي تمتع وقران نيز دم جبر نقصان
است نزد شافعي رح ودلايل علماي ما اين است كه هدي هاي ديگر
سواي تمتع وقران براي كفاره جنايت است پس ذبح كردن آن مختص
بروز عيد نخواهد شد زيرا چه آن هر گاه واجب شده است براي جبر
نقصان پس تعجيل آن بهتر است تا بسبب آن نقصان از و مرتفع
شود بلا تاخير بخلاف هدي تمتع وقران چه آن دم نسك است نه
براي كفاره جنايت * مسئله ۶ * جايز نيست ذبح نمودن
هدي ها مگر در حرم بجهت آنكه خدا يتعالى در قرآن مجيد فرموده
است در بيان جزاي صيد يا بد كه هدي برسد بكعبه واين اصل است واز بين
معلوم شد كه هر هدي ها يكه واجب شود براي كفاره جنايت آنرا تا بحرم
بايد برد وبجهت آنكه هدي نام چيزي است كه برده شود بسوي
مكاني ومكان آن حرم است چه پيغمبر صلعم فرموده است كه
مقابلها منى مكان نحر است وراهاي مكه همه مكان نحر
است * مسئله ۷ * جايز است مر صاحب هدي را كه تصدق
نمايد گوشت آنرا بمساكين حرم وغير حرم زيرا چه تصدق نمودن
عبادت معقول است يعني موافق عقل است و صدقه
دادن بر فقير عبادت معقول است و شافعي رح مخالفت اين

میگویند * مسئله ۸ * تعریف هدی ها واجب نیست زیرا چه
هدی آشکار میشود از بردن آن در حرم تا که عبادت حاصل
شود بر ریختن خون در اثنای آن آشکار میشود از تعریف آن پس
تعریف آن واجب نخواهد شد حاصل آنکه دلیل وجوب آن
یافته نشده است و معهذا اگر تعریف نماید هدی تمتع را پس
این حسن است بجهت آنکه ذبح کردن آن مختص بروز
عید است پس شاید که محرم نیابد کسی را که نقل کند آن
را تا روز عید پس او بتعریف نمودن آن محتاج است و بجهت
آنکه هدی تمتع هدی نسک است پس بنای آن بر تشهیر
و اشتهار است بخلاف هدی ها که برای کفاره جنایت
است زیرا چه ذبح نمودن آن پیش از روز عید جایز است چنانچه
سابق مذکور شد و نیز سبب آن جنایت است پس ستر و اخفای
آن سزاوار است * مسئله ۹ * شتر را نحر کردن افضل است
و گوسفند و گاو را ذبح کردن زیرا چه چنین فهمیده میشود
از قرآن مجید چه او تعالی فرموده است فصل لربک وانحر اعنی
نماز بخوان برای پروردگار خود و نحر بکن و در تفسیر آن
گفته شده است که مراد شتران است و نیز فرموده است او تعالی

که ذبح کنید گاوی را و نیز فرموده است او تعالی که
عوض دادیم ابراهیم علیه السلام را بذبح عظیم و ذبح بالکسر
چیزیست که آماده باشد برای ذبح بالفتح و نیز بنقل صحیح آمده
است که پیغمبر صلعم نحر نموده است شتر را و ذبح نموده است گوسفند
را و بعد از آن باید دانست که اگر خواهد صاحب هدی که نحر کند شتر را
باینطور که استاده دارد شتر را و بند بسته باشد دست چپ آنرا و نحر نماید
آنرا و اگر خواهد نحر نماید آنرا باینطور که بخواباند آنرا و نحر
نماید و این هر دو طور حسن است ولیکن همان طور اول
افضل است بجهت آنکه مرویست که پیغمبر صلعم بطور اول
نحر نموده است و همچنین اصحاب رضی بطور اول نحر نموده اند
و نباید که گاو و گوسفند را ذبح نماید در حالیکه استاده
باشند زیرا چه در حالت غلطانیدن گلوی آن که موضع ذبح
است واضح و روشن می شود و هم ذبح کردن در حالت
غلطانیدن آسان تر است به نسبت حالت قیام و ذبح نمودن گاو
و گوسفند سنت است * مسئله * اولی این است که
صاحب هدی خود ذبح یا نحر کند آنرا بشرطیکه ذبح نمودن
داند بجهت آنکه مرویست که پیغمبر صلعم در حجة الوداع

صد هدی روان کرده بود و از انجمله شصت و چند هدی را
بدست مبارک خود نحر نموده بود و دیگر باقی علی رضی را فرمود
و بجهت آنکه ذبح نمودن هدی عبادت است و عبادت را بذات
خود بجا آوردن اولی است چه در آن زیاده خشوع متحقق
میشود و لیکن شاید باشد که انسان نداند آنرا لهذا حاجت بر
داشتن شد که امر کند غیر را بذبح نمودن آن * مسئله ۱۱ *
باید که تصدق نماید جل و مهار آنرا و باید که جزئی از
اجزای هدی را در اجرت پاک کننده آن نه دهد زیرا چه پیغمبر
صلعم بعلی رضی فرمود که جل و مهار آنرا تصدق نما و اجرت
جزار را از آن مده * مسئله ۱۲ * هر که هدی نماید شتر را و
در اثنای راه محتاج و مضطر شود بسوی سوار شدن بر آن جایز است زیرا
که سوار شود بر آن و اگر محتاج نباشد بآن باید که سوار
نشود بر آن زیرا چه او آن هدی را خالص برای خدا کرده
است پس سزاوار نیست و برا که چیزی از اجزا یا از منافع آن
صرف نماید برای ذات خود تا آن زمانکه برسد بمحل خود
مگر آنکه محتاج شود بسوی سوار شدن بر آن بجهت آنکه
مرویست که پیغمبر صلعم دید شخصی را که در پس هدی خود

میرود و میرانند آنرا پس فرمود بوی که سوار شو بران وتاویل
این است که شخص مذکور محتاج بود بسوار شدن بران
پس اگر سوار شود کسی بر هدی خود و بسبب آن نقصان شود
چیزی از هدی مذکور پس بر او ضمان نقصان آن لازم می‌آید
* مسئله ۱۳ * هدی اگر شیردار باشد پس باید که [illegible]
آنرا زیرا چه شیر متولد است از آن پس باید که صرف کند
آنرا برای ذات خود و باید که آب سرد بپاشد بر پستان آن
حتی که شیر آن منقطع گردد و این عمل کند اگر نزدیک
زمانه ذبح نمودن قریب باشد پس اگر بعید باشد آن وقت
جایز است که شیر آنرا دوشیده تصدق نماید تا بسبب جمع
شدن شیر در پستان آن ضرر نرسد بآن و اگر صرف نماید آنرا
در حاجت خود باید که تصدق نماید آن مقدار شیر را یا قیمت
آنرا زیرا چه ضمان آن شیر بر او واجب است * مسئله ۱۴ *
اگر هدی روان کند کسی و آن هدی در اثنای راه هلاک
گردد پس اگر آن هدی هدی نفل باشد بر او لازم نیست که بجای آن
هدی دیگر را هدی نماید زیرا چه قربت و عبادت او متعلق شده بود
بهدی که هلاک شد و محل قربت رفت او هر آن بود است و آن فوت شد

و اگر آن هدی هدی واجب باشد باید که بجای آن هدی
دیگر نماید زیرا چه واجب بر ذمهٔ او باقی است و همچنین اگر
یافته شود در آن عیب کثیر بجای آن هدی دیگر نماید زیرا چه
بسبب این معیوب بعیب کثیر واجب ادا نمیشود پس ضرور است
که دیگر در ایام مقام آن نماید و آن معیوب را هرچه خواهد
بکند چه آن از جمله مملوکات وی است * مسئله ۱۰ *
هدی نفل اگر در اثنای راه قریب بهلاکت رسد پس اگر آن
هدی شتر باشد باید که نحر کند آنرا و رنگ کند قلادهٔ آنرا
بخون آن یعنی ملوث گرداند بخون آن کوهان آنرا و باید که
نخورد آنرا صاحب هدی و نه غیر او از اغنیا چه باین امر کرده
بود پیغمبر صلعم ناجیه اسلمی رض را و باید دانست که فایدهٔ رنگ
کردن قلادهٔ آن این است که بدانند مردمان که آن هدی
است پس بخورند گوشت آنرا فقرا نه اغنیا و سر آن اینست
که اذن خوردن گوشت هدی معلق است بشرط رسیدن آن
بمحل آن که حرم است پس سزاوار است که حلال نشود خوردن
آن پیش از رسیدن بمحل آن اصلا مگر اینکه تصدق بر
فقیران افضل است از اینکه ضایع گذاشته شود آنرا برای

هداي ودران نوعي از عبادت است وهمان مقصود است واگر آن
هدي هدي واجب باشد بجاي آن ديگري آنرا بايد و آن
مذبوح را هرچه خواهد بكند چه آن از جمله مملوكات
وي است * مسئله ۱۲ * بايدكه قلاده ببندد درگردن هدي
نفل وهدي تمتع وقران زيراچه اين هدي ها هدي نسك است
وبسبب قلاده بستن درگردن آن اشتهار آن ميشود پس قلاده بستن
لايق آنست وبايد كه قلاده نه بندد درگردن هدي كه
بسبب احصار واجب ميشود ويا بسبب جنايت زيراچه سبب
وجوب آن جنايت است پس ستر واخفاي آن لايق است ودم
احصار براي جبر نقصان است پس ملحق خواهد شد بدميكه
براي جبر نقصان است يعني دمهائيكه براي جبر نقصان
جنايت واجب ميشود وبايد دانست كه مراد از هدي درين
مسئله شتر است زيراچه درگردن گوسفند قلاده بسته نميشود
باعتبار عادت ونه قلاده بستن درگردن آن سنت است نزد
علماي ما چه در بستن قلاده درگردن آن فايده نيست چنانچه
سابق مذكور شده است والله اعلم

مسـائل متفرقه * مسئله ۱ * اهل

عرفات اخیر. وقوف بعرفات نمایند در روزی دیگر آنکه
آن روز روز عرفه است و بعد از آن گواهی دهند قومی بآنکه
روز دیگر وقوف بعرفات نموده اند آنها روز عرفه نبود
بلکه آن روز روز عید بود پس در این صورت وقوف نمودن آنها
جایز و معتبر است و گواهی قوم مذکور مقبول نیست و این
بنا بر استحسان است و مقتضای قیاس این است که وقوف مذکور
صحیح نباشد چنانچه اگر وقوف بعرفات نمایند بتاریخ هشتم
ذی الحجه که آن را یوم الترویه میگویند و بعد از آن معلوم شود که آن
روز روز عرفه نبود پس این وقوف بعرفات جایز نیست
زیرا که وقوف بعرفات عبادتی است مختص بمکان خاص و زمان
خاص پس بدون آن مکان و زمان عبادت نخواهد شد و وجه
استحسان یکی این است که گواهی قوم مذکور در صورت مذکوره
قایم شده است بر نفی و هر چیز که تحت حکم قاضی داخل نمیشود
زیرا که مقصود آن قوم از گواهی مذکور نفی حج است و حج
چیزیست که داخل نمیشود تحت حکم قاضی پس این گواهی
مقبول نخواهد شد و دوم این است که در صورت مذکوره عموم
بلوی است بجهت آنکه احتراز نمودن از این متعذر است و

تدارک آن در صورت مذکوره ممکن نیست پس ضرور است که اکتفا
نموده شود بوقوف عرفات مذکوره در صورت اشتباه بخلاف
آنکه اگر وقوف بعرفات نمایند بتاریخ هشتم ذیالحجه تدارک
آن درین صورت ممکن است فی الجمله یا بتصور که اشتباه نزایل
گردد در روز عرفه و نیز جواز چیزی که موخر شود از وقت خود نظیر
آن موجود است در شرع و جواز تقدیم چیزی بر وقت آن چنین
نیست یعنی نظیر آن در شرع یافته نشده است لهذا در
صورتیکه گواهی دهند گواهان که وقوف بعرفات واقع شده است
در روز عید گواهی مقبول داشته نمیشود چه این موخر است
از وقت بخلاف وقتیکه گواهی دهند باینکه وقوف بعرفات
واقع شده است بتاریخ هشتم چه این مقدم واقع شده است
از وقت و باید دانست که فقها گفته اند که در صورت مذکوره
سزاوار است مر حاکم را که بسوی گواهی قوم مذکور گوش نکند
و متوجه نشود و بگوید بقوم مذکور که حج مردمان تمام شد
و شما بروید زیرا چه در شنیدن این گواهی جز فتنه نیست
و همچنین اگر بوقت شام در روزیکه تاریخ هشتم است بر امام
گواهی دهند قومی برویت هلال عید در روزیکه بحساب آن روز

فان بهج مذکور روز عرفه میشود پس دریتصورت نیز باید که گواهی
آنها را قبول نکند حاکم زیراچه دریتصورت ممکن نیست امام را
که در بقیه شب وقوف نماید بعرفات مع اکثر مردمان پس در شنیدن
گواهی مذکور فتنه برپا میشود * مسئله ۲ * هرکه
رمی نماید در روز دوم جمره وسطی وثالث را وجمره اولی را
رمی ننماید پس اگر او رمی نماید جمره اول را واعاده نماید
رمی جمره دوم وسیوم را پس این حسن است زیراچه او رعایت
کرد ترتیب را که سنت است واگر همان اول را رمی نماید
فقط کفایت میکند زیراچه او تدارک کرد متروک را در وقت
آن وجز این نیست که ترک کرد ترتیب را که مسنون است
واز ترک مسنون چیزی لازم نمی آید وشافعی رح گفته است
که این جائز نیست بلکه ضرور است که اعاده کل نماید زیراچه
رمی نمودن آن جمره ها بترتیب مذکور مشروع است پس این
چنان است که سعی نماید میان صفا ومروه پیش از طواف نمودن
خانه کعبه یا اینکه ابتدا نماید در سعی نمودن از مروه نه از صفا ودلیل
علمای ما این است که رمی نمودن هر جمره عبادت علیحده
است پس جواز آن متعلق نیست بتقدیم بعض از آن بر بعض دیگر

بخلاف سعی نمودن میان صفا و مروه زیرا چه آن تابع طواف
است چه سعی مذکور مؤخر است از طواف خانه کعبه و معلوم
شده است از نص که مروه منتهای سعی است پس ابتدای سعی با آن
متخلف نخواهد شد * مسئله ۳ * هرگاه بطریق نذر واجب
گرداند بر خود حج را یا بطور آنکه حج خواهد کرد پیاده پس
لازم است و برا که سوار نشود تا آن زمان که فراغت نماید
از طواف زیارت زیرا چه او التزام نموده است عبادتی را بصفت
کمال پس بدان صفت لازم خواهد شد چنانچه اگر نذر کند روزه
بطریق تتابع پس بصفت تتابع لازم می‌شود و افعال حج منتهی
و تمام می‌شود بطواف زیارت پس آن شخص تا آن زمان که
طواف زیارت نماید پیاده خواهد رفت و اینکه مذکور شد
کلام در انتهای پیاده رفتن بود و اما کلام در ابتدای آن
پس آن این است که بعضی گفته‌اند که از وقت
احرام پیاده برود و بعضی گفته اند که از خانه خود پیاده برود
زیرا چه ظاهر امر او همین است و اگر سوار شود دم لازم
می‌آید زیرا چه بسبب سوار شدن نقصان واقع می‌شود در آن
و گفته‌اند که سوار نشود مگر وقتیکه مسافت بعید باشد

وپیاده رفتن شاق باشد برای او که مسافت قریب باشد وپیاده
رفتن شاق نباشد برای او بلکه عادت او باشد پس سواری را جایز است
که سوار نشود * مسئله ۴ * در بعضی نسخه جامع
صغیر ... است که هر که بفروشد کنیزی را که احرام
بسته بود باذن او پس میرسد مشتری را که حلال کند آن
کنیز را و جماع کند آن را و فرق در میان این و میان آنست که این میرسد
او را زیرا چه کنیز مذکور عقد احرام نبوده است پیش از آنکه
مشتری مذکور مالک آن شود پس او را نمیرسد که احرام آن را
فسخ نماید چنانچه اگر خرید کند کسی کنیزی را که منکوحه کسی
است نمی رسد او را که فسخ نماید عقد نکاح آن را و دلیل
ثانی ما آنست که مشتری قایم مقام بایع است و بایع را
جایز بود که حلال گرداند آن را پس همچنین میرسد مشتری
را لیکن بایع را حلال گردانیدن آن مکروه است زیرا چه
در آن خلاف وعده لازم می آید و این معنی یافته نمیشود در
حق مشتری بخلاف نکاح چه بایع را نمیرسد که فسخ آن
نماید وقتیکه آن نکاح منعقد شده باشد باذن او پس همچنین
مشتری را نیز نخواهد رسید که فسخ نماید آن را و بعضی از آن بعد آنکه

هرگاه در صورت مذکوره مشتری برا مهر سید که حلال گردانید
آن کنیز را پس نمیرسد مر او را که رد کند آن کنیز را بسبب عیب احرام
نزد علمای ما و نزد زفر رح میرسد او را که رد نماید آن را بسبب عیب
مذکور بر او چه نزد زفر رح میرسد او را که حلال گرداند آن را به
جماع کند و بدانکه در بعض نسخه آن مذکور است که میرسد مشتری
را که حلال گرداند آن کنیز را با جماع کند آن را و این نسخه
دلالت میکند بر اینکه حلال گرداند آن را بمجامعت چه مجامعت
خالی نمی باشد از اینکه مقدم از ان مس یا بوسه یافته شود و به آن
تحلیل متحقق میشود و نسخه اول دلالت میکند بر اینکه اول آن را
حلال گرداند بغیر مجامعت چون بریدن موی و تراشیدن
ناخن و بعد از ان جماع کند و بر او اولی همین است چه در این تعظیم
امر حج است والله اعلم

تمام شد جلد اول شرح هدایه

هدایهٔ فارسی

ترجمه کردهٔ مولوی غلام

یحیی خان و دیگر علما بتصحیح

آوردهٔ مولوی محمد راشد

جلد اول

چهاپه شده چهاپه خانه

هندوستانی واقع کلکته

در سنه ۱۲۲۱ هجری

مطابق سنه

۱۸۰۷

عیسوی

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۱۲۶	۳	ابو	ابن
۱۷۸	۱۲	پس	پس
۱۸۳	۱	یاسے	یکے
۲۰۳	۱۳	سحرو	سحرو
۲۱۳	۹	نشستن	نشستن
۳۱۳	۹	مقابل	مقابل
۲۱۵	۹	شدن	شدہ
۲۱۶	۱۳	شرجو	وشرجو
۲۳۲	۱۳	قلیہ	قیلہ
۲۳۲	۱	قلیہ	قیلہ
۲۳۶	۹	نمیشود رغیر	نمیشود درغیر
۲۷۲	۱	یکی	یکی
۲۷۲	۲	پنجم	پنجم
۲۷۳	۴	سجدہ	سجدہ
۲۷۹	۳	بمسجا سیاہ	بمسجا سیاہ
۲۸۹	۱۶	دران جا بز	درآنجا جابز

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳۵۱	۹	تابع زکوة	مانع زکوة
۳۵۸	۱۱	امر	مگر
۳۶۳	۱۳	نود	نود
۳۶۳	۱۷	میشوو ریاکصد	میشود در یکصد
۳۷۱	۳	مطالبه	مطالبه
۳۷۲	۲۴	فیکنند	میکنند
۳۸۱	۱۳	چیری	چیزی
۳۸۲	۱۵	واجت	واجب
۳۸۵	۱	نقده	نقره
۳۸۵	۱۵	اگز	اگر
۳۹۰	۱۳	تصارت	تجارت
۳۹۱	۲	بہجت	بجہت
۳۹۸	۸	تاثیر	نگیرد
۴۰۰	x	۳۰۰	۴۰۰
۴۰۰	۱۰	هازیان	غازیان
۴۰۱	۶	بالام	بلکه

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۴۷۱	۱۴	بدلو	بدلو
۴۷۱	۱۷	طبعيت	طبيعت
۴۸۴	۶	چهدريهاري	چدبهاري
۴۸۹	۶	قني	فاني
۴۸۹	۱۰	وسرا	ويرا
۴۹۴	۱۷	ررڙ	روڙ
۴۹۳	۱۵	رمضان	رمضان
۵۰۳	۱۲	اگر؟ر	اگرپدر
۵۰۵	۸	مصون	مضمون
۵۰۹	۹	پرڙه	پروڙه
۵۲۵	۱۵	مفط	منفطر
۵۳۳	۷	يجت	يجهت
۵۳۶	۷	درشروعاحرام	شروع احرام
۵۵۸	۱۱	نہا	نہاز
۵۵۹	۱	مشريه	مشويه
۵۶۲	۴	نباپد	نپاپد